تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

زندگانى امام جواد عليه‌السلام

نويسنده: حسين ايمانى يامچى

## فرازهايى از زيارت حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام

«السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ الْبَرَّ التَّقِیَّ الْإِمَامَ الْوَفِیَّ

سلام بر تو اى ابا جعفر اى محمد ابن على كه نيكوكار، پرهيزكار و پيشواى وفادارى

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الاْيَةُ الْعُظْمى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْحُجَّةُ الْكُبْرى

سلام بر تو آيت الله اعظم سلام بر تو اى حجت بزرگ خدا بر خلق

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْمُطَهَّرُ مِنَ الزَّلاَّتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْمُنَزَّهُ عَنِ الْمُعْضِلاتِ

سلام بر تو اى پاك از هر لغزش و گناه، سلام بر تو اى منزه و مبرا از هر خشونت و سخت گيرى

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْعَلِىُّ عَنْ نَقْصِ الاَوْصافِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الرَّضِيُّ عِنْدَ الاَشْرافِ

سلام بر تو اى برتر از هر نقصان در اوصاف (كسى كه تمام صفاتت كامل و بى نقص است) سلام بر تو اى محبوب و پسنديده نزد بزرگواران عالم (انبياء و اولياء حق)

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَمُودَ الدّينَ، اَشْهَدُ اَنَّكَ وَلِيَّ اللهِ وَحُجَّتُهُ في اَرْضِهِ وَأنَّكَ جَنْبُ اللهِ

سلام بر تو اى ستون و نگهبان بناى دين اسلام شهادت مى دهم كه هر آينه تو ولى (ناصر و حجت خاص) خدائى و حجت بالغه الهى بر خلق زمين و همانا تو طرفدار دين خدائى

وَخيَرَةُ اللهِ وَمُسْتَوْدَعُ عِلْمِ اللهِ وَعِلْمِ الاَنْبِياءِ، وَرُكْنُ الاْيمانِ وَتَرْجُمانُ الْقُرْآنِ

و برگزيده خلق خدائى و محل وديعه اسرار علم خدا و علوم پيامبران خدائى و اصل و ركن اصيل ايمان و مفسر آيات قرآنى

وَاَشْهَدُ اَنَّ مَنِ اتَّبَعَكَ عَلَى الْحَقِّ وَالْهُدى، وَاَنَّ مَنْ اَنْكَرَكَ وَنَصَبَ لَكَ الْعَداوَةَ عَلَى الضَّلالَةِ وَالرَّدى اَبْرَءُ اِلَى اللهِ وَاِلَيْكَ مِنْهُمْ في الدُّنْيا وَالاْخِرَةِ

و من گواهى مى دهم كه هر كس پيرو تو باشد به راه حق و هدايت است و هر كس (ولايت و امامت) ترا انكار كند و با تو دشمنى كند در راه ضلالت، پستى و جهالت است و من نزد خدا و تو از دشمنانت در دنيا و آخرت بيزارى مى جويم.

وَاَلسَّلامُ عَلَيْكَ ما بَقيتُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ.» (1)

و تا من هستم و شب و روز باقى است سلام بر تو باد.

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

«والحمدلله على هدايته و توفيقه لما دعا اليه من سبيله اللهم انك افضل مقصود و اكرم ماءتى و قد اتيتك متقربا اليك بنبيك نبى الرحمة و باءخيه اميرالمؤ منين على بن ابيطالب عليهما‌السلام فصل على محمد و آل محمد ولا تخيب سعيى وانظر الى نظرة رحيمة تنعشنى بهما واجعلنى عندك وجيها فى الدنيا والاخرة و من المقربين»

و ستايش خداى را به خاطر هدايت و توفيق دادن او به ما براى پيمودن راه دين كه ما را بدان دعوت فرمود: بارالها تو بهترين مقصود و بزرگوارترين كسى كه بدرگاه او براى عرض نياز آيند.

خدايا من به درگاهت روى آورده ام تا با شناخت پيامبر رحمت و برادرش‍ اميرمؤمنان على بن ابيطالب عليهما‌السلام تقرب يابم، پس بر محمد و آل محمد درود فرست و سعى مرا در اين راه قرين حرمان مگردان، از روى راءفت و رحمت به حال من نظرى بيفكن كه با آن يك نظر به كار خود پردازم و همه عمر به طاعتت، مشتاقانه به سربرم و مرا نزد خود در دنيا و آخرت آبرومند گردان و از مقربان درگهت قرار ده. آمين يا رب العالمين.

سحرگاه 13 رجب 1418، ه‍ ق همزمان با 23/8/76 سالروز ولادت با سعادت مولود كعبه، آيت بزرگ خدا، معجزه خلقت، امام عدالت يگانه شخصيت شايسته بر نخستين تاج ولايت حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام توفيق الهى شامل گشت تا به فاصله هشت روز از اتمام كتاب شريف «منم فاطمه» نگارش كتابى ديگر راجع به يازدهمين معصوم و نهمين پيشواى امت اسلام، عيسى اهل بيت، دردانه يكدانه تربيت يافته در دامن پر مهر و ولاى على بن موسى الرضا حضرت امام تقى الجواد عليهما‌السلام را شروع نمايم. اين تقارن پر خير و بركت را به فال نيك گرفته از روح بلند خانه زاد خدا و شهيد معصوم محراب، ساقى كوثر على عليه‌السلام مدد مى جويم كه مجموعه اى مفيد از زندگانى كوتاه ولكن سرچشمه حيات و افتخار امام نهم به محضر شيفتگان ولايت تقديم نمايم.

و اينك از باب تيمن چند سطرى در وصف پايان ناپذير امتداد بعثت و وصى نبى، كعبه دار عشق مولانا على تقديم مى شود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى امام صالحين و متقين |  | شاه مردان يا اميرالمؤمنين |
| مرحبا اى صفدر بدر و حنين |  | بهترين سرمشق عباس و حسين |
| ناله ات لرزانده چاه و ماه را |  | تربيت كردى تو ثارالله را |
| اى على تنهاترين مرد زمين |  | حافظ قرآن و پشتيبان دين |
| يا على نروى به چشمانم بزند |  | ذوالفقار عشق برجانم بزن |
| لرزه افكندى به پشت دشمنان |  | خاصه در صفين و جنگ نهروان |
| خصم تو بودند قوم ظالمين |  | ناكثين و قاسطين و مارقين |
| آه مولا اى زلال عاطفه |  | عروة الوثقاى صدها طايفه |
| اين جهان مدهوش عشق حيدر است |  | مرتضى ساقى حوض كوثر است (2) |

اميد كه آن امام اولين و آخرين، امير بيان و مقتداى آزادمردان عنايتى فرمايد و مخلصانه مطالبى درخور تأمل و تمسك از حالات، بيانات معجزات و بويژه احتجاجات و زندگى سياسى امام جواد را جهت آشنايى بيش از پيش نسل جوان با اين جوانترين شهيد گلستان امامت تقديم و به زيور قبول آزين گردد انشاءالله.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى دوست به درگهت مراد آوردم |  | از دست ستمها به تو داد آوردم |
| نام تو جواد است و خداى تو جواد |  | اميد به لطف دو جواد آوردم (3) |

در آخر مقدمه وظيفه خود مى دانم كه از همكارى شايسته كادر فهيم و خليق كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى قدس سره و زحمات شايان همسر ارجمند و صاحب نظرم كه در جاى جاى تحقيق و تاءليف با نظر مشورتى خود كمك كردند تا اين مجموعه به نحوى تحقيقى فراهم آيد تقدير و تشكر به عمل آورده، انتظار دارد خوانندگان محترم نظرات مشورتى و اصلاحى خود را به آدرس قم / صندوق پستى /856 - 37185 ارسال فرمايند.

6/10/1376 برابر با 26 شعبان المعظم 1418

قم - حسين ايمانى يامچى

## مشخصات فردى

وارث امامت:

امام هشتم شيعيان جهان حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام چهل و ششمين بهار عمر شريف خويش را پشت سر گذاشته بود ليكن هنوز جهان به نور جمال نهمين ستاره تابناك آسمان ولايت و امامت منور نشده بود.

و اين موضوع باعث تشويش خاطر و نگرانى شيعيان شيفته ولايت از يك طرف و گستاخى معاندان امامت از سوى ديگر شده بود كه در طليعه سخن از هر كدام نمونه اى ذكر مى شود.

از كلثم بن عمرن روايت شده است كه گفت من به حضرت رضا عليه‌السلام عرض كردم: شما كه فرزند دوست دارى پس دعا كن تا خدا پسرى به تو مرحمت فرمايد.

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: فقط يك پسر به من نصيب مى شود كه او وارث امامت من خواهد بود (4).

حسن بن بشار واسطى گويد: حسن بن قيام صيرفى از من خواست كه از امام رضا عليه‌السلام براى او اجازه شرفيابى بگيرم و من اجازه گرفتم، وقتى به محضر امام رسيد گفت: آيا تو امام هستى؟

امام رضا عليه‌السلام فرمودند: بله.

گفت: همانا من شهادت ميدهم كه تو امام نيستى.

امام به او فرمودند: تو از كجا مى دانى كه من امام نيستم؟!

گفت: من از امام صادق نقل مى كنم كه ايشان فرمودند: امام عقيم نمى شود و تو به اين سن رسيده اى و پسر ندارى.

امام رضا عليه‌السلام سرش را به سوى آسمان بلند كرد و فرمود: خدايا من ترا شاهد مى گيرم كه چندى نمى گذرد مگر اينكه به من فرزندى روزى فرمايى كه زمين را از عدل و داد پر مى كند همانطورى كه از ظلم و ستم پر شده.

حسين بن بشار گويد: ما وقت را محاسبه كرديم فاصله اين ماجرا و تولد امام نهم عليه‌السلام ماه هاى باردارى بود (5).

ولادت:

حكيمه خاتون دختر حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت مى كند كه: يك روز برادرم حضرت رضا عليه‌السلام مرا خواست و فرمود: امشب فرزند مبارك خيزران متولد مى شود و لازم است كه تو در زمان ولادت حاضر باشى.

من در حضور حضرت رضا عليه‌السلام ماندم زمانيكه شب فرا رسيد آن بزرگوار مرا با خيزران و زنان قابله وارد اطاق و خود آن حضرت پس از آن كه چراغى براى ما روشن كرد از اطاق خارج شد و در را به روى ما بست.

زمانى كه درد زايمان بر سبيكه مادر آن حضرت عارض شد و ما او را در ميان طشت جاى داديم، چراغ خاموش شد و خاموشى آن باعث اندوه ما گرديد.

در همين زمان بود كه نهمين خورشيد امامت طلوع كرد و در ميان طشت جاى گرفت پرده نازكى كه مثل جامه بود آن بزرگوار را فراگرفته بود، نورى از جمال حضرت جواد ساطع شد كه همه اطاق روشن گرديد و ما از چراغ بى نياز شديم.

من حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام را در بر گرفته و در دامنم جاى دادم و آن پرده نازكى كه آن عزيز را احاطه كرده بود از صورت مبارك ايشان دور كردم، در اين زمان حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام وارد اطاق گرديد و بعد از آنكه امام محمد تقى عليه‌السلام را در ميان لباس هاى پاك پيچيده بوديم از ما گرفت و آن برگزيده خدا را در ميان گهواره گذاشت و آن را به من سپرد و فرمود: از اين گهواره جدا مشو.

وقتى روز سوم ولادت آن حضرت فرا رسيد چشمان مبارك خود را به سوى آسمان گشود و پس از آنكه به طرف راست و چپ خود نگاه كرد فرمود: «اشهد ان لااله الالله و ان محمدا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌» من همينكه اين اعجاز از حضرت جواد عليه‌السلام مشاهده كردم به حضور امام رضا عليه‌السلام شتافته جريان را به عرض ايشان رساندم حضرت در جواب من فرمود: آن معجزاتى كه بعد از اين از امام جواد عليه‌السلام خواهى ديد بيش از اين است كه فعلا ديدى (6).

مسعودى درباره اين موضوع از حكيمه خواهر امام رضا عليه‌السلام چنين نقل مى كند:

حكيمه مى گويد: زمانيكه مادر ابى جعفر عليه‌السلام حامله شد به امام رضا عليه‌السلام نوشتم جاريه تو سبيكه حامله شده پس امام - در جوابم - نوشت او ساعت فلان از روز فلان از ماه فلان حامله شده پس زمانى كه او وضع حمل مى كند هفت روز ملازمش باشد. زمانيكه مادرش او را به دنيا آورد به زمين افتاد و گفت: «اشهد ان لااله الالله و ان محمدا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌».

و در روز سوم عطسه كرد و فرمود: «الحمدلله صلى الله على محمد و على الائمة الراشدين.»

حالات امام رضا عليه‌السلام پس از ولادت امام نهم

وقتيكه حضرت جواد عليه‌السلام متولد شد امام رضا عليه‌السلام در تمام شب بالاى گهواره اش با آن حضرت گفتگو مى كرد و آن برگزيده خدا را نوازش مى فرمود.

پس از اين كه چند شب متوالى امام اين عمل را انجام ميداد كلثم بن عمران گويد به امام عرض كردم: فدايت شوم براى مردم قبل از ما نيز فرزندانى متولد مى شد آيا همه مردم فرزندان خود را اينطور عادت ميدادند؟

امام در جوابم فرمود: واى بر تو، اين عمل عادت دادن نيست، بلكه من علم و دانش به فرزند خودم مى آموزم.

در آن شبى كه حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام متولد شد. حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام به ياران خود فرمود: امشب پسرى شبيه حضرت موسى بن عمران كه درياها را شكافت براى من متولد شده، آن بانويى كه يك چنين پسرى را زائيده پاك و پاكيزه است، آنگاه فرمود: پدر و مادرم فداى آن شهيدى (يعنى امام جواد عليه‌السلام) كه اهل آسمان براى او گريه مى كنند آن بزرگوار، شهيد غيظ و غضب خواهد شد. خدا به قاتل آن حضرت غضب مى كند. قاتل آن برگزيده خدا، در دنيا چندان نمى ماند، خداوند او را به سرعت دچار عذاب دردناك خويش خواهد كرد (7).

و در نقلى ديگر چنين آمده: خدا به من فرزندى بخشيد كه شبيه است به موسى و مانند عيسى بن مريم است، يزدان مادر او را پاك آفريد آنگاه فرمود اين فرزند من به جور و ستم كشته خواهد شد.

قاتل و جفا كننده اش بعد از شهادت فرزندم از زندگانى بهره اى نخواهد برد و به زودى گرفتار مى شود (8).

تاريخ ولادت:

راجع به روز و ماه تولد حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام حداقل چهار قول هست:

1 - مرحوم كلينى در اصول كافى و مرحوم شيخ مفيد در ارشاد فقط رمضان 195 ه‍ق را ذكر كرده اند (9).

2 - مرحوم فتال در روضة الواعظين و مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب (10) و مرحوم اربلى در كشف الغمه روز ولادت را 19 رمضان 195 ه‍ق ذكر كرده اند.

3 - قولى هم وارد شده كه 15 رمضان 195 ه‍ ق روز ولادت آنحضرت است.

4 - 10 رجب 195 ه‍ ق را مرحوم احمد بن محمد عياش را مقتصب الاثر روز ولادت امام نهم دانسته است.

از ايام هفته شب جمعه و به نقلى مضامين وارده در دعاى ناحيه مقدسه قول چهارم را تأييد مى كند كه:

«اللهم انى اسئلك بالمولودين فى رجب محمد بن على الثانى وابنه على بن محمد المنتجب.»

## مشخصات شناسنامه اى

كنيه: ابوجعفر، ابوجعفرالثانى نيز گويند، چون ابوجعفر اول كنيه امام پنجم است و بطور خاص ابوعلى هم به امام نهم گفته مى شود (11).

القاب: جواد تقى، قانع، مرتضى، نجيب، منتجب، متقى، زكى، متوكل، مرتضى، المختار، عالم كه اشهر القاب ايشان جواد و تقى است.

نام پدر: حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام ثامن الائمه

نام مادر: سبيكه (امام رضا عليه‌السلام ايشان را خيزران ناميد)

مدت عمر: مشهور 25 سال و سه ماه و 3 يا 12 يا 15 يا 18 روز از روى تحقيق 24 سال و كسرى كه كسرى آن: سه ماه و 24 روز، 4 ماه و 20 يا 25 روز، 2 ماه و 15 يا 16 يا 18 يا 20 روز، 1 ماه و 11 يا13 يا 15 روز 12، مى باشد.

مدت امامت: هفده سال كه در زمان خلافت مأمون عباسى به امامت رسيد و در عصر، معتصم به شهادت رسيد (12)

اولاد: پسران: ابوالحسن امام على نقى عليه‌السلام - ابواحمد موسى مبرقع - حسين - عمران و دختران آن حضرت: فاطمه، خديجه، ام كلثوم و حكيمه (13).

و نسل آن حضرت از دو پسر: امام على نقى عليه‌السلام و موسى مبرقع هستند.

و شيخ مفيد فرزندان ايشان را چنين معرفى مى كند: على هادى عليه‌السلام موسى، فاطمه، امامه (14).

## نقش خاتم

چندين نقش بر خاتم حضرت جواد عليه‌السلام نقل شده: 1 - «حسب الله حافظى» بر نگين نقره و به قولى بر عقيق سرخ و اى براى كفايت مهمات مجرب است.

2 - «الشكر بدوام النعم» يعنى سپاس خدا را به خاطر استمرار نعمت ها اين كلمه در نگين براى زياد شدن نعمت و ايجاد وسعت در معيشت نفعى عظيم دارد.

3 - «المهيمن عضدى» يعنى نگهبان بازوى من (قدرت من) اين نيز براى تقويت يافتن بر همه چيز نافع است.

4 -«نعم القادر الله»

5 - «العزة لله» همانند نقش خاتم پدر بزرگوار امام رضا عليه‌السلام (15) شاعر امام نهم عليه‌السلام: حماد.

و دربان ايشان: عمروبن الفرات (16).

## سيماى امام جوادعليه‌السلام

تركيبى در نهايت كمال نزاكت و ابروهاى كمانى پيوسته باريك و چون گل محمدى سرخ و سفيد، چشم سياه و درشت، بينى كشيده باريك، دندان هاى ريز سفيد چون در خوشاب (درخشنده) گوشهاى بزرگ، انگشتان رسا و كشيده، بين دو كتفه گشاده، كمر باريك، سينه و شكم هموار و مساوى يكديگر و خطى از موهاى رعنا از ميان سينه تا به نزديك ناف كشيده، محاسن سياه و برهم پيچيده (فر) گردن بلند قامت متوسط مايل به بلندى، مفاصل قوى، در يكى از دو كتف مقدس نقش مهر امامت ظاهر و نمايان بود (17).

## منزلت مادر امام نهم از ديدگاه سه معصوم عليهم‌السلام

سبيكه مادر بزرگوار حضرت جواد عليه‌السلام هرچند از حيث اجتماعى از طبقه اى بسيار پايين و كنيز است ليكن از رتبه والاى معنوى و طهارت روح و طينت پاك برخوردار شده تا حدى كه اين كنيز ام ولد از سه معصوم با مضامين والايى تاءييديه گرفته است كه به شرح ذيل به محضر شيفتگان ولايت تقديم مى گردد:

1 - قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ «بأَبي ابْنُ خِيرَةِ الإِماءِ ابْنُ النُّوبيَّةِ الطَّيِّبَةِ الفَمِ، المُنْتََجَبَةِ الرَّحِمِ.»

«پدرم فداى پسر كنيز نوبيه كه دهانش خوشبو و زهدانش نجيب زاى است» (18)

2 - يزيد بن سليط گويد: حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام را در راه مكه ملاقات كردم فرمود: من در اين سال گرفتار مى شوم (يا از دنيا مى روم) بعد از من امر امامت با پسرم على است. اى يزيد وقتى كه بعد از من او را در اين محل ملاقات كردى و خواهى كرد به او مژده بده كه پسرى امين، مأمو و مبارك برايش متولد خواهد شد او به تو خبر ميدهد كه تو مرا در اين جا ملاقات كرده اى، به او بگو كنيزى كه آن پسر از او به دنيا خواهد آمد از بستگان ماريه قبطيه كنيز رسول خداست «اگر توانستى سلام مرا به آن كنيز (مادر امام محمد تقى) برسان (19) و همين موضوع حكايت از رتبه والاى آن بانوى فضيلت دارد.

3 - امام رضا عليه‌السلام: آن بانويى كه يك چنين پسرى (امام جواد عليه‌السلام) را زائيده پاك و پاكيزه است (20).

## نص بر امامت

ابى يحيى صنعانى گويد: خدمت امام رضا عليه‌السلام بودم كه كودكش ابى جعفر عليه‌السلام را آوردند فرمود: «هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ یُولَدْ فِی الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَکَةً عَلَی شِیعَتِنَا مِنْهُ.»

«اين همان مولودى است كه مولودى پربركت تر از او نسبت به شيعيان ما به دنيا نيامده است» (21).

معمربن خلاد گويد: پس از ولادت ابى جعفر (امام جواد عليه‌السلام) خدمت امام رضا عليه‌السلام موضوعى را بيان كرديم فرمود: شما چه احتياجى به اين مطلب داريد اين ابوجعفر عليه‌السلام است كه او را در جاى خود نشانيده و قائم مقام خود كرده ام (22) و فرمود ما اهل بيت صغيرانمان از كبيرانمان مو به مو ارث مى برند (23).

صفوان بن يحيى روايت مى كند به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم: پيش از آنكه خداوند ابوجعفر عليه‌السلام را به شما عطا فرمايد در جواب ما مى فرموديد: خدا به من پسرى عطا خواهد فرمود اينك كه عطا فرموده و چشم ما را - به نور جمال او - روشن كرده است خداوند مرگ شما را براى ما پيش نياورد، ولى اگر مسئله اى پيش آيد كه خواهد بود؟

امام به ابى جعفر عليه‌السلام كه در مقابلش ايستاده بود اشاره كرد گفتم فدايت شوم: اين سه ساله است، فرمود: سه ساله بودن چه ضررى دارد، عيسى بن مريم در كمتر از سه سالگى حجت خدا بود (24). و در جواب فردى ديگر كه همين سؤال را پرسيده بود امام فرمود: همانا خداوند سبحان عيسى بن مريم را به رسالت شريعت تازه مبعوث كرد در حاليكه سن او كمتر از سنى كه ابوجعفر عليه‌السلام در آن است (25).

## امام جواد عليه‌السلام در آخرين حج پدر

وقتى كه مأمون حضرت امام رضا عليه‌السلام را به خراسان دعوت كرد، آن حضرت قبل از حركت به سوى خراسان سفرى به حج نمود و حضرت جواد عليه‌السلام را كه در آن زمان شش سال داشت همراه خود برد.

امام جواد عليه‌السلام هنگام طواف، احساس كرد كه پدر بزرگوارش خانه خدا را آنچنان وداع مى نمايد كه انگار بار ديگر به زيارت آنجا باز نخواهدگشت.

اين جريان سبب شد كه - امام جواد با تأثر شديد - در داخل حجر اسماعيل نشست، وقتى امام رضا عليه‌السلام از اعمال فارغ شد، فردى را به دنبال فرزند دلبند خود فرستاد تا او را به حضورش بياورند، امام جواد عليه‌السلام از آمدن به حضور پدر خوددارى كرد - چون ياريا رفتن به محضر انور پدر را با آن عواطف مواج خويش و حزن شديدش نداشت - ناچار خود امام رضا عليه‌السلام به حجر اسماعيل آمد و فرمود: عزيزم چرا اينجا نشسته اى؟ برخيز برويم.

فرزند خردسال امام با چشمان اشكبار گفت: چگونه برخيزم - در حاليكه - ديدم خانه خدا را به گونه اى وداع كردى كه گويا به اين جا ديگر باز نخواهى گشت. امام جواد عليه‌السلام اين سخن را گفت و از جاى برخاست - و همراه امام حركت كرد - (26).

## فضيلت زيارت ثامن الحجج از ديدگاه امام جواد عليه‌السلام

محمد بن يعقوب كلينى از على بن ابراهيم صاحب تفسير از على بن مهزيار نقل مى كند كه به امام جواد عليه‌السلام گفتم: قربانت شوم زيارت امام رضا عليه‌السلام برتر است يا زيارت حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام؟ فرمود: زيارت پدرم افضل است، چونكه اباعبدالله عليه‌السلام را همه مردم زيارت مى كنند و در حاليكه پدرم را زيارت نمى كند مگر خواص از شيعه.

شيخ طوسى با اسنادش از كلينى مثل اين روايت را نقل كرده و شيخ صدوق هم با اسنادش از على مهزيار همين را روايت كرده است (27).

حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مى گويد:

به امام جواد عليه‌السلام گفتم: من بين زيارت حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام و زيارت قبر پدرت در طوس متحير هستم چه مى فرماييد: پس فرمودند: منتظر باشيد، سپس - بلند شده - به اندرونى وارد شدند و بيرون آمدند در حالى كه اشك بر گونه هايش جارى بود و فرمودند: زوار ابى عبدالله عليه‌السلام زياد بودند در حاليكه زائران قبر پدرم در طوس كم هستند (28).

## عشق امام جوادعليه‌السلام به زهرا سلام الله عليها

شمس نهم و امام هشتم

گفتا پدرم شود فدايت

زكريا بن آدم نقل مى كند: هنگامى كه در نزد امام رضا عليه‌السلام بودم، امام جواد عليه‌السلام را آوردند سن وى كمتر از چهار سال بود دست خود را بر زمين زد و سر را به سوى آسمان بلند كرد و مدت زيادى در انديشه شد، امام رضا عليه‌السلام فرمود: فرزند جان! براى چه اين قدر فكر مى كنى؟

فرمود: در انديشه آن هستم درباره مادرم فاطمه چه به جا آوردند؟!

«أَمَا وَ اللَّهِ لَأُخْرِجَنَّهُمَا ثُمَّ لَأُحْرِقَنَّهُمَا ثُمَّ لَأُذْرِیَنَّهُمَا ثُمَّ لَأَنْسِفَنَّهُمَا». اما به خدا سوگند آندو نفر را بيرون مى آورم سپس آندو را آتش مى زنم و پراكنده مى كنم و به دريا مى ريزم آندو را، چه دريا ريختنى؟!

حضرت رضا عليه‌السلام امام جواد عليه‌السلام را نزد خود خواست و ميان دو ديده آن حضرت را بوسيد و فرمود: پدر و مادرم فداى تو باد تو از براى امامت شايسته هستى (29).

## امام جواد عليه‌السلام و حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه

همه معصومين به نوعى از آمدن مهدى موعود عجل الله تعالى فرجه سخن گفته اند، از جمله حضرت جواد عليه‌السلام و يكى از شخصيت هاى والائى و پيروى بى چون و چرا از ولى الله زمان خويش بود و درسى جاويد براى عموم شيفتگان ساحت قدسى ولايت داد و نام نيك خود را در جريده عشاق ولائى نگاشته حضرت عبدالعظيم حسنى است او كه توفيق معاصر بودن با سه امام عليهم‌السلام را يافته و نزد هر سه امام به منزلت رفيعى دست يافت.

و اينك ما خوشه اى از كلمات درربار معصومين و بالاخص يازدهمين معصوم حضرت جواد عليه‌السلام را از زبان ايشان تقديم مى نمائيم.

1 - حضرت عبدالعظيم حسنى نقل مى كند به خدمت مولايم امام محمد بن على موسى عليه‌السلام شرفياب شدم، ميخواستم راجع به امام قائل از ايشان سوال نمايم، آيا او مهدى عجل الله تعالى فرجه است يا غير او؟

امام جواد عليه‌السلام پيش از سؤال من فرمود:

اى اباالقاسم همانا قائم از ما (اهل بيت) مهدى است كه در زمان غيبت واجب است انتظار او را بكشند و در زمان ظهورش از او اطاعت كنند. او فرزند سوم من است، به خدايى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را به نبوت مبعوث كرد و ما را به امامت مخصوص گردانده:

«انه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما و ان الله تبارك و تعالى يصلح امره فى ليلة كما يصلح امر كليمه موسى ذهب ليقتبس لاهله نارا فرجع و هو رسول نبى ثم قال: افضل اعمال شيعتنا انتظار الفرج.»

همانا اگر از دنيا نماند مگر يك روز هرآينه خداوند آن روز را طولانى مى كند تا آن كه ايشان خروج نمايند، و زمين را از عدل و داد پر كند همانطور كه از ظلم و جور پر شده بود و خداى تبارك و تعالى كار او را در يك شب سامان دهد، همانطور كه كار كليمش موسى را در يك شب اصلاح فرمود او رفت تا براى خانواده خويش آتشى بياورد برگشت در حاليكه به مقام رسالت و نبوت نايل شده بود.

بعد امام جواد عليه‌السلام فرمود: برترين اعمال شيعيان ما انتظار فرج است (30).

2 - روزى حضرت عبدالعظيم حسنى چنان مجذوب و تحت تأثير عظمت حضرت جواد عليه‌السلام قرار گرفته بود كه آروز و عشق قلبى خود را چنين ابراز مى كند:

روزى به امام محمد بن على بن موسى عليه‌السلام عرض كردم كه: همانا من اميدوارم حضرت عالى همان قائم از اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ باشى كه زمين را از عدل و داد پر مى كند همانطور كه از ظلم و جور پر شده.

حضرت فرمود: اى اباالقاسم احدى از ما اهل بيت نيست مگر آنكه به امر خدا قيام كند و به دين خدا هدايت مى كند، ولى من آن قائمى كه خداوند به واسطه او زمين را پاك مى كند از اهل كفر و انكار، و بواسطه او زمين را از عدل و داد پر مى كند نيستم.

او شخصيتى است كه تولدش بر مردم مخفى مى شود و شخص ايشان را مردم غايب مى شوند و نام بردن از ايشان بر مردم حرام است و او هم نام و هم كنيه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ است. او شخصيتى است كه زمين بر او طى مى شود و هركار سختى بر او آسان ميشود اصحاب او سيصد و سيزده نفر به عدد سپاهيان اسلام در جنگ بدر است كه براى كمك به ايشان از دورترين نقاط زمين جمع مى شوند و اين فرمايش خداى عزوجل است: (أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (بقره 148).

«هر كجا باشيد خداوند همگى شما را بياورد همانا خداوند بر هر چيزى تواناست.»

پس زمانى كه اين جمعيت با اذن الهى براى كمك به ايشان اجتماع كردند، همواره با دشمنان خدا جنگ مى كند تا زمانى كه خداى تبارك و تعالى راضى شود.

جناب عبدالعظيم حسنى مى گويد: به ايشان عرض كردم: مولاى من چگونه مى داند كه خدا راضى شده است؟

فرمودند: خداوند در قلبش رحم مى اندازد (31).

در همين رابطه حديثى ديگر از يازدهمين معصوم و نهمين امام شيعيان نقل شده است كه ترجمه آن به شرح ذيل مى باشد.

صقر بن ابى دلف نقل مى كند كه از اباجعفر محمد بن على الرضا عليهما‌السلام شنيدم كه مى فرمود: امام بعد از من پسرم على است، امرش امر من و سخن او سخن من و اطاعت از او، اطاعت از من است، و امام بعد از او پسرش حسن است كه امر او امر پدرش و سخن او سخن پدرش و اطاعت از او پيروى از پدرش مى باشد. سپس سكوت كرد.

پس عرض كردم: اى فرزند رسول خدا امام بعد از حسن كيست؟

پس امام جواد عليه‌السلام گريه اى شديد كرد و سپس فرمود:

همانا امام بعد از حسن پدرش كه قائم به حق منتظر است.

پرسيدم اى فرزند رسول خدا: براى چه قائم خوانده مى شود؟ فرمود: براى آنكه او بعد از فراموش شدن نامش و مرتد شدن اكثر قائلان به امامتش قيام مى كند.

پرسيدم و براى چه منتظر ناميده مى شود؟

فرمود: همانا براى او غيبتى است كه روزهاى آن زياد و مدت آن طولانى مى شود، پس مسلمانان مخلص انتظارش را مى كشند و افراد شكاك انكارش مى كنند و منكران، اعتقاد به او را مسخره مى كنند و كسانيكه وقت معلوم مى دارند دروغ مى گويند و عجله كنندگان در عصر غيبت هلاك مى شوند و تسليم شدگان در برابر قضاى الهى در عصر غيبت نجات مى يابند. (32)

## لباس و آراستگى حضرت جواد عليه‌السلام

حضرت جواد الائمه عليه‌السلام، لباس تميز، پاكيزه و قيمتى مى پوشيدند.

كلينى از امام جواد عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود:

«انا معشر آل محمد نلبس الخز واليمينه»

«ما خاندان پيغمبر هستيم كه خز و لباس هاى قيمتى مى پوشيم.»

و شيخ صدوق از على بن مهزيار از امام نهم روايت كرده كه: نمازهاى واجب را با خز و ساير لباس هاى قيمتى مى خواند و عباى گران بهايى به دوش مى انداخت، جبه خز مى پوشيد و با همين لباس هاى اعلاء نماز مى خواند به ما هم امر ميكرد در چنين لباس هايى نماز بخوانيم (33).

### جواب به يك شبهه

شايد پس از مطالعه مطلب فوق در ذهن برخى از خوانندگن اين سوال مطرح شود كه از يك سو در نهج البلاغه مى خوانيم كه: «ان الله فرض ‍ على الائمهة الحق ان يقدروا انفسهم ضغفة الناس» خداوند بر امامان حق واجب كرده است كه خود را همچون ضعيفترين مردم - در مسائل اقتصادى - قرار دهند (34) از سوئى ديگر در همان كتاب شريف مى خوانيم كه: تمام پيغمبران به زخارفت دنيا بى اعتنا بودند (35) و در روايتى وارد شده است كه حضرت على، عليه‌السلام به اصبغ بن نباته فرمود: پنج سال در كوفه حكومت كردم، روزى كه وارد كوفه شدم با اين لباس و با اين مركب و با اين اساس جزئى وارد شدم، اگر روزى كه برمى گردم غير از اينها داشه باشم، فاننى من الخائنين.

و در جاهايى ديگر رواياتى مانند استفاده امام حسن عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام و حضرت جواد عليه‌السلام از لباس هاى فاخر و قيمتى را مى خوانيم اين دو دسته روايات را چگونه جمع كنيم؟

جواب اين است كه اسلام دينى الهى بر مبناى فطرت و عقل است و براى هر مقطعى از زمان و نقطه اى از جهان برنامه مناسب مانند دارد.

اولا: دو روايت نقل شده از على عليه‌السلام در مقام حكومت است و در عصر ضعف اقتصادى عامه مردم، كه حكمران اسلامى موظف است خود را و زندگى شخصى خويش را در حد ضعيف ترين اقشار مردم قرار دهد تا درد آنان را بداند و محروميت آنها را بچشد.

ثانيا: ميان بى اعتنائى به زخارف دنيا و استفاده از برخورداري هاى آن تلازم نيست و گاهى اتفاق مى افتد كه فرد ثروتمند و برخوردار از مال دنيا از تعلقات قلبى به امورات دنيايى آزاد و رسته است در حاليكه فردى با كمترين برخوردارى از امور دنيوى ولكن دلبسته آن است و در كتب اخلاقى نمونه هاى متعددى بر اين مورد ذكر شده از جمله درويشى كه جاماندن كشكولش اسباب اضطراب خاطرش را فراهم كرده يا فردى كه بخاطر دو سكه نقر پس انداز از اداى شهادتين در بحرانى ترين حالات بيمارى خوددارى مى كرد. بنابراين آنچه مهم است عدم دلبستگى به دنيا و زخارف دنيوى است.

با اين مقدمه روشن مى شود كه:

اولا: حضرت جواد عليه‌السلام در مسند حكمرانى نبود.

ثانيا: در جامعه آن روز فقر مطلق همچون عصر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بر مردم حاكم نبود.

ثالثا: اقتضاى شرايط زمان و مكان و شئونات، آن بود كه با ظاهرى آراسته و لباس هاى گران قيمت در انظار عمومى حاضر شوند، و در برخى موارد كه اعتراض مى شد با منطقى برتر منتقد را قانع مى نمودند.

معروف است كه يكى از دراويش به لباس امام صادق عليه‌السلام اعتراض كرد و ايشان در جواب فرمودند: بيا جلو به لباس زيرين من دست بزن، آمد و لمس كرد ديد جامه اى از كرباس به تن دارد، در حاليكه آن درويش در زير خرقه جامه اى بس نرم از پارچه اى لطيف پوشيده بود، و با اين حركت امام، رسوا شد.

احترام مؤمن در قاموس فرهنگ اهل بيت عليهم السلام از كعبه هم بالاتر است، مؤمنين بايد با ظاهرى آراسته و پاكيزه در انظار عموم حاضر شوند و اين مطلب در مواردى كه فرد جداى از موقعيت فردى، نوعى انتساب به جامعه مسلمين دارد از اهميت بيشترى برخوردار مى شود.

## فرزندان حضرت جواد عليه‌السلام

از فرزندان ذكور امام نهم عليه‌السلام دو پسر به يادگار ماند:

1 - امام على النقى عليه‌السلام خورشيد هدايت و دهمين مهر سپهر سرورى (كه به يارى خداوند در يك مجلد مخصوص مناقب فضائل و خدمات ارزنده ايشان مورد بحث قرار خواهد گرفت ان شاءالله).

2 - ابوجعفر موسى المبرقع بن محمد بن على بن موسى بن جعفر عليهم‌السلام:

ايشان جد سادات رضوى است كه الحمدلله نسل فرزندان وى هنوز هم زياد هستند و بسيارى از سادات نسبشان به و ميرسد.

وى اولين فرد از سادات رضوى است كه در سال 256 ه‍ق به قم وارد شد و چون همواره به روى خويش رقع (نقاب) مى انداخت بنابراين به ايشان موسى مبرقع مى گويند.

ايشان وقتى وارد قم شدند بزرگان عرب كه در قم بودند سيد را از قم بيرون كردند و از روى ناچارى به كاشان رفت و در آنجا احمد بن عبدالعزيز بن دلف عجلى او را گرامى داشت و خلعت هاى زياد و چهارپايان نيكو سوار به ايشان هديه كرد و در سال 20 هزار دينار مقررى بر وى تعيين كرد.

بعدها بزرگان عرب ساكن قم با پوزش حواسين و احترام زيادى سيد را به قم وارد كردند و گرامى داشتند و اوضاع و احوال سيد در قم خوب شد و از ثروت خود دهات و مزرعه هايى خريد و پس از آن از دخترانش زينب، ام محمد، ميمونه (36) به قم دعوت كرد و آن ها از كوفه به قم رفتند و در همان شهر از دنيا رفتند و در نزديكى حضرت فاطمه معصومه سلام الله عليه دختر حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام دفن شدند.

زينب همان بانويى است كه بر آرامگاه حضرت معصومه سلام الله عليها قبه اى بنا نهاد چون پيش از آن قبر ايشان پوشيده از حصير و بوريا بود.

موسى شب چهارشنبه آخر ارديبهشت دو روز به آخر ربيع مانده در سال 296 از دنيا رفت و امير قم عباس بن عمروالغنوى به ايشان نماز خواند و در شهر قم دفن گرديد و اكنون هم زيارتگاه است (37).

قابل ذكر است كه مراد از بزرگان عرب ساكن قم كه موسى مبرقع را گرامى داشتند و همينطور به فرزند ايشان اكرام كردند، طايفه جليله اشعريه هستند. آنها فرزندان عبدالله و الاحوص از فرزندان سعد بن مالك بن عامراشعرى از قبيله اى در يمن بودند كه سال 94 ه.‍ق به قم آمده و در آن شهرى را بناگذاشتند و قم بوسيله آنان آباد شد و در ميان آن ها از عصر امام صادق عليه‌السلام تا نزديك هاى عصر شيخ طوسى در هر طبقه اى تعداد زيادى از علما و بزرگان و راويان و محدثين و صاحبان تأليف و تصنيف بودند كه مراتب والاى داشتند و كمتر كتابى است كه در آن صفحه اى از راويان اشعرى نباشد.

و صاحب تاريخ قم مى گويد كه از مفاخر آنها اين است كه اولين فردى كه تشيع را در قم ظاهر ساخت موسى بن عبدالله بن سعد اشعرى است و از جمله آن مفاخر زكريا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعرى كه امام رضا عليه‌السلام به ايشان فرمود:

«ان الله يدفع البلاء بك عن اهل قم كمايدفع البلاء عن اهل بغداد بقبر موسى بن جعفر عليه‌السلام»؛ همانا خداوند بلا را خاطر تو از اهل قم دفع مى كند همانطورى كه بلا را از اهل بغداد به خاطر قبر موسى بن جعفر عليه‌السلام دفع مى نمايد.

و از جمله مفاخر آنها مزارع و باغات زيادى است كه به ائمه عليهم‌السلام وقف كرده اند و آنها اولين افرادى هستند كه به ائمه عليه‌السلام خمس فرستادند و افراد زيادى منسوبين آن ها را گرامى داشتند و از جمله افتخارات آنان اين بود كه پيراهن حضرت رضا عليه‌السلام را با هزار دينار طلا از دعبل خزاعى خريدند و از جمله مفاخر آنها اين است كه امام صادق عليه‌السلام به عمران بن عبدالله فرمود: «اظلك الله يوم لاظل الاظله؛ خداوند در سايه قرار دهد شما را روزى كه سايه اى جز سايه او نيست.»

از موسى مبرقع دو پسر به يادگار ماند: محمد و احمد كه نسابان در فرزند داشتن محمد اختلاف كرده اند ولكن نسل امام محمد تقى عليه‌السلام از طريق احمد بن موسى ادامه يافت.

3 - حكيمه خاتون عليهم‌السلام:

اسم صحيح ايشان حكيمه است و آنچه در زبان عوام معروف شده است كه اسم ايشان حليمه مى باشد تحريف و اشتباه هست.

وى از زنان نيكوكار، اهل عبادت، تيزهوش بود كه در موضوع ازدواج امام حسن عسكرى عليه‌السلام با نرجس خاتون مادر حضرت حجت ثانى عشر رواياتى از ايشان نقل شده است (38).

حكيمه خاتون توفيق زيارت چهار امام معصوم نصيبش شد كه عبارتند از: امام محمد تقى عليه‌السلام، امام على النقى عليه‌السلام، امام حسن عسكرى عليه‌السلام و امام عصر آن عزيزى كه بى صبرانه سرير عدالت در انتظار اوست عجل الله تعالى فرجه الشريف. نكات در خور توجه در زندگى ايشان است دو نكته حساس مى باشد:

1 - صاحب سر بودن ايشان كه از علو رتبه معنوى و ايمان قوى و زكاوت خدادادى آن بانوى فضيلت حكايت مى كند.

2 - روحيه ولائى عجيب: براى نمونه يك برخورد ايشان را با نرجس خاتون ذكر مى كنيم:

با وجود آنكه نرجس خاتون كنيز بود و تحت تربيت آن حضرت پس از اينكه وى از كرامت الهى بر ايشان مبنى بر مادرى وى بر چهاردهمين معصوم اطلاع يافتند فوق العاده در برابر ايشان خضوع مى كردند. روزى حكيمه براى زيارت امام حسن عسكرى عليه‌السلام رفت و نرجس خاتون پيش آمد تا كفش از پاى بانوى خويش درآورد.

حكيمه گفت: تو بانوى من هستى به خدا سوگند اجازه نمى دهم تو كفش مرا درآورى و به من خدمت كنى بلكه من بر تو خدمت مى كنم و بر روى چشمم مى گذارمت. امام حسن عسكرى عليه‌السلام اين مذاكره را شنيد و فرمود: «جزاك الله خيرا يا عمه؛ اى عمه خداوند به شما پاداش نيك عنايت فرمايد» (39).

حكيمه خاتون پس از عمرى زندگى در مسير ولايت و با شيوه اى ستوده در سامرا از دنيا رفت و در همانجا دفن شدند و قبر ايشان در پايين پاى عسكريين است.

4 - خاتون بانويى اهل معرفت و دانشمند و اهل نظر در اخبار و روايات و معتقد به امامت ائمه دوازده گانه عليهم‌السلام بود.

شيخ طوسى در كتاب الغيبة از كلينى از محمد بن جعفر اسدى نقل مى كند كه او گفت: احمد بن ابراهيم به من گفت: من در سال 262 ه‍ ق به محضر خديجه دختر امام جواد عليه‌السلام وارد شدم و از پشت پرده با او صحبت كردم و از دينش پرسيدم و او همه امامانى كه به امامتشان معتقد بود شمرد. از ايشان خواستم حديثى بيان كند گفت: شما قومى صاحب خبر هستيد آيا اين روايت حضرت حسن عسكرى عليه‌السلام را نشنيده ايد كه نهمين از فرزندان حسين عليه‌السلام ميراث او را تقسيم مى كند و او زنده است (40).

در خاتمه اين فصل دو نكته مهم را يادآورى مى كنيم:

1 - روايت فوق الذكر اين حقيقت را نمايان مى سازد كه فرزندان حضرات ائمه معصومين صلوات الله عليهم در عين حالى كه از مراتب والاى فضيلت برخوردار بودند وليكن با تأسى به شهيده دفاع از حريم ولايت اسوه عصمت و طهارت حضرت زهراى مرضيه عليها‌السلام همراه با ايفاى رسالت هاى فرهنگى و اجتماعى خويش نهايت اهتمام خود را جهت رعايت حريم روابط اجتماعى زن و مرد به كار مى بستند بنابراين همراه با اداى وظيفه ترويج احكام شرع انور و روايات درربار ائمه طاهرين عليهم‌السلام و نشر علوم اسلامى اسوه كامل عملى براى زنان شيفته فضائل اهل بيت عليهم‌السلام بودند.

2 - در همين روايت كوتاه فرهنگ مترقى و حيات بخش انتظار ظهور فرج با مفهوم پويا و مثبت آن كه تلاش همه جانبه براى زمينه سازى ظهور و بهبود وضعيت موجود و عدم رضايت به وضعيت فعلى مورد توجه قرار گرفته و به زنده بودن چهاردهمين معصوم و دوازدهمين امام نور كه تحقق گمشده بشريت در برنامه هاى بسيار كامل دولت كريمه حضرتش خواهد بود، تأكيد شده است.

اميد كه با استفاده بهينه از فضاى عطرآگين ولائى كشور امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف خود را لايق استقبال از آن بدر منير متفق رابطه ناگسستنى خويش با ولايت از شاهدان دولت عدالت آن حضرت در رجعت باشيم ان شاءالله.

## چهارده علم غيب

1 - داوود بن قاسم جعفرى نقل مى كند: خدمت حضرت امام جواد عليه‌السلام رسيدم و سه نامه همراهم بود كه بر من مشتبه شده بود و غمگين بودم، حضرت يكى از آنها را برداشت و فرمود: اين نامه زياد بن شبيب است دومى را برداشت و فرمود: اين نامه فلانى است، من مات و مبهوت شده بودم.

2 - وحضرت لبخندى زد و نيز سيصد دينار به من داد و دستور داد كه آنرا به نزديكى يكى از پسر عموهايش ببرم و فرمود: آگاه باش كه او به تو خواهد گفت: مرا به پيشه ورى راهنمايى كن تا با اين پول از او كالائى بخرم؛ تو او را راهنمايى كن.

داوود مى گويد: من دينارها را نزد او بردم، به من گفت: اى اباهاشم آيا مرا به پيشه ورى راهنمائى مى كنى تا با اين پول از او كلائى بخرم؟ گفتم: آرى مى كنم.

3 - و نيز ساربانى از من خواسته بود كه به آن حضرت بگويم او را نزد خود به كارى گمارد من به خدمتش رفتم تا درباره آن ساربان با حضرت صحبت كنم ديدم غذا مى خورم و جماعتى نزدش هستند براى من ممكن نشد با ايشان صحبت كنم.

حضرت فرمود: اى اباهاشم بيا بخور و پيشم غذا گذاشتند. آنگاه بى آنكه من بخواهم فرمود: «اى غلام، ساربانى را كه ابوهاشم آورده نزد خود نگهدار» (41).

4 - در كتاب خزينة الاصفيا در شرح احوال امام جواد عليه‌السلام چنين نقل شده است:

چون مأمون عباسى وفات يافت امام عليه‌السلام فرمود: وفات ما هم پس از پايان سى ماه اتفاق مى افتد، آن چنانكه گفته بود شد.

5 - نقل است كه يكى از ياران امام عليه‌السلام مهياى سفر گشت براى توديع نزد امام عليه‌السلام رفت فرمود: امروز هنگام سفر نيست به هر حال امروز بايد درنگ كرد! بنا به دستور امام عليه‌السلام در آن روز به مسافرت نرفت ولى دوست وى كه با او همراه مى شد به مسافرت رفت و از آن شهرى كه در آن جا بود رهسپار گرديد. قضا را، سيلى شبانه آمد و او را غرق كرد (42).

6 - از عمران بن محمد اشعرى نقل شده كه خدمت امام جواد عليه‌السلام شرفياب شدم، پس از انجام كارهايم عرض كردم: ام الحسن به شما سلام رساند، و خواهش كرد يكى از لباس هايتان را براى آنكه كفن خود كند عنايت فرمائيد، امام عليه‌السلام فرمود: او از اين كار بى نياز شد.

من بدون آنكه مقصود امام را بفهمم از محضر امام خارج شدم و به ولايت خود برگشتم در آنجا خبر يافتم كه ام الحسن 13 يا 14 روز پيش از آنكه من خدمت امام عليه‌السلام برسم از دينا رفته بود (43).

7 - حسين مكارى مى گويد: در بغداد به خدمت امام جواد عليه‌السلام شرفياب شدم وقتى كه زندگيش را مشاهده كردم از ذهنم گذشت كه: «امام به زندگى مرفهى رسيده هرگز به وطن خود بر نخواهد گشت» امام لحظه اى سر به زير انداخت، آنگاه سرش را بلند كرد در حاليكه از اندوه رنگش زرد شده بود فرمود: اى حسين، نان جوين و نمك خشن در حرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نزد من از آنچه مرا در آن مى بينى محبوبتر است (44).

8 - پس از شهادت امام رضا عليه‌السلام هشتاد نفر از فقهاى بغداد و شهرهاى ديگر براى انجام حج رهسپار مكه شدند در سر راه به مدينه آمدند تا با امام محمد تقى عليه‌السلام نيز ملاقات نمايند آنان در منزل امام جعفر صادق عليه‌السلام كه خالى بود فرود آمدند، امام كه خردسال بود به مجلس آنان وارد شد و شخصى به نام «موفق» ايشان را به حاضران معرفى كرد و همه به احترام برخاستند و سلام كردند. امام جواب داد، آنگاه پرسش هايى عنوان شد كه امام به خوبى و در نهايت مهارت به همه آن ها پاسخ داد و همگان از اينكه آثار امامت را در ايشان ديدند به امامتش اطمينان پيدا كردند و آن حضرت را ستودند و دعا كردند.

يكى از آن افراد به نام «اسحاق» روايت كرده من نيز در نامه اى ده مسأله نوشتم تا از آن حضرت بپرسم و با خود عهد كردم اگر آن بزرگوار به پرسش هاى من پاسخ صحيح داد از او تقاضا كنم دعا فرمايد كه خداوند فرزندى را كه همسرم حامله بود پسر قرار دهد.

مجلس طولانى شد مردم پيوسته سؤال مى كردند و امام بى درنگ پاسخ ميداد. برخاستم تا بروم و قصد داشتم روز بعد محضر امام مشرف شوم و نامه را به ايشان بدهم، امام تا مرا ديد فرمود: اى اسحاق خداوند دعاى مرا مستجاب فرمود، نام فرزندت را احمد بگذار. از فرموده امام بى اندازه خوشحال شدم و گفتم: سپاس خداى را بى ترديد اين همان حجت خداست اسحاق به وطن خود بازگشت و خداوند پسرى به او عنايت فرمود و نام او را احمد گذاشت (45).

9- محمد بن وليد كرمانى مى گويد: به نزد امام جواد عليه‌السلام آمدم و در نزد ايشان جمعيت زيادى يافتم و برگشتم به جلو و روبروى ايشان نشستم تا آنكه ظهر شد و برخاستم به نماز. پس زمانيكه نماز ظهر را خوانديم در پشت سرم چيزى احساس كردم و ناگاه حضرت جواد عليه‌السلام را ديدم به سوى او رفتم و دستش را بوسيدم.

سپس امام نشست و از آمدن من پرسيد آنگاه فرمود: سلام كن؛ عرض كردم فدايت شوم سلام كردم، پس سه بار اين سخن را تكرار فرمود و من سلام كردم: وعرض كرد يا ابن رسول الله آيا راضى شدى؟ پس خداوند از قلب من بيرون كرد آنچه كه بود، تا حدي كه اگر من تلاش كنم و نفسم را آماده نمايم كه به شك برگردم نمى توانم به آن برسم و فردا من كسى شدم كه كارهايش را اول وقت انجام ميدهد و از در اول بالا رفتم و قبل از كاروان راه افتادم و كسى نديدم كه به او بگويم و من انتظار داشتم از كسى راهنمايى بگيرم و كسى پيدا نكردم تا اينكه گرما و گرسنگى سخت شديد شد و من شروع كردم پيدا نكردم تا اينكه گرما و گرسنگى سخت شديد و من شروع كردم به آب خوردن تا گرسنگى و سوز عطش را فرونشانم.

مشغول آب خوردن بودم كه ناگاه ديدم غلامى به سوى من مى آيد كه طبقى را حمل مى كند و بر آن غذاهاى رنگارنگ است و غلام ديگرى طشت و ابريق (كوزه) مى آرد و آنها را در برابر من گذاشتند و گفتند: امام به تو امر كرد كه بخورى، پس خوردم زمانيكه فارغ شدم به سوى من آمد و من به احترام ايشان بلند شدم و مرا به نشستن و خوردن امر فرمود پس امام به غلام نگاه كرد و فرمود كه: با او بخور تا نشاط شود و سرحال آيد تا اينكه فارغ شدم و غلام رفت آن ريزه هاى غذا را كه بر طبق بود بردارد امام فرمود: صبر كن و آنها را براى حيوانات صحرا بگذار ولو ران گوسفندى باشد و آنچه از اساس خانه است، بردار، سپس فرمود: سؤال كن.

10 - عرض كردم: خداوند مرا فداى شما كند درباره مشك چه مى فرمائيد؟ فرمود: همانا پدرم دستور داد براى او مشك درست كنند، فضل به ايشان نوشت مردم اينرا نقص مى دانند. پدرم نوشت: اى فضل آيا نمى دانى كه يوسف ديباى زربافت مى پوشيد و بر كرسي هاى طلا مى نشست و اينها چيزى از حكمت او نكاست و همينطور سليمان دستور داد براى او به اندازه چهار هزار درهم عطر بسازند.

سپس پرسيدم: براى دوستان شما در قبال دوستى شما چه پاداشى است؟

فرمود: همانا امام صادق عليه‌السلام غلامى داشت كه استر آن حضرت را نگاه مى داشت، زمانيكه آن حضرت وارد مسجد شد غلام در كنار استر نشسته بود ناگاه كاروانى از خراسان آمد يكى از كاروانيان به آن غلام گفت: آيا موافق هستى كه من به جاى تو غلام و مملوك امام صادق عليه‌السلام شوم و در عوض هرچه دارم از آن تو باشد و من مال زيادى دارم برو و اين اجازه را براى من بگير و من به جاى تو غلام شده و با امام مى مانم غلام - شادان و سرحال - گفت از امام مى خواهم.

پس آن غلام به محضر امام صادق عليه‌السلام رفت و گفت: قربانت شوم خدمت مرا مى شناسى و سابقه مصاحبتم با شما را ميدانى پس اگر خداوند خيرى را به من سوق دهد آيا شما مانع آن مى شويد؟ امام فرمود: از پيش خودم عطا مى كنم و از غير ترا باز مى دارم پس غلام قول و سخن آن مرد را حكايت كرد.

امام فرمود: اگر از خدمت، به ما دلتنگ شده باشى و آن مرد به ما راغب و شيفته باشد او را مى پذيرم و ترا مى فرستيم زمانيكه غلام از محضر ايشان برگشت حضرت او را خواند و فرمود: به خاطر سابقه همنشينى تو با ما ترا نصيحت مى كنم و اختيار با خود شماست زمانيكه قيامت برپا مى شود رسول خدا به نور خدا آويزان است و اميرمؤمنان به رسول خدا و امامان به اميرمؤمنان و شيعيان مابه ما و با ما داخل مى شوند به آنجا كه داخل مى شويم و به محل ورود ما وارد مى شوند.

غلام گفت: بلكه در خدمت شما مى مانم و خيرآخرت را بر خير دنيا ترجيح مى دهم و غلام خارج شد و به سوى آن مرد رفت و آن مرد گفت: بيرون آمدى با چهره اى كه غير حالت شما موقع داخل شدن بود. غلام سخن امام صادق عليه‌السلام را به او گفت و او را به محضر امام صادق عليه‌السلام داخل كرد. پس آن مرد ولاى او را پذيرفت و دستور داد به آن غلام هزار دينار بدهند. پس برخاست به سمت او از او خداحافظى كرد و از او خواست كه برايش دعا كند.

11 - به امام عرض كردم: مولايم اگر فرزندانم در مكه نبودند خوشحال مى شدم كه در اينجا ماندنم را طولانى كنم و امام به من فرمود: با غم بساز، سپس من كيسه اى گذاشتم و دستور داد كه آنرا بردارم، ابا كردم، و گمان كردم خشم گرفته تبسم كرد و فرمود بردار به آن نيازمند مى شوى و برگشتم و ديدم نفقه ما را برده اند و در لحظه ورود به مكه به آن نيازمند شدم (46).

12 - ابن عثمان همدانى گويد: گروهى از اصحاب ما از شيعيان و يك نفر از زيديه به محضر امام محمد بن على الرضا عليهما‌السلام رسيدند و از امام عليه‌السلام پرسيدند كداميك از اين جمع از پيروان مذهب ما نيست.

امام جواد عليه‌السلام به غلام دستور داد دست اين مرد را بگير و بيرون ببر، در اين هنگام آن زيدى گفت:

اشهدان لااله الاالله و ان محمدا رسوله و انك حجة الله بعد آبائك.

شهادت مى دهم كه خدائى جز خداوند يكتا نيست و همانا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ رسول خداست و همانا تو حجت خدا هستى بعد از پدرانت (47).

13 - محمد بن العلا گويد: ديدم حضرت امام محمد بن على عليه‌السلام بى زاد و راحله شبانه حج به جا مى آورد و برمى گردد. و من برادرى در مكه داشتم كه انگشتر من در نزد او بود، سپس به او گفتم از برادرم براى من علامتى بگير، پس امام جواد عليه‌السلام از حج شبانه برگشت و در حاليكه انگشتر همراهش بود (48).

14 - ابوهاشم مى گويد: مردى به نزد امام محمد تقى عليه‌السلام آمد وگفت يا ابن رسول الله همانا پدرم مرده و من از مال مطلع نيستم و اولاد من زياد است و من از شيعيان شما هستم به داد من برس. امام جواد عليه‌السلام فرمودند: وقتى نماز عشا را خواندى بر محمد و آل محمد صلوات بفرست، همانا پدرت به خواب تو مى آيد و از موضوع مال به تو خبر مى دهد. آن مرد عمل كرد و پدرش را در خواب ديد. پدرش به او گفت: مال در فلان محل است آنرا بردار و به محضر فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ برو به او خبر مده كه من ترا بر مال راهنمايى كردم، آن مرد رفت و مال را گرفت و به امام خبر داد و گفت سپاس خداى را كه ترا گرامى داشته و برگزيده است (49).

## چهارده معجزه ابى جعفر الثانى عليه‌السلام

### 1 - شهادت عصا بر امامت

قاضى يحيى بن اكثم كه از دشمنان سرسخت اهل بيت و از گرفتاران در دام عجب علم و حريصان بر مقام و مال دنيا بود مى گويد:

روزى داخل شدم كه قبر پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را زيارت كنم، امام جواد عليه‌السلام را ديدم كه با او راجع به مسائل گوناگونى مناظره كردم، همه را پاسخ داد. به او گفتم: ميخواهم چيزى از شما بپرسم ولى شرم دارم، امام فرمود: من پاسخ آنرا بدون آنكه سؤالت را بر زبان آورى مى گويم، تو مى خواهى سؤال كنى، امام كيست؟

گفتم: آرى به خدا سوگند سؤالم همين است.

فرمود: منم

گفتم: نشانه يى بر اين مدعا دارى؟

در اين هنگام عصايى كه در دست آن حضرت بود به سخن درآمد و گفت:

«ان مؤلائى امام هذا الزمان و هو الحجة.»

همانا مولاى من حجت خدا و امام اين زمان است. (50)

### 2 - نجات همسايه

على جرير مى گويد: در نزد امام جواد عليه‌السلام نشسته بودم، گوسفندى از خانه امام گم شده بود يكى از همسايگان را به اتهام دزدى كشان كشان به پيش آن حضرت آوردند، فرمود: واى بر شما از همسايه ما دست برداريد، گوسفند را او ندزديده الان گوسفند در فلان خانه است برويد و گوسفند را بگيريد. رفتند گوسفند را در همان خانه يافتند و صاحب خانه را گرفته، زدند و لباسش را پاره كردند، اما او گوسفند ياد مى كرد كه گوسفند را ندزديده است، او را نزد امام آوردند. امام فرمود: واى بر شما بر اين شخص ستم كرده ايد، گوسفند خودش به خانه او وارد شده و او اطلاعى نداشته، آنگاه امام عليه‌السلام آن مرد را به نزد فراخواندند و براى دلجويى و جبران خسارت لباشس مبلغى به او بخشيدند (51).

### 3 - كرامت و درخت سدر

شيخ مفيد رحمه‌الله در ارشاد نقل مى كند، وقتى كه حضرت جواد عليه‌السلام با همسرش فضل دختر مأمون از بغداد به مدينه مراجعه مى فرمود به كوفه تشريف آوردند، مردم او را مشايعت مى كردند. موقع غروب به خانه مسيب رسيد در آنجا فرود آمد و داخل مسجد رفت. در صحن مسجد رفت سدرى بود كه هنوز ميوه نياورده بود، امام كوزه آبى خواست و در پاى درخت وضو گرفت و براى مردم نماز مغرب خواند.

در ركعت اول سوره حمد و اذا جاء نصرالله خواند و در ركعت دوم حمد و قول هوالله خواند و پيش از ركوع قنوت گرفت، پس ركعت سوم را خواند و تشهد و سلام گفت، بعد از نماز مدتى مغرب را به جاى آورد و تعقيب خواند و دو سجده شكر به جاى آورد و از مسجد بيرون آمد زمانيكه به كنار درخت سدر رسيد مردم ديدند كه آن درخت ميوه داد و از اين جريان شگفت زده شدند از ميوه آن درخت خوردند، ميوه اش هسته ندارد آنگاه امام عليه‌السلام را توديع نمودند (52).

### 4 - وقوع زلزله با دعاى امام جواد عليه‌السلام

قطب رواندى نقل كرده: معصتم امام جواد عليه‌السلام را به بغداد دعوت كرد و دنبال بهانه اى بود كه آن حضرت را مورد شكنجه و آزار قرار دهد، روزى برخى از وزرا را خواست و گفت استشهادى تهيه كنيد كه محمد تقى عليه‌السلام قصد خروج و قيام دارد و اگر به دروغ هم باشد جمعى شهادت دهند و امضاء كنند، پرونده سازى شروع و استشهاد تنظيم گرديد، وقتى به اصطلاح قضايى پرونده تكميل و كيفر خواست صادر شد و قرار گذاشتند كه امام را احضار كرده و به او بگويند شما قصد شورش دارى چون انكار كرد شاهدان دروغين بيايند و شهادت دهند.

مراحل طى شد و پرونده اى ساختند كه جمعى از مدينه و حجاز نوشته اند كه محمد تقى ابن الرضا عليهما‌السلام قصد خروج دارد و براى اين كار سلاح و پول فراوانى تهيه كرده و تعداى از درباريان هم از ماجراى اطلاع دارند.

معصتم آن حضرت را خواست و گفت يا بن الرضا مگر تو قصد خروج و قيام دارى؟

امام فرمود: به خدا قسم اين فكر هرگز در خاطرم خطور نكرده زيرا علم ما نشان مى دهد كه چنين زمانى نخواهد آمد و من هم چنين فكر نكرده ام معصتم گفت نامه ها و استشهادات هست و فلان و فلان هم شهادت مى دهند فرمود: آنها را حاضر كنيد معصتم پرونده سازان را حاضر ساخت و آنان با كمال گستاخى گفتند: آرى نوشته اى كه خروج مى كنى و ما اين نامه ها را از غلامان و بستگان تو گرفته ايم كه سند قطعى در پرونده است.

راواى گويد: حضرت جواد عليه‌السلام در ايوان قصر نشسته بود يك طرف ديگر آن شاهدان دروغ پرداز و پرونده ساز قرار داشتند در اين حال كه نسبت دورغ به امام دادند حضرت جواد عليه‌السلام سر به آسمان بلند كرد دعائى خواند ناگهان گهواره زمين تكان مى خورد و معتصم و وزراى او بر خود لرزيدند و به التماس افتادند هر يك از آنها مى خواست فرار كند تا از جا برمى خاستند به رو مى افتادند.

ديگر قدرت بلند شدن نداشتند همه حضار مضطرب شدند و پريشان، معتصم خود در حيرت اضطراب بود گفت: يابن رسول الله من توبه كردم آنها را هم ببخش اين واقع يك صحنه سازى بيش نبود دعا كن خداوند اين جنبش و زلزله را ساكت و ساكن گرداند و اين مردم نابخرد را هم ببخش و از تقصير آنان بگذر. حضرت جواد عليه‌السلام سر به آسمان بلند كرد دعائى خواند عرض كرد پروردگارا، تو ميدانى اين طبقه ضاله دشمنان تو و دشمنان من هستند از اينها درگذر، پس زلزله فرو نشست.

### 5 - آزاد شدن اباصلت از زندان

اباصلت هروى مى گويد: وقتى كه در حضور حضرت رضا عليه‌السلام آماده به خدمت بودم فرمود:

اى باصلت: به قبه هارونيه وارد شو و از چهار گوشه گور هارون مشتى خاك بياور، حسب الامر امام از چهار گوشه قبر وى خاك آوردم. امام عليه‌السلام خاك طرف در قبه را يعنى پشت سر هارون را گرفت، بو كرد و ريخت، فرمود: اگر بخواهند مرقد مرا پشت سر هارون حفر كنند سنگى ظاهر خواهد شد كه اگر تمام كلنگداران خراسان جمع شوند نتوانند آنرا بكنند سپس خاك طرف بالا سر و پايين پاى گور را گرفت و بوئيد همان سخن را فرمود، آنگاه خاك پيش روى او را گرفت و فرمود: تربت من در پيش قبر اوست و مرقد مرا در آنجا تهيه خواهند كرد هنگاميكه به حفر مرقد من پرداختند به آنها بگو به اندازه هفت پله مرقد مرا حفر نمايند، آنگاه زمين را بشكافند و اگر امتناع كردند و خواستند لحدى براى من ترتيب دهند بگو لحد مرا دو ذراع و يكجوجب قرار دهند كه از آن پس خدا به اندازه اى كه بخواهد آنرا وسيع گرداند.

در آن موقع نمى از طرف بالا سر قبر من به چشمم مى رسد! اين دعائى كه به تو مى آموزم بخوان ابى جريان پيدا مى كند چنانچه همه لحد را فرا مى گيرد و ماهيان كوچكى در آن آب پيدا مى شود بعد از آن نانى به كه به تو مى دهم ريز كرده در ميان آن آب بريز ماهيان ريزه هاى نان را مى خورند تا چيزى از آنها باقى نماند آنگاه ماهى بزرگى پيدا مى شود و همه آن ماهيان كوچك را مى بلعد چنانچه اثرى از آن ماهيان باقى نمى ماند، آنگاه ماهى بزرگ از چشم ناپديد مى شود در آن موقع دست بر روى آب گذارده دعائى ديگر كه به تو مى آموزم بخوان آب خشك مى شود و اثرى از ترى آب در قبر مشاهده نمى شود.

البته همه اين دستورات را در حضور مأمون انجام خواهى داد. پس از شهادت امام رضا عليه‌السلام به وصيت مذكور عمل شد.

سپس مأمون از اباصلت درخواست كرد كه آن دعائى را كه خواندى و آن همه آثار به ظهور رسيد به من بياموز اباصلت نقل مى كند گفتم: به خدا سوگند پس از خواندن بلافاصله از خاطرم محو گرديد، راست گفتم ليكن مأمون باور نكرد، دستور داد مرا به زندان برده به زنجير بستند (53).

حضرت رضا عليه‌السلام دفن شد و من مدت يك سال در زندان به سر بردم.پس از يك سال از تنگناى زندان و بيدار خوابى شب ها به ستوه آمدم، دعائى خواندم و براى آزادى خويش به محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ متوسل شدم و از خدا تمنا كردم به بركات آل محمد گشايش در كار من بدهد.

هنوز دعا تمام نشده بود، حضرت ابى جعفر عليه‌السلام منجى گرفتاران جهان وارد زندان شده فرمود: اى اباصلت از تنگناى زندان به ستوه آمده اى؟

عرض كردم: به خدا سوگند سخت ناراحتم.

فرمود: برخيز، دست به زنجيرها زد از دست و پاى من زنجيرها به زمين افتادند و بعد دست مرا گرفت از كنار مأمور زندان عبور داد در حاليكه مرا مى ديدند، ليكن ياراى صحبت كردن با من را نداشتند و از محل خارج شدم، فرمود برو در امان خدا كه براى هميشه نه دست مأمون به تو برسد و نه دست تو به او (54).

### سرانجام گستاخى

محمد بن زكريا مى گويد: مأمون هر نيرنگى كه داشت براى امام جواد عليه‌السلام به كار برد (تا آن حضرت را آلوده و دنياطلب نشان دهد) ولى چيزى دستگيرش نشد چون عاجز شد و خواست دخترش را براى زفاف حضرت فرستد - دستور داد - دويست دختر از زيباترين كنيزان را خواسته به هر يك از آنان جامى كه در آن گوهرى بود بدهند كه حضرت در كرسى دامادى مى نشيند در پيشش دارند - و چنانكه دستور داده بود كردند - لكن امام به آنها توجهى نكرد.

مردى بود بنام مخارق كه آوازه خوان، تارزن و ضربگير بود و ريش درازى داشت مأمون او را دعوت كرد.

مخارق گفت: يا اميرالمؤمنين اگر امام جواد عليه‌السلام مشغول كارى از امور دنيا باشد همانطوريكه تو مى خواهى او را به دنيا مشغول مى كنم. سپس در برابر امام جواد عليه‌السلام نشست و آوازى شروع كرد كه اهل خانه دورش جمع شدند و شروع كرد به ساز زدن و آواز خواندن، ساعتى ادامه داد.

امام جواد عليه‌السلام به او اعتنايى نمى فرمودند و به راست و چپ هم نگاه نمى كرد سپس سرش را به طرف او بلند كرد و فرمود:

اى دراز ريش از خدا بترس، ناگهان ساز و ضرب از دستش افتاد و تا وقتى كه مرد دستش كار نمى كرد.

مأمون از حال او پرسيد جواب داد:

چون امام جواد عليه‌السلام بر من فرياد زد دهشتى به من دست داد كه هرگز از آن بهبود پيدا نمى كنم (55).

### 7 - ايمن از شر مأمون

صفوان بن يحيى مى گويد: ابونصر همدانى به من گفت كه حكيمه دختر ابى الحسن قرشى كه از زنان نيكوكار بود به من گفت: وقتى امام جواد عليه‌السلام از دنيا رفتند براى عرض تسليت به نزد ام فضل رفتم و به او تسليت گفتم و او را بسيار غمگين يافتم كه با گريه و ناله و بى تابى خودش را مى كشت (كنايه از شدت ناراحيت) من نزد او نشستم تا مقدارى ناراحتيش فرو نشست و ما مشغول سخن درباره كرم امام جواد و توصيف ايشان و بيان آنچه خداوند از عزت و اخلاص و شرافت و بزرگوارى به ايشان عطا كرده بود شديم.

ناگاه دختر مأمون (ام فضل) گفت: آيا به تو خبر دهم از ايشان چيز عجيبى را؟

گفتم: آن چيست؟

گفت: من زياد به ايشان غيرت مى ورزيدم و هميشه مراقب او بودم و چه بسا از او چيزى مى شنيدم و به پدرم شكايت مى كردم پس مى گفت: دخترم تحمل كن. پس همانا او (امام جواد عليه‌السلام) جگر گوشه رسول خداست روزى من نشسته بودم كنيزى وارد شد و سلام كرد.

گفتم تو كيستى؟

گفت: من كنيزى از فرزندان عمار بن ياسر هستم و همسر ابى جعفر محمد بن على عليهما‌السلام همشر شما مى باشم. پس به من مقدارى حسد داخل شد كه قادر به تحمل آن نبودم و تصميم گرفتم خارج شوم و سر به بيابان بگذارم و نزديك بود كه شيطان مرا به بدى بر آن كنيز وادار نمايد، پس خشم خود را فرو بردم و به او كمك كردم و لباس پوشانيدم پس زمانيكه از پيش من رفت نتوانستم بر خود مسلط شوم برخاستم و به پيش پدرم رفتم و موضوع را به او خبر دادم در حاليكه او مست لايعقل بود، پس گفت: اى غلام براى من شمشيرى بياور پس غلام شمشير را آورد و او بر اسب سوار شد و گفت به خدا سوگند او (امام جواد عليه‌السلام) را قطعه قطعه مى كنم.

من زمانيكه اين وضعيت را مشاهده كردم، گفتم: انالله و انااليه راجعون با خود و شوهرم چه كردم؟! و به صورتم سيلى مى زدم پس پدرم بر محضر او (امام جواد عليه‌السلام) داخل شد و همواره او را با شمشير مى زد تا قطعه قطعه كرد. سپس خارج شد و من دوان دوان پشت سر او بيرو آمدم و از اندوه و بيقرارى شب را نخوابيدم.

صبج شد و من پيش پدرم رفتم و گفتم مى دانى ديشب چه كردى؟ گفت: چه كردم؟ گفتم ابن الرضا عليه‌السلام را كشتى چشم هايش اشك آلود شد و بيهوش گرديد زمانيكه به هوش آمد گفت واى بر و چه مى گويى؟!

گفتم: بله به خدا سوگند پدر بر او وارد شدى و همواره وى را با شمشير مى زدى تا قطعه قطعه كردى پس از اين خبر به شدت مضطرب و نگران شد.

پس گفت: ياسر خادم را به نزد من بياوريد.

پس زمانيكه آوردند به ياسر خادم گفت: اين (ام فضل) چه مى گويد:

ياسر گفت: اى اميرالمؤمنين راست مى گويد.

پس پدرم با دستش به سينه و صورتش مى زد و مى گفت: انالله و انااليه راجعون هلاك شديم، به خدا نابود شديم، و تا ابد رسوا شديم.

واى بر تو برو و ببين ماجرا از چه قرار است و سريعا به من خبر بياور كه نزديك است جانم از بدنم خارج شود.

پس ياسر خارج شد و من برگونه و صورتم مى زدم پس خيلى زود برگشت و گفت مژده بده اميرالمؤمنين:

مأمون گفت: هر چه بخواهى مژدگانى مى دهم - چه ديدى؟ - گفت بر او وارد شدم ديدم نشسته و پيراهنى دارد كه دست و پاى ايشان را پوشانده به او سلام كردم و گفتم اى فرزند پيامبر دوست دارم اين پيراهنت را به من هبه نمائى در آن نماز بخوانم و بوسيله آن متبرك شوم من مى خواستم به بدن او نگاه كنم كه آيا در آن زخم يا اثر شمشير هست.

پس فرمود: من ترا با بهتر از آن مى پوشانم گفتم: غير از اين نمى خواهم پس ‍ حضرت آن را كند پس بدن ايشان را نگاه كردم اثر شمشير نبود پس مأمون به شدت گريست و گفت: بعد از اين چيزى نماند اين عبرت براى اولين و آخرين است.

سپس مأمون گفت: اى ياسر اما سوار شدنم براى رفتم به سوى او و وارد شدنم بر او يادم هست، ولى از خارج شدنم از محضر ايشان و آنچه با ايشان كردم چيزى به يادم نمى آيد و يادم نيست كه چطور به مجلسم برگشتم و رفتن و برگشتنم چگونه بود خداود لعنت كند اين دختر را لعنتى سخت.

به نزد او (ام فضل) برو و به او بگو پدرت مى گويد: اگر بعد از اين بيائى و از امام جواد عليه‌السلام شكايت كنى يا بدون اجازه ايشان از منزل خارج شوى از طرف او از تو انتقام مى گيرم.

سپس به نزد امام جواد عليه‌السلام برو و از طرف من سلام برسان و ايشان بيست هزار دينار ببر و اسبى را كه ديشب به آن سوار بودم به او بده و به هاشمى ها و امرا دستور بده كه نزد او روند و سلام كنند.

ياسر گويد: به نزد هاشمى ها و اوامر رفتم و اين موضوع را به آنان اعلام كردم و مال و اسب را برداشته و به سوى امام جواد عليه‌السلام رفتم و به محضر ايشان وارد شدم و سلام مأمون را ابلاغ كردم و بيست هزار دينار، را در برابر ايشان گذاشتم و اسب را به ايشان عرضه كردم آن حضرت مدتى به اسب نگاه كرد و تبسم فرمود و سپس فرمود: اى ياسر آيا عهد بين من و او چنين بود؟!

پس عرض كردم: اى مولاى من عتاب را كنار گذار، به خدا و حق جدت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ سوگند كه مأمون از كارش هيچ نفهميده و نمى دانست كه در كدام زمين خداست و هر آينه نذر كرده و سوگند خورده كه هرگز مست نشود و اين مطلب را شما به روى او نياور و او را به خاطر آنچه از او سرزده عتاب مكن.

امام فرمود: عزم من هم چنين بود.

عرض كردم: عده اى از بنى هاشم و امرا در برابر در منتظر هستند، مأمون آنها را فرستاده تا بر شما سلام كنند و وقتى كه سوارى مى شوى به نزد وى بروى شما را همراهى نمايند و در ركابتان باشند.

امام فرمود: بنى هاشم و امرا را وارد كن مگر عبدالرحمن بن حسن. و حمزة بن حسب پس خارج شد م و آن ها را وارد كردم سلام كردند پس امام لباس خواست و پوشيد و برخاست و سوار شد و بنى هاشم و امرا همراه او بودند تا به نزد مأمون آمد.

پس زمانيكه مأمون او را ديد برخاست و به سوى او رفت و او را به سينه اش ‍ چسباند و به او خوشامد گفت و اجازه نداد كسى وارد شد و همينطور با او سخن مى گفت.

وقتى اين موضوع تمام شد. امام جواد عليه‌السلام فرمودند: اى اميرالمؤمنين مأمون جواب داد: لبيك و سعديك.

امام فرمود: نصيحتى بر تو دارم آنرا بپذير.

مأمون گفت: سپاسگزارم و از شما تشكر مى كنم آن نصيحت چيست؟

امام فرمود: شبانه از منزل خارج مشو كه از اين مردم منكوس واژگون شده بر شما ايمن نيستم، در نزد من حرزى است كه با آن خود را حفظ كن و از شرور و بلاها و ناخوشايندها و آفتها و عاهات در امان باش همانطوركه ديشب خدا مرا از تو نجات داد و اگر با آن حرز لشكريان روم يا بيش از آن را ملاقات نمايى يا اهل زمين بر عليه تو و براى شكست دادن به تو اجتماع نمايند با قدرت و جبروت الهى هيچ كارى نمى توانند بكنند و همينطور شياطين جن و انس.

اگر دوست ميدارى بفرستم تا از جميع آنچه گفتم و هرآنچه كه از آن مى ترسى در امان باشى، اين حرز بيش از حد مجرب اشت.

مأمون گفت: آنرا با خط خودت بنويس وبرايم بفرست تا بازداشته شوم از آنچه ذكر كردى.

امام فرمود: از روى محبت و بزرگوارى آنرا مى فرستم.

سپس مأمون گفت: عمويت به قربانت از آنچه از من سر زد درگذر و مرا ببخش.

امام فرمود: چيزى نبود، چيزى جز خير نبود.

پس مأمون گفت: به خدا سوگند با خراج شرق و غرب به سوى خداوند تقرب مى جويم و فردا كه صبح مى شود آنچه را مالك شده ام براى كفاره آنچه گذشت، انفاق مى كنم.

سپس مأمون گفت: اى غلام آب و غذا بياوريد و بنى هاشم را وارد كن. پس ‍ بنى هاشم داخل شدم و با مأمون غذا خوردند و به تناسب منزلت هر كدام از آنان امر كرد خلعت و جايزه دهند.

سپس به امر ابى جعفر عليه‌السلام گفت: در پناه خداوند برگرد و فردا آن حرز را براى من بفرست.

پس امام عليه‌السلام برخاست و سوار شد و مأمون دستور داد امرا همراه او سوار شوند تا منزلش ببرند.

ياسر گويد: زمانيكه امام جواد عليه‌السلام صبح كرد كسى را به دنبال من فرستاد و مرا خواند و پوست آهوى نازكى از من خواست و سپس با خط خود آن حرز معروف را نوشت و فرمود: ياسر آنرا در بازويش ببندد وضوى كاملى بگيرد و چهار ركعت نماز بخواند در هر ركعت فاتحة الكتاب و هفت مرتبه اية الكرسى (56) و هفت مرتبه آيه شهدالله (57) و هفت مرتبه والشمس و هفت مرتبه والليل و هفت مرتبه قل هوالله احد و سپس آنرا به بازوى راستش ببندد با حول الهى و قوت او در هنگام بلايا از هر چيزى كه مى ترسى و دورى مى كند سالم مى ماند (58).

ناگفته نماند كه برخى در اين خبر تشكيك كرده اند، ليكن مرحوم علامه مجلسى مى فرمايند: به صرف استبعاد نمى توان همچون خبرى كه مكررا نقل شده را منع نمائيم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از بس كه كريمى و جوادى |  | بر دشمن خويش حرز دادى |

رفع يك شبهه:

شايد به ذهن خواننده محترم بيايد كه چرا حضرت جواد عليه‌السلام به فردى چون مأمون ستمگر حرز مى دهند؟ بايد توجه داشت كه در اعمال حضرات معصومين عليهم‌السلام آنچه ملاك هست منافع اسلام و مسلمين بوده و هست و با توجه به شرايط زمان و مكان و ملاحظه نسبيت بين خلفا در تاريخ اسلام به اتخاذ مواضع شاهديم روزى على عليه‌السلام مشاورت خلفا را قبول مى كند و روزى حضرت جواد عليه‌السلام حرز مى دهد و اينها به معناى تأييد اين خلفا نمى باشد.

حرز حضرت جواد عليه‌السلام:

«بسم الله الرحمن الرحيم، لاحول ولاقوة الابالله العلى العظيم، اللهم رب الملائكة والروح و النبيين و المرسلين و قاهر من فى السموات و الارضين و خالق كل شى ء ومالكه، كف عنى باءس اعدائنا و من ارادبنا سؤ ا من الجن و الانس فاعم الصارهم و قلوبهم واجعل بينى و بينهم حجابا و حرسا و مدفعا انك ربنا و لاحول و لاقوة الابالله عليه توكلنا و اليه انبنا و هوالعزير الحكيم ربنا وعافنا من شر كل سوءو من شر كل دابة انت آخذ باصيتها و من شر ماسكن فى الليل و النهار و من شر كل سؤ و من شر كل ذى شر يارب العالمين و اله المرسلين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ اجمعين و خص ‍ محمدا و آله باتم ذلك ولاحول ولاقوه الا بالله العلى العظيم (59).»

حرز ديگر آن حضرت:

«يا نور يا برهان يا مبين يا منير يا رب يا اكفنى الشرور وافات الدهور واسئلك النجاة يوم ينفخ فى الصور» (60).

### 8 - طى الارض و آزادى زندانى

شيخ مفيد و طبرسى از محمد بن حسان و على بن خالد روايت كرده اند كه گفت: در آن زمان كه در سامرا بودم گفتند: مردى مدعى نبوت را از شام آورده و زندانى كرده اند. شنيدن اين موضوع بر من گران آمد، خواستم او را ببينم به همين خاطر به زندانبانان محبت كرده و با آن رابطه برقرار كردم تا اجازه دادند كه نزد او بروم. وقتى او را ديدم بر خلاف شايعاتى كه شنيده بودم وى را فردى عاقل و وارسته يافتم.

گفتم: فلانى مى گويند تو مدعى نبوت هستى و به اين دليل زندانى شده اى.

گفت: هرگز، من چنين ادعايى نكرده ام، جريان من از اين قرار است كه: من در موضع معروف به رأس الحسين شام كه سر مبارك امام حسين عليه‌السلام را در آنجا گذاشته يا نصب كرده بودند مشغول عبادت بودم.

ناگهان شخصى به نزد من آمد و گفت: برخيز برويم من بلند شدم و با او به راه افتادم كمى راه رفتيم ديدم در مسجد كوفه هستم فرمود: اينجا را مى شناسى؟

گفتم: بله مسجد كوفه است او در آنجا نماز خواند و من هم نماز خواندم، بعد با هم از آنجا بيرون آمديم مقدارى با او راه رفتم ناگاه مشاهده كردم كه در مسجد مدينه هستيم.

او به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ سلام كرد و نماز خواند و من هم با ايشان نماز خواندم بعد از آنجا خارج شدم، مقدارى قدم زديم ناگاه ديدم كه در مكه هستم كعبه را طواف كرد و من هم طواف كردم (بنا به نقل كافى اعمال حج به جا آورديم).

بعد از آنجا خارج شديم چند قدمى نرفته بوديم كه ديدم در جاى خودم كه در شام به عبادت الهى مشغول بودم هستم آن مرد رفت و من در شگفتى غوطه ور بودم كه خدايا او كه بود و اين چه كرامتى؟! يك سال از اين موضوع گذشت كه ديدم باز ايشان آمد و از ديدن او شاد شدم از من خواست كه با او بروم من با او رفتم همچون سال گذشته مرا به كوفه، مدينه و مكه برد و به شام برگرداند.

وقتى خواست برود گفتم ترا به آن خدايى كه قدرت اين كار را به تو داده سوگند ميدهم بگو كه تو كيستى؟

فرمود: من محمد بن على موسى بن جعفر هستم.

من اين واقعه را به دوستان و آشنايان بيان كردم و ماجرا شايع شد تا اينكه مرا به اينجا آوردند و ادعاى نبوت را به من نسبت دادند.

گفتم: جريان ترا به محمد بن عبدالملك زيات بيان كنم.

گفت: بگو.

من نامه اى به او كه وزير اعظم معتصم عباسى بود نوشتم و موضوع را به ايشان بازگو كردم، او در زير نامه من نوشته بود: نيازى به آزاد كردن ما نيست، به آن كس كه ترا از شام به كوفه و از كوفه به مدينه و از مدينه به مكه بردو باز به شام برگرداند و همه اين كارها را در يك شب انجام داد بگو تا از زندان آزادت نمايد.

على بن خالد مى گويد: پس از مشاهده جواب نامه از نجات او نااميد شدم با خود گفتم: بروم و به ايشان دلدارى دهم وقتى به زندان آمدم ديدم مأموران زندان متحير و سرگشته به اين طرف و آن طرف مى دوند.

پرسيدم: موضوع چيست؟

گفتند: آن زندانى مدعى نبوت را كه به زنجير كشيده بوديم از ديشب نيست در حاليكه درها بسته و قفل ها مهر و موم است. معلوم نيست به آسمان يا زير زمين رفته يا مرغان هوا ايشان را ربوده اند.

على بن خالد زيدى مذهب با مشاهده اين واقعه به امامت معتقد و از اعتقادى خوب برخوردار شد (61).

### 9- صله شاعر ولائى

جابر بن يزيد مى گويد: روزى به خدمت امام جواد عليه‌السلام شرفياب شدم و از حاجتم به او شكايت كردم.

فرمود: اى جابر در نزد ما درهمى نيست، پس از فاصله كوتاهى كميت (شاعر نامى اهل بيت ) وارد شد و به امام جواد عليه‌السلام عرض كرد فدايت شوم آيا اجازه مى فرمائيد براى شما قصيده اى بخوانم؟ امام جواد عليه‌السلام فرمودند بخوان. كميت قصيده اش را براى امام عليه‌السلام خواند.

امام عليه‌السلام فرمود: اى غلام از آن اتاق بدره اى (كيسه اى حاوى ده هزار درهم) بياور و به كميت بده. غلام آورد و داد.

پس كميت گفت: فدايت شوم اجازه مى فرمائيد قصيده اى ديگر بخوانم؟

امام عليه‌السلام فرمود: بخوان. پس او قصيده ديگرش را خواند.

و امام عليه‌السلام فرمود: اى غلام از آن اتاق بدره اى بياور و به كميت بده، غلام آورد و به كميت داد.

كميت گفت: فدايت شوم اجازه مى فرمائيد قصيده سوم را بخوانم؟

امام عليه‌السلام فرمود: بخوان و او خواند.

امام عليه‌السلام به غلام دستور داد از آن اتاق بدره اى بياور و به كميت بده.

آنگاه كميت گفت: به خدا سوگند براى خواسته دنيوى شما را مدح نكردم و براى اين مدحم چيزى نمى خواهم، مگر صله رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را و آن حقى كه خداوند بر شما واجب كرد.

پس امام به كميت دعا كرد و به غلام فرمود آن كيسه ها را به جايشان برگردان.

جابر مى گويد: من در دلم چيزى احساس كردم كه امام به من فرمود در نزد من درهمى نيست و امر كرد به كميت سى هزار درهم دادند امام فرمود:

اى جابر برخيز و داخل خانه شو، بلند شدم و به خانه داخل شدم، ولى در در آن چيزى نيافتم و به سوى امام عليه‌السلام آمدم، و آنگاه امام عليه‌السلام به من فرمود: اى جابر آنچه كه ما از شما مخفى مى كنيم بيشتر از آن چيزى است كه بر شما آشكار مى سازيم. سپس دستم را گرفت مرا به خانه داخل كرد، پس از آن به پايش زد انبوهى از طلا پيدا شد (62).

فرمود: اين جابر به اين نگاه كن و به احدى مگر از افراد موثق از برادران دينى خود خبر مده؛ همانا خداوند ما را بر آنچه اراده كنيم قادر ساخته است (63).

### 10 - شفاى چشم

محمد بن ميمون مى گويد: من در مكه همراه امام رضا عليه‌السلام بودم به حضرت عرض كردم: من مى خواهم به مدينه بروم، نامه اى بنويس به ابى جعفر عليه‌السلام ببرم امام رضا عليه‌السلام تبسم فرمود و نامه اى نوشت.

به مدينه رفتم و چشم هايم درد داشت (و درست نمى ديد) به خانه امام رفتم نامه را دادم موفق - غلام امام - گفت سرنامه را بگشا و بازكن و در پيش روى امام بگير (چنان كردم ) سپس حضرت جواد عليه‌السلام به من فرمود: اى محمد حال چشمت چطور است؟

عرض كردم يا ابن رسول الله بيمار است و نور چشمم رفته همانطور كه مشاهده مى فرمائيد.

آنگاه دستش را دراز كرد و بر چشم من كشيد بينائيم برگشت همانند سالمترين وضعيتى كه بود شده بودم، سپس دست ها و پاهاى حضرت را بوسيدم و برگشتم در حاليكه بينا شده بودم و حضرت جواد عليه‌السلام در اين زمان كمتر از سه سال داشت.

### 11 - نقره از برگ زيتون

ابوجعفر طبرى از ابراهيم بن سعيد روايت كرد كه ديدم حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام بر برگ درخت زيتون دست مى زد، پس آن برگ نقره مى گرديد، من آنها را از آن حضرت گرفتم و بسيارى از آنها را در بازار خرج كردم و هرگز تغييرى نكرد، يعنى نقره خالص شده بود.

### 12 - طلا شدن خاك

اسماعيل بن عباس هاشمى مى گويد: روز عيدى خدمت حضرت محمد جواد عليه‌السلام رفتم و به آن جناب از تنگى معاش شكايت كردم آن حضرت مصلاى خود را بلند كرد و از خاك سبيكه اى از طلا برگرفت يعنى خاك به بركت دست آن حضرت پاره طلاى گداخته شد پس به من عطا كرد آنرا به بازار بردم شانزده مثقال بود (64).

### 13 - جاى انگشت بر سنگ

در بعضى دلائل (امانت) آن حضرت است و نيز روايت كرده از عمر بن يزيد كه گفت ديدم امام محمد تقى عليه‌السلام را پس گفتم يابن رسول الله علامت امام چيست؟ فرمود آن است كه اينكار را به جا آورد پس دست خود را بر سنگى گذاشت و جاى انگشتانش در آن سنگ ظاهر شد (65).

### 14 - نرم شدن آهن

رواى گفت: ديدم كه حضرت جواد عليه‌السلام آهن را مى كشيد بدون آنكه آنرا در آتش بگذارد و سنگ را با خاتم خود نقش مى كرد (66).

## جواداالائمه و جهاد فرهنگى

### روسياهى يحيى بن اكثم و عباسيان در مجلس عقد

بنا به نقل مرحوم شيخ مفيد از ريان بن شبيب وقتى كه مأمون مى خواست دخترش ام فضل را به همسرى امام جواد عليه‌السلام درآورد، قبول موضوع بر عباسيان بسى سنگين بود چرا كه آنان نگران بودند كه اين امر باعث انتقال حكومت به علويان شود براى همين آنها به پيش مأمون رفتند و گفتند تو را به خدا قسم مى دهيم كه از اين تصميم منصرف شو و بار ديگر ما را در غم انتقال قدرت از عباسيان به علويان مبتلا نكن، در گذشته كه على بن موسى را وليعهد كردى همه هراسان و نگران بوديم تا خدا ما را از آن كفايت نمود، حال براى نامزدى دخترت ام فضل يكى از عباسيان را اختيار كن.

مأمون جواب داد: اما اختلاف ميان شما و علويان، سبب و باعث آن شما بوده ايد اگر منصفانه رفتار مى كرديد آنها بر شما برترى داشتند، پيشينيان من كه با علويان بدرفتارى كردند قطع رحم نمودند من از اين كار به خدا پناه مى برم، از اينكه على بن موسى را وليعهد خويش كردم پشيمان نيستم، از او خواستم كه به جاى من خلافت كند ولى قبول نكرد قضاى حتمى خداوند جاى خويش گرفت «و كان امرالله مقدورا» (بدرستى كه دانشمندترين، سياستمدارترين و فتنه جوترين خليفه عباسى مأمون عليه الهاويه است در محضر عباسيان كه همگى از دسيسه هاى او مطلع و در واقع صحنه گردان فتنه بودند چنين خود را بيگانه و خيرخواه جلوه ميدهد ببينيد با مردم عوام بى چاره چه مى كرد؟!)

اما اينكه ابوجعفر را به دامادى خويش برگزيده ام، بخاطر اينكه او با وجود كمى سن در فضل و دانش و اعجوبه بودن برتر از همه است اميدوارم كه زمينه اى فراهم شود تا ديگران نيز همچون من بر مراتب فضل و برترى ايشان مطلع شوند.

عباسيان بار ديگر كمى سن آن حضرت را بهانه كرده و گفتند: اگر چه رفتار اين جوان و كمالاتش ترا به اعجاب واداشته ولى سن او كم است، با معلومات فقهى آشنا نيست، مدتى صبر كنيد تا تحت تربيت قرار گيرد بعد عزم خويش را عملى نمائيد.

مأمون جواب داد: واى بر شما من به منزلت اين جوان از شما داناتر هستم، اين جوان از اهل بيتى هست كه دانش آنها از جانب خدا و الهامات الهى است. همواره پدرانش در دانش دين و ادب از رعيت بى نياز بودند رعيتى كه عملشان به كمال نرسيده است، اگر او را قبول نداريد امتحانش كنيد تا مراتب علم و كمالاتش روشن شود.

گفتند قبول داريم مى آزمائيم.

اجازه دهيد دانشمندى را بياوريم تا در محضر شما از علم فقه و شريعت از او سؤال نمايد اگر از عهده امتحان برآيد بركار وى اعتراضى نداريم و فضل ايشان بر همه ما معلوم مى شود وگرنه از پيامد ناخوشايند اين كار ايمن خواهيم بود، مأمون پذيرفت و جلسه به پايان رسيد.

آنان پس از بازگشت از پيش مأمون، به شور نشسته و به توافق رسيدند كه از قاضى نامى و مشهور يحيى بن اكثم دعوت نمايند تا در پيش مأمون سؤالى از امام جواد عليه‌السلام بپرسد كه عاجز شود و به او وعده دادند كه پول كلانى خواهند داد لذا يحيى بن اكثم پذيرفت كه اين كار را انجام دهد. آنگاه به نزد مأمون برگشته و آمادگى خويش را اعلان كردند.

در روز معين، مجلس آماده شد، هر كس درجاى خود قرار گرفت يحيى بن اكثم نيز آمد، مأمون گفت براى ابوجعفر عليه‌السلام تشك و ساده اى (رختخواب) انداختند و دوتا متكا گذاشتند، حضرت جواد عليه‌السلام و مأمون در كنار هم نشستند، يحيى بن اكثم نيز روبروى امام جواد نشست و مردم نيز طبق مقامشان هر يك در جاى خويش قرار گرفته بودند.

يحيى ابن اكثم گفت: يا اميرالمؤمنين اجازه مى فرمائيد كه از ابوجعفر سؤال بكنم؟ گفت: از خودش اجازه بگير.

يحيى به آن حضرت گفت: فدايت شوم اجازه مى فرمائى مسأله اى بپرسم؟

فرمود: اگر مى خواهى بپرس.

يحيى گفت: خدا مرا فدايت گرداند اگر فردى در حال احرام شكارى را بكشد حكمش چيست؟ (يادآورى اين نكته خالى از لطف نيست كه اين دانشمند معاند از روى عمد يك مسأله اى را انتخاب كرده بود كه فروع متعدد دارد و اگر بعضى از فروع جواب داده شود مى شود بحث را پيچاند و فروعات ديگر را طرح كرد، البته غافل از اينكه اين خاندان علم با شير مادر به جانشان ره يافته و با افاضات الهى از دانش ديگران بى نياز و همواره بر ذروه كمال علمى درخشيده و خواهند درخشيد)

امام جواد عليه‌السلام فرمودند: در حل كشته يا در حرم؟ عالم به حرمت بوده يا جاهل؟ از روى عمد كشته يا اشتباه؟ آزاد بوده يا غلام؟ صغير بوده يا كبير؟ اين اولين صيد او بوده يا بيشتر؟ آن صيد از پرندگان بوده يا غير آنها؟ كوچك بوده يا بزرگ؟ شخص محرم بر اين عمل اصرار دارد يا پشيمان شده؟ شب اين عمل را انجام داده يا روز؟ احرام عمره بوده يا احرام حج؟

يحيى از شيندن اين فروع و مسائل متحير و نشانه عجز و زبونى در قيافه اش آشكار شد و زبانش به لكنت افتاد و امر براى اهل مجلس روشن شد كه او حريف حضرت جواد عليه‌السلام نيست.

مأمون گفت: خداى را به خاطر اين نعمت و درستى تشخيص خودم حمد مى كنم، آنگاه رو به عباسيان كرد و گفت: اكنون آنچه را كه منكر بوديد بر شما روشن شد؟!

آنگاه مأمون از امام خواست كه خطبه بخواند و امام خطبه خواند و عقد ام الفضل ميان ايشان و مأمون واقع گرديد و صداق او را مبلغ پانصد درهم كه با مهريه جده اش حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها برابر بود مقرر فرمود.

وقتى كه عقد جارى شد خدمتگزاران و اطرافيان مأمون آمدند و با غاليه (ماده خوشبو) محاسن خواص اهل مجلس را خوشبو كردند سپس نزد ساير اهل مجلس رفتند و آنها را نيز معطر ساختند و بعد سفره و خوانهاى طعام آوردند و مردم غذا خوردند و مأمون مطابق شأن هر گروهى جايزه داد و غير از خواص بقيه مردم پراكنده شدند.

آنگاه مأمون از حضرت جواد عليه‌السلام تقاضا كرد در صورتى كه مايل باشيد جواب مسائل شخص محرم را بفرمائى تا بهره مند شويم.

حضرت فرمودند: اگر محرم صيدى را در غير حرم بكشد و آن از پرندگان بزرگ باشد يك گوسفند كفاره آن خواهد بود كه بايد قربانى كند، اگر آن صيد در حرم باشد بايد دو گوسفند قربانى كند، اگر جوجه اى را در حل بشكد بايد يك بره كه از شير گرفته شده قربانى نمايد، ولى قيمت آن جوجه بر او واجب نيست وليكن اگر جوجه را در حرم بكشد كفاره اش يك گوسفند و قيمت جوجه است.

اگر صيد از حيوانات وحشى مثل الاغ وحشى باشد بايد يك گاو قربانى كند، اگر صيدى كه كشته شترمرغ باشد بايد يك شتر قربانى كند.

كفاره كشتن صيد بر عالم و جاهل مساوى است. اگر عمدا صيد را بكشد گناه كرده، ولى چنانچه از روى اشتباه باشد چيزى بر او نيست.

كفاره فرد حر بر خودش واجب است و كفاره غلام بر مولاى او واجب مى شود براى صغير كفاره نيست، ولى بر كبير كفاره واجب است.

شخصى كه پشيمان شود بعد از كفاره عقاب آخرت ندارد ولى آنكه بر كشتن صيد اصرار ورزد دچار عذاب آخرت نيز مى شود.

مأمون كه از تبيين و تشريح احكام فروع اين مسئله شوق زده شده بود گفت: احسنت يا اباجعفر خداوند براى تو خير بخواهد اگر صلاح مى دانيد شما نيز سؤالى از يحيى بن اكثم بپرسيد؟

امام فرمود: سؤال بكنم؟

يحيى (كه حساب كار دستش آمده بود) گفت: فدايت شوم ميل ميل شماست اگر از من چيزى بپرسى چنانچه بلد بودم جواب مى دهم وگرنه از خود شما ياد مى گيرم.

امام فرمود: چه مى گوئى درباره اين مسئله كه:

مردى در اول روز به زنى نگاه كرد كه بر او حرام بود، چون آفتاب بلند شد آن زن بر او حلال گرديد همين كه ظهر شد بر او حرام گرديد وقتى به موقع عصر فرا رسيد حلال شد وقتى آفتاب غروب كرد حرام گشت، در زمان عشا حلال شد وقتى نصف شب شد حرام گرديد، چون فجر طلوع كرد بر او حلال شد اين چطور زنى است؟ به چه علت حلال و حرام گرديد؟

يحيى كه حسابى گيج شده بود، گفت: به خدا سوگند قسم كه من جواب اين مسئله را نمى دانم شما بفرمائيد تا ياد بگيرم.

حضرت جواد عليه‌السلام فرمود: اين زن كنيزى است و آن مرد اجنبى و نامحرم است.

اول صبح نگاه كردن آن مرد به آن زن (براى اينكه نامحرم بود) حرام بود. چون آفتاب بلند شد آن كنيز را خريد بر آن مرد حلال شد. موقع ظهر آن كنيز را آزاد كرد حرام شد. وقت عصر آن زن را تزويج كرد حلال شد. موقع غروب به سبب ظهار (كه شوهر به همسرش بگويد پشت تو نظير پشت مادر من باشد) حرام شد زمان عشا چون كفاره ظهار را داد حلال گرديد نصف شب آن زن را طلاق داد حرام شد، چون طلوع فجر فرا رسيد رجوع كرد لذا آن زن بر آن مرد حلال شد.

آن گاه مأمون به حاضران در مجلس روى كرد و گفت: در ميان شما كسى هست كه اين مسأله چنين جواب دهد؟

گفتند: نه والله اميرالمؤمنين به رأى خود داناتر است.

مأمون گفت: واى بر شما، اهل بيت از نظر فضل و كمال درميان مردم ممتازند و كمى سن مانع فضيلت ايشان نمى شود (67).

## بیان حد سارق و سرانجام حسد

از زرقان دوست صميمى و همنشين ابن ابى داود نقل شده كه گفت: روزى ابن ابى داود از نزد معتصم برگشت در حاليكه اندوهگين بود درباره حزنش با او سخن گفتم، گفت: امروز دوست داشتم كه بيست سال قبل مرده بودم. بدو گفتم: چرا؟ گفت بخاطر آنچه از اين سياه (بنا به نقلى چهره ايشان گندمگون بود) ابى جعفر محمد بن على بن موسى عليه‌السلام در نزد اميرالمومنين ثابت شد.

گفتم آن چگونه بود؟

گفت: دزدى به سرقت اعتراف كرده بود و خليفه از نحوه تطهير آن دزد به سبب اجراى حد سوال كرد و براى همين موضوع فقها را در مجلس خود جمع كرد و محمد بن على عليه‌السلام را هم احضار كرد از ما پرسيد كه قطع دست از كجاى دست واجب است.

من گفتم: از مچ دست.

خليفه گفت: دليل آن چيست؟

گفتم: براى اينكه دست همان انگشتان و كف دست تا مچ مى باشد به خاطر اين فرمايش خداى تعالى در تيمم كه: (فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم) (68) و با من عده اى در اين فتوى اتفاق كردند. و ديگران گفتند: بلكه واجب است كه از آرنج قطع شود.

خليفه: گفت دليل بر آن چيست؟

گفتند: چون همانا خداوند فرموده: (وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ) (69) و اين دلالت دارد براينكه دست همان مرفق و آرنج است.

ابن ابى داوود گفت: سپس خليفه روى كرد به امام جواد عليه‌السلام و گفت: اى اباجعفر در اين موضوع چه مى فرمائيد.

امام جواد عليه‌السلام فرمود: اى اميرالمؤمنين قوم در اين باره سخن گفتند. خليفه گفت: آنچه را آنها گفتند فروگذار رأى شما چيست؟

امام عليه‌السلام فرمودند: اى اميرالمؤمنين مرا معاف دار.

خليفه گفت: ترا به خدا سوگند مى دهم كه رأى و نظرت را بيان فرمائى.

- گفتنى است كه شايد اين همه اصرار آن خليفه بد ذات براى تحريك حسد علماى دربار و مدعيان فقاهت بر عليه حضرت جواد عليه‌السلام بود - امام فرمودند: حال كه سوگند دادى مى گويم كه همه آن ها اشتباه كردند در اين مورد سنت است همانا واجب است كه از پيوند استخوان هاهاى انگشتان قطع و كف دست را رها نمايند.

خليفه گفت: دليل اين حكم چيست؟

امام جواد عليه‌السلام فرمود: اين سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كه فرمود: سجده بر هفت عضو هست؟ صورت - دو دست - دو زانو - و دو پا، پس زمانيكه دستش از مچ دست بريده شود يا از آرنج براى اين دزد دستى نمى ماند كه بر آن سجده نمايد و خداى متعال فرمود: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) (70) مسجدها از آن خداست يعنى اين اعضاى هفتگانه سجده مسجد از آن خدايند و آنچه از آن خداست قطع نمى شود.

ابن ابى داود گويد: معتصم از اين حكم خوشش آمد و دستور داد كه دست دزد از مفصل انگشتان دست قطع كنند نه كف دست.

ابن ابى داوود گويد: در آن لحظه من قيامتم برپا شد و آرزو مى كردم كه اى كاش زنده نبودم.

- حال ببينيد سرانجام حسد اين عالم بى عمل دربارى را كه با وجود يقين به صحت حكم امام براى آن كه مبادا پذيرش و مقبوليت اين چراغ هدايت برخوردار از علم لدنى بازار وى را كساد كند به چه جنايتى هولناك دست مى زند و در لباس نصيحت و خيرخواهى خليفه جائر معتصم عباسى را به قتل امام جواد عليه‌السلام تحريك مى كند چه بدفرجامى كه اين بدبخت براى خود تدارك ديد از شر حسد و شيطنت حسودان به خداوند پناه مى بريم.

ابن ابى داود گفت: بعد از سه روز به نزد معتصم رفتم بدو گفتم: همانا خيرخواهى اميرالمؤمنين بر من واجب است چيزى را مى گويم كه مى دانم به سبب آن به آتش داخل مى شوم.

خليفه گفت: آن چيست؟

گفتم: زمانيكه اميرالمؤمنين در مجلس خود فقيهان رعيتش و دانشمندان آنها را براى امرى كه از امور دين واقع شده جمع مى كند و از آنان درباره حكم اين مسئله سؤال مى كند و آنان آنچه را كه مى دانند مى گويند و در حاليكه در مجلس خليفه اهل بيت او، فرماندهان، وزراء و كاتبان هستند مردم از بيرون در آن را مى شنوند سپس قول وفتواى همه آنها را كنار مى گذارد به خاطر قول مردى كه قسمتى از اين امت به امامت او قائل هستند و ادعا مى كنند كه او (امام جواد عليه‌السلام) به مقام خلافت سزاوارتر از خليفه است و سپس به حكم ايشان كه برخلاف حكم فقهاست دستور مى دهد؟! اين چه عواقبى مى تواند داشته باشد؟

ابن ابى داود گفت: رنگ خليفه تغيير كرد و بدانچه تذكر دادم متوجه شد و گفت: خداوند به سبب اين خيرخواهى به تو جزاى خير دهد.

وى گفت: در روز چهارم به فلانى از وزرايش دستور داد كه امام جواد عليه‌السلام را به منزلش دعوت نمايد پس او دعوت كرد امام عليه‌السلام اجابت نفرمود و گفت: من در مجالس شما حضر نمى شوم.

آن وزير گفت: من شما را براى غذا دعوت مى كنم و دوست دارم كه بر فرش خانه ام قدم گذاشته و به منزلم وارد شوى و من بواسطه آن تبرك جويم و فلانى از وزراى خليفه دوست دارد شما را ملاقات نمايد و با اصرار به امام عليه‌السلام قبولاند و ايشان را مسموم كرد (71).

## نقش امام در خنثى ساختن روايات ساختگى

يحيى بن اكثم كه سمبل علمى معارضين با جريان ولايت در عصر امام نهم عليه‌السلام است در مجلسى كه مأمون خليفه دانشمند و سياستمدار عباسى نيز حضور داشت از امام جواد عليه‌السلام پرسيد:

يابن رسول الله روايت شده كه جبرئيل به نزد رسول خدا آمد و گفت: اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ خدايت سلام مى رساند و مى فرمايد: «من از ابى بكر راضى هستم ببين كه او هم از من راضى است يا نه» نظر حضرت عالى راجع به روايت چيست؟

امام جواد عليه‌السلام جواب داد: من منكر فضل ابى بكر نيستم ولى راجع به اين خبر بايستى سخن پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در حجة الوداع را يادآورى كرد كه فرمود: «قد كثرت الكذابة على و يتكثر بعدى فمن كذب على متمدا فليتبوء مقعده من النار فاذا اتاكم الحديث عنى فاعرضوه على كتاب الله فما وافق كتاب الله و سنتى فخذوا به و ما خالف كتاب الله و سنتى فلاتاءخذوا به.»

يعنى نسبت دهندگان دروغ به من زياد شده اند و بعد از من نيز بسيار خواهند شد هر كس دانسته دروغى به من نسبت دهد پس بايد نشيمنگاهش را از آتش فراهم سازد. زمانيكه از من چيزى به شما رسيد آن را به كتاب خدا و سنت من عرضه نمائيد آنچه با كتاب و سنت من سازگار بود آن را بگيريد و آنچه با كتاب و سنت من سازگارى نداشت پس آن را نگرفته (و بدان عمل ننمائيد)

اين روايت با كتاب خدا سازگار نيست چون خداوند مى فرمايد:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (72) «و هر آينه ما انسان را آفريديم و آنچه را كه نفسش بدان وسوسه مى كند مى دانيم و از رگ گردن به او نزديكتريم.»

آيا خداوند عزوجل از خشنودى و ناخشنودى ابى بكر بى اطلاع بودن و سوال كرده است؟!! (73).

در سؤالى ديگر يحيى ابن اكثم بدين روايت ساختگى توسط يحيى بن عنبسه دروغ پرداز و جعل كننده حديث متوسل شد و پرسيد كه:

نظر حضرتعالى راجع به روايت «انهما (عمر و ابوبكر) سيداكهول اهل الجنة.»

امام فرمودند: اين روايت هم محال است چون همه اهل بهشت جوان خواهند بود و در آنجا پير پيدا نمى شود (كه آقا و يا نوكر داشته باشد) اين روايت را بنى اميه در قبال حديث صحيح «انهما سيد شباب اهل الجنه» يعنى حسن و حسين عليهما‌السلام دو آقاى جوانان بهشت هستند جعل كرده اند.

يحيى بن اكثم پرسيد: روايت شده كه رسول خدا فرموده: «ان مثل ابى بكر و عمر فى الارض كمثل جبرئيل و ميكائيل فى السماء» در اين باره چه مى فرمائيد.تنخ

امام جواد عليه‌السلام فرمودند: راجع به اين حديث هم بايد دقت شود جبرئيل و ميكائيل دو فرشته مقرب الهى هستند كه هرگز به خدا معصيت نكرده اند و لحظه اى از اطاعت ربوبى جدا نشده اند ولى ابوبكر و عمر مشرك بودند اگر چه بعد اسلام را اختيار كرده اند اكثر عمر آن دو در شرك سپرى شده محال است كه خداوند آن دو را به جبرئيل و ميكائيل تشبيه كند.

در سؤالى ديگر يحيى بن اكثم گفت:

روايت شده كه پيامبر خدا فرمود: «لو لم ابعث لبعث عمر» اگر من مبعوث نمى شدم حتما عمر مبعوث مى شد در اين باره چه مى فرمائيد؟

امام فرمود: كتاب خدا از اين حديث راست تر است، خداوند در كتابش چنين فرموده (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ) (74) و زمانى كه ما از پيامبران ميثاق اخذ كرديم و از تو و از نوح؛ خداوند چطور ميثاق خود را تغيير مى دهد؟! هيچكدام از پيامبران به اندازه چشم به هم زدنى مشرك نبودند پس چطور فردى كه اكثر عمر خود را در شرك به خدا گذارنده به رسالت مبعوث مى شود و علاوه پيامبر خدا فرموده «نبئت و آدم بين الروح و الجسد» من به نبوت مبعوث شدم در حاليكه آدم بين روح و جسد بود(آفريده نشده بود).

### هدف از جعل اين احاديث ساختگى

عصر مأمون كه هر محقق منصفى وى را دانشمندترين، وقت شناسترين و سياستمدارترين خليفه از خلفاى عباسى مى داند. عصر نضج (رشد) چشمگير شبهات و اوج تهاجم فرهنگى بر مبانى اررشى و مستحكم اماميه است. مأمون عباسى از يكسو خود را شيعه جا مى زند تا حمايت ايرانيان و علويان را از آن خود سازد و از سوى ديگر مبانى متقن فقه سياسى تشيع بويژه در ابعاد حاكميت و نظاير آن را به شدت مخالف با ملك و سلطنت خويش مى يابد بدنى سبب دربار او مجمع آراى گوناگون بود و هر روز به ميزان اقبال علماى فرق به سوى او و دربارش سير صعودى خود را طى مى كرد.

همين موضوع در زمان امام رضا عليه‌السلام هسته هاى اوليه خود را به نمايش گذاشته و زمان امام جواد عليه‌السلام به اوج خود مى رسد.

در عصر نهمين ستاره تابناك آسمان ولايت چهره مطرح در عرصه القاى شبهه و عرض اندام علمى يحيى بن اكثم بود.

كه گزيده اى از سؤالات وى را تقديم كرديم ليكن جهت بررسى دقيق اين موضوع بهتر است كه حداقل به سه انگيزه مهم از انگيزه هاى متعدد مؤثر در جعل حديث اشاره نمائيم.

1 - ماجراى سقيفه بنى ساعده و طرح اسلام خلافت در مقابل اسلام امامت سرآغاز يك سلسله بدعت ها و جعل ها شد كه از جمله مى توان به مسئله اجماع، عادل بودند كل صحابه، روايات حاوى فضايل شيخين اشاره كرد.

2 - روى كار آمدن بنى اميه و اين حقيقت كه اغلب آنها تا سال فتح مكه (هشت هجرت) يعنى 21 سال پس از دعوت الهى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و پس از اينكه صحنه گردان همه و يا اكثر كارشكني ها و ستيزه جوئي ها بر عليه اسلام همان بنى اميه بودند موضوع نياز به احاديث جعلى را براى جا افتادن آنها به صورت يك امر ضرورى متجلى ساخت و آنان هرچه توانستند جعل حديث را ترويج كردند.

3 - شيوع اسرائيليات در ضمن احاديث ساختگى كه معمولا از روى علم و آگاهى و به منظور خرافى جلوه دادن مبانى ارزشى اعتقادى دين مبين اسلام توسط يهوديان ساخته و پرداخته مى شد و شايع مى گشت و در بعضى موارد هم دوستى ناآگاهانه سرآغاز پيدايش آنها مى شد.

به هر طريق كه ممكن بود عده اى مرموزانه در صدد شايع كردن و حتى متواتر ساختن احاديث جعلى بودند. لذا در عصر حضرت جواد عليه‌السلام يكى از مأموريت هاى بارز شيعه و يكى از آثار محورى و مهم وجود شريف آن حضرت شبهه زدايى مستمر و اثبات حقانيت باورهاى اصيل و ناب مذهب ناجى، انسان ساز و آزاده پرور تشييع بود.

به حق جاى جاى احتجاجات ظفرمندانه آن حضرت از اين موضوع حكايت دارد كه امام نهم در اين عرصه به خوبى كامياب شده و نمائى جذاب از مبانى مستحكم تشيع و قابليت هاى خدادادى خويش را به نمايش گذاشته اند.

در پايان اين موضوع يادآورى اين نكته خالى از فايده نيست كه يكى از موضوعات هميشگى مدنظر برنامه ريزان و سياست گزاران تهاجم فرهنگى بر عليه اسلام ناب محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ دامن زدند به خرافات و يا خرافى جلوه دادن باورهاى اسلامى بوده و محسوس و ملموس است و دلسوزان اسلام و اصحاب قلم و متعهدين اهل نظر همواره بايست متوجه اين نكته باشد كه الحمدلله هستند.

## ترويج فرهنگ دعا

امام نهم از هر فرصتى براى ترويج فرهنگ دعا به عنوان مخ العباده استفاده مى كرد كه به عنوان نمونه دو مورد از ادعيه آن حضرت را تقديم مى كنيم با ذكر اين نكته كه اگر گنجينه ادعيه حضرات معصومين صلوات الله عليهم اجمعين نبود اصلا بشر نمى دانست كه چگونه بايد خداى واحد قهار را بخواند و به چه شيوه اى عشق، عبادت و راز و نياز را بر بارگاه صمديت ربوبى عرضه نمايد.

دعاى اول:

«الهى لارب لى الا سواك فادعوه ولااله لى غيرك فارجوه انت الرب و اناالعبد يخطى و الرب يعفو فان كانت دعوتى لك صادقه ويقينى لك صادقة فاغنثى يا غياث المستغيثين.»

«خدايا پروردگارى جز تو ندارم كه او را بخوانم و معبودى غير از تو برايم نيست كه بدو اميدوار شوم، تو پروردگارى و من بنده و عبد خطا مى كند و پروردگار عفو، اگر دعايم ترا صادقانه باشد و يقينم به تو راستين پس پناه بده اى پناه بى پناهان.»

دعاى دوم:

«يا من لا شبيه و لامثال، انت الله لااله انت و لاخالق الاانت تفنى المخلوقين و تبقى انت حملت عمن عصاك و فى رضاك» (75).

«اى خدايى كه نظير و مثالى بر او نيست، الله توئى و معبودى جز تو نيست و آفريدگارى جز تو نيست، آفريده ها را فانى مى سازى و تو باقى مى مانى در حق كسانى كه ترا معصيت مى كنند بردبارى و خوشنودى تو در آمرزش است.»

## نمونه اى از غناى فرهنگى شيعه در عصر امام جواد عليه‌السلام

محمد بن حسن بن عمار مى گويد: من دو سال نزد على بن جعفر (عموى امام رضا عليه‌السلام) بودم و هر خبرى كه او از برادرش موسى بن جعفر شنيده بود مى نوشتم، روزى در مدينه خدمت ايشان نشسته بودم كه ابوجعفر محمد بن على الرضا عليه‌السلام در مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بر او وارد شد، على بن جعفر برجست و بدون كفش و عبا نزد او رفت و دستش را بوسيد و احترامش كرد.

ابوجعفر به او فرمود: اى عمو بنشين، خدايت رحمت كند.

او گفت: آقاى من! چگونه من بنشينم و تو ايستاده باشى.

وقتى على بن جعفر به مسند خود برگشت اصحابش او را سرزنش كرده مى گفتند: شما عموى پدر او هستيد و با او اينگونه رفتار مى كنيد؟!

وى دست به ريش خود گرفت و گفت: خاموش باشيد اگر خداى عزوجل اين ريش سفيد را سزاوار (امامت) ندانست و اين كودك را سزاوار دانست و به او چنان مقامى داد من فضيلت او را انكار كنم پناه بر خدا از سخن شما، بلكه من بنده او هستم (76).

## شفاعت امام جواد عليه‌السلام به شيعه نيازمند

مردى از بنى حنيفه نقل مى كند: در اولين سال خلافت معتصم عباسى كه حضرت جواد عليه‌السلام به حج رفته بود با ايشان رفيق راه بودم، روزى سر سفره طعام كه عده اى از اطرافيان و رجال خليفه هم حضور داشتند عرض كردم: فدايت شوم والى ما فردى دوستدار اهل بيت است و من به ديوان او ماليات بدهكارم اگر صلاح بدانيد نامه اى بنويسيد كه در حق من ارفاق نمايد.

امام فرمود: من او را نمى شناسم. عرض كردم: فدايت شوم همانطور كه گفتم او از دوستان شماست، نامه شما به حال من فايده دارد امام عليه‌السلام كاغذى به دست گرفت و چنين نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد آورنده نامه من از تو مذهب خوبى نقل كرد از حكومت تو فقط كار نيك برايت مى ماند به برادرانت نيكى كن و آماده باش كه خداى عزوجل از اندوه ذره و خردل از تو سؤال و بازخواست خواهد كرد» آن مرد مى گويد:

وقتى وارد سجستان شدم به حسين بن خالد كه والى آنجابود خبر داده بودند كه از جانب امام صلوات الله عليه براى او نامه اى مى آورم والى در دو فرسخى شهر خودش را به من رساند نامه را به او دادم گرفت و آن را بر دو چشم خويش گذاشت.

گفت: حاجت تو چيست؟

عرض كردم: در ديوان تو ماليات بدهكارم. حسين بن خالد بدهكارى او را از ديوان محو كرد و گفت: تا بر سر كار هستم ديگر ماليات مده بعد پرسيد: خانواده ات چند نفر است؟ گفتم فلان قدر فرمان داد به من و آنها احسان كردند، تا او زنده بود ديگر ماليات ندادم و همواره و بطور مرتب در ايام زندگى خويش به من نيكى مى كرد (77).

## مدارا كردن با پدر

بكر بن صالح نقل مى كند به امام جواد عليه‌السلام نوشتم: پدرم ناصبى و داراى رأى خبيثى است از ايشان خيلى سختى ديده ام، قربانت بروم براى من دعا فرما و بفرمائيد چه كار كنم آيا افشا و رسوايش نمايم يا با ايشان مدارا نمايم؟

امام جواد عليه‌السلام در جواب نوشت: مضمون نامه شما را پيرامون پدرت فهميدم، اگر خدا بخواهد پيوسته براى تو دعا مى كنم، مدارا براى تو از افشاگرى بهتر است، هر آينه با سختى آسانى هست، صبر نما و شكيبا باش همانا سرانجام كار از آن پرهيزكاران است، خدا تو را در ولايت كسى كه به ولايتش معتقد هستى ثابت قدم دارد ما و شما امانت هاى خدائى هستيم كه امانات خود را ضايع نمى كند.

بكربن صالح مى گويد - در اثر دعاى آن حضرت - خداوند قلب پدرم را به سوى من برگرداند به نحوى كه در كارى با من مخالفت نمى كرد (78).

## از پدر دارد نشان

امام رضا عليه‌السلام در نامه اى به امام جواد عليه‌السلام نوشتند:

شنيده ام هرگاه تصميم دارى از خانه بيرون روى غلامان ترا از درب كوچك بيرون مى برند و اين عمل را به خاطر خيرخواهى به تو انجام نمى دهند بلكه از اين راه بخل مى ورزند تا مبادا كسى از تو بهره مند شود.

اينك پس از وصول اين نامه به حقى كه بر تو دارم دخول و خروج خود را از درب بزرگ مقرر بدار و زمانى كه تصميم دارى از خانه بيرون بروى زر و سيم همراه خود بردار و هر كس از تو درخواست كرد او را از كرم خود بهره مند ساز و به هريك از عموهايت كمتر از پنجاه دينار عنايت مكن و - تشخيص اعطاى - مازاد بر آن برعهده خود توست و به هريك از عمه هايت كمتر از 25 دينار التفات مكن و مازاد بر آن منوط به خواست خودت مى باشد.

آرى با اين دستور مى خواهم خداى متعال مقام ترا بلند مرتبه و چشمگير سازد به همين مناسبت در پايان نامه خود مى گويم: «انفاق كن و از تنگدستى مترس» (79).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مير ملك و داد مى آيد |  | حامى عدل و داد مى آيد |
| اى گدايان به راه بنشينيد |  | اينك از ره جواد مى آيد (80) |

## چهارده صحابى

امام محمد تقى عليه‌السلام چون زمينه را براى قيام روياروى و مسلحانه بر عليه نظام جور حاكم مساعد نمى ديدند در هر فرصتى كه به دست مى آمد براى باور كردن جهاد علمى و تربيت شاگردان و اصحاب شايسته اهتمام مى ورزيدند وليكن شدت مراقبت هاى اعمال شده توسط دستگاه خلافت عباسى بدان حد رسيد كه چهارهزار صحابى در زمان حضرت صادق عليه‌السلام ياران امام جواد عليه‌السلام و راويان از حضرت ايشان را مرحوم شيخ طوسى 113 نفر نوشته است.

در اين فصل به نحوى موجز راجع به حالات 14 تن از اصحاب سرشناس و گرانقدر كه هر كدام شمع وجود خود را وقف ظلمت زدائى از جامعه بشر و ترويج فرهنگ غنى ولايت و امامت كرده بودند اشاره اى گذرا كرده مطالبى را تقديم مى داريم. اميد است كه مؤثر و مفيد باشد. انشاءالله.

### 1 - على بن مهزيار:

بنا به نقل نجاشى اصل ايشان از دورق (قصبه اى از بخش فلاحيه شادگان) و ساكن اهواز بود. پدرش نصرانى بوده و بعد اسلام آورده است گفته اند كه على درحالى كه اسلام آورده كودكى بيش نبود و خداوند معرفت اسلام را به وى احسان كرد و به فقاهت موفق ساخت.

وى از امام رضا و حضرت جواد عليهما‌السلام روايت نموده است و از اصحاب ويژه امام جواد عليه‌السلام به شمار مى رود.

ايشان وكيل امام و در نزد آن حضرت داراى منزلت بزرگى بود و همچنين على بن مهزيار صحابى امام هادى عليه‌السلام و در برخى نواحى وكيل ايشان نيز بود.

آن جناب شخصيتى مورد وثوق كامل و امين و متعبد بود كه مفاهيم بلند و تعدد توقيعات صادر شده از ناحيه معصومين عليهم‌السلام دليل متقن اين مدعا مى باشد.

تعابير ائمه طاهرين در حق اين بزرگمرد ولائى هر انسان پژوهشگر آشنا با طرز بيان آن امراى بيان و امناى خدا، ولى نعمتان مطلق هستى را به اعجاب وا مى دارد.

به عنوان نمونه توجه شما را به يكى از توقيعات امام محمد تقى عليه‌السلام خطاب به شيعه ولائى صاحب سربلند همت (على بن مهزيار) جلب مى كنيم:

«اى على، خداوند پاداش ترا نيكو گرداند و ترا در بهشتش جاى داده از خوارى دنيا و آخرت حفظ نمايد و با ما (اهل بيت) محشور گرداند، اى على من تو را امتحان كردم و در خيرخواهى، فرمانبردارى، خدمت بزرگداشت و به جاى آوردن آن چه بر تو واجب است آزموده ام پس اگر بگويم مانند ترا نديده ام اميد دارم كه صادق باشم، خداوند نعمات جناب الفردوس را به شما پاداش دهد.

جايگاه و خدمت شما در گرما و سرما و شب و روز بر من پوشيده نيست. از خدا مى خواهم كه در روز قيامت با رحمت خويش چنان ترا بپوشاند كه مردم غبطه خورند همانا خداوند بسيار شنواى دعاست.»

و در توقيعى ديگر خطاب به على بن مهزيار چنين مى فرمايد:

«مرا بوسيله آنچه كه ذكر نمودى مسرور و خوشحال كردى، همانطور كه تو مرا هميشه خوشحال مى نمائى خداوند رئوف ترا به وسيله بهشت مسرور بفرمايد. آنطورى كه من از تو راضى هستم خداوند از تو خشنود باشد.»

كشى عليه الرحمه ضمن اشاره به نصرانى بودن پدر ايشان يكى از حالات عبوديت اين مرد الهى را چنين بيان مى كند: زمانى كه خورشيد طلوع مى كرد به سجده مى رفت تا به هزار نفر از برادران دينى اش مثل آنچه براى خود دعا مى كرد. دعا نمى كرد سر از سجده برنمى داشت و در پيشانى جاى سجده داشت.

وليكن آنچه در خور تأمل و شايسته تأسى به اهل نظر و شيفتگان خدمت به دين و عاشقان به حريم قدسى ولايت است اينكه:

روحيه تعبد او را از وظايف سياسى اجتماعى و فعاليت هاى علمى باز نمى داشت و همين ويژگى باعث شد كه از آن عزيز 33 كتاب يادگار بماند كه از جمله مى توان به كتابهاى ذيل اشاره كرد:

1 - كتب الحسين بن سعيد و زيادة 2 - كتاب القائم 3 - كتاب البشارات 4 - كتاب الانبيا 5 - كتاب الخمس 6 - كتاب الوضوء 7 - كتاب الصلاة.

و از طريق اين عالم عامل ولائى احاديث گرانبهائى به ما رسيده است و حداقل ايشان در سند 437 حديث واقع شده اند (81).

روحش شاد و از نعمات بى پايان عشق مقدس ولائى خويش متنعم باد.

### 2 - ثقة الاسلام محمد بن ابى عمير

كنيه وى ابواحمد اصلش بغدادى است و ساكن بغداد نيز بوده است. شخصيتى جليل القدر و از اصحاب اجماع نزد شيعه و اهل سنت است، عامه و خاصه او را به وثاقت و جلالت شناخته و تأييد كرده اند.

وى عابدترين و پاكدامنترين فرد زمان خود بوده و برخى از حيث فقاهت ايشان را از يونس بن عبدالرحمن هم مقدم دانسته اند و قابل ذكر است كه اصحاب رتبه بس ولاى فقهى براى يونس قائل بوده اند و ايشان را افقه مى دانستند.

محمدبن ابى عمير افتخار درك محضر سه امام (حضرت كاظم و رضا و جواد عليهم‌السلام) داشته است و داراى تأليفات عديده اى مى باشد.

ابن بطه مى گويد: ابن عمير 94 كتاب داشته از جمله: النوادر الكبير، الرد على اهل القدر والجبر، كتاب الامامه، كتاب المتعه و كتاب الاستطافة.

روايت شده كه ايشان براى امتناع از قبول منصب قضاوت زندانى و بنا به نقلى بخاطر گرفتن اطلاعاتى راجع به شيعيان او را زندانى كرده و مورد شكنجه قرار دادند و 100 تازيانه زدند و طاقتش تمام شد و نزديك كه نام شيعيان را ببرد كه ناگاه صداى محمد بن يونس بن عبدالرحمن را شنيد كه گفت «محمد بن ابى امير اذكر موقفك بين يدى الله» و با يادآورى آخرت و اجر اخروى شكنجه دنيوى را برجان خريد ولى اسرار شيعيان را فاش نكرد.

برخى از مورخان مدت زندان او را چهار سال نوشته اند ولى مرحوم شيخ مفيد با ذكر روايتى كه سلسله سند آن به على بن ابراهيم صاحب تفسير و پدرش مى رسد مدت زندان وى را 17 سال دانسته مى نويسد كه طول زندگى باعث شد كه اموال وى از بين برود (82).

علاوه بر ضرر مادى طول مدت زندان محمد بن ابى عمير منجر به از بين رفتن كتاب هاى ارزنده روائى ايشان شد. زيرا زمانى كه ايشان زندانى شده بودند خواهرانش سعيده و آمنه كه خودشان نيز از راويان حديث به شمار مى روند كتاب هاى او را جمع كرده و در غرفه اى نهادند. ليكن در طول زمان بارش باران باعث از بين رفتن كتب ارزشمند ابن ابى عمير شده بدين سبب محمد بن ابى عمير پس از آزادى از زندان مجبور شد يا از روى نسخه هايى كه قبل از تلف شدن آثارش از روى آن ها نسخه بردارى كرده بودند روايت كند و يا از حفظ روايت كند وليكن جلالت شأن و وثاقت زبانزد عام و خاص ايشان باعث شد كه مراسيل (حديثى كه سلسله راويان آن ذكر نشده باشد) وى مقبوليت يافته و عبارت: «مراسيل ابن ابى عمير كمسانيده» مشهور گردد.

محمد بن ابى عمير بزاز و فردى ثروتمند بود كه برخى سرمايه وى را پانصد هزار درهم نقل كرده اند. مرحوم شيخ صدوق و شيخ مفيد روايت مى كنند كه ابن ابى عمير ورشكست شد از مردى ده هزار درهم طلب داشت آن مرد ماجرا را فهميد، خانه اش را به ده هزار درهم فروخت و پولش را براى ابن ابى عمير برد چون به درب خانه او رسيد، درب خانه را زد ابن ابى عمير بيرون آمد، آن مرد پول ها را به او داد و گفت اين طلب توست كه آورده ام.

ابن ابى عمير پرسيد اين ثروت را از كجا بدست آورده اى، آيا ارث به تو رسيده يا كسى بخشيده است؟

گفت: هيچكدام بلكه خانه ام را فروخته ام تا قرض ترابدهم ابن ابى عمير گفت: ذريح المحاربى به من از امام صادق عليه‌السلام روايت كرد كه: قال عليه‌السلام: «لايخرج الرجل عن مسقط رأسه.»

«انسان براى اداى قرض خانه خود را ترك نمى كند.»

آنگاه گفت: اين پول ها را برداريد من نيازى به چنين پولى ندارم با آنكه به خدا سوگند حتى به يك درهم نيز نيازمند مى باشم ولى يك درهم از اين پول را برنمى دارم (83).

ابن ابى عمير در دو خصيصه شهره زمان خود بود.

1 - حافظه بسيار قوى كه چهل كتاب را حفظ كرد و اسم آن چهل كتاب را نوادر ناميد و بدين خاطر هم به مراسيل او، همچون مسانيدش اعتبار قائل هستند.

2 - روحيه عبادى كم نظير: بطورى كه در طولانى نمودن سجده معروف بود و در كثرت عبادت، افراد را با او مى سنجيدند.

با عنايات الهى و زحمات طاقت فرسا محمد بن ابى عمير توانست سرمايه بسيار گرانبهايى از علوم و معارف اهل بيت عصمت و طهارت را به منتقل نمايد تا آن جا كه آن پرهيزكارترين و پارساترين شخصيت زمان خويش در سلسله سند تعداد 645 حديث واقع شده است. «جزاه الله عن الاسلام خيرا» (84).

### 3 - احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى

آن جناب اهل كوفه و از ياران مخصوص امام رضا و امام جواد عليهما‌السلام و نزد آنها بسيار ارجمند بود و صاحب تأليفات كه مهمترين آثار ايشان «الجامع » و «كتاب النوادر» است. وى فردى مورد اطمينان كامل و فقاهش مورد قبول عامه دانشمندان شيعى است (85).

از ايشان 788 روايت رسيده.

شيخ طوسى در كتاب الغيبه ذيل عنوان الواقفه مى نويسد:

او واقفى بود سپس بخاطر معجزاتى كه از دست امام رضا عليه‌السلام ظاهر شد و بر صحت امامت امام رضا عليه‌السلام و فرزندانش معتقد شد.

او از آل مهران بود و آن ها واقفى بودند ولى وى بر خلاف رأى آنها بود.

از احمد بن محمد ابن ابى نصر بزنطى نقل شده كه من نزد امام رضا عليه‌السلام بودم خواستم برگردم، امام فرمودند: باش من در پيش امام ماندم، سپس امام به كنيزشان فرمودند: لحاف و رختخواب مرا بياور و براى احمد در آن اتاق جا بينداز، وقتى كه وارد خانه شدم احساس غرورى به من دست داد و از ذهنم گذشت مثل منى در خانه ولى الله و بر رختخواب او؟!!

آن گاه امام مرا صدا زد و فرمود:

على عليه‌السلام از صعصعه بن صوحان عيادت فرمود، پس از عيادت فرمود: اى صعصعه عيادت مرا از خودت بر قوم خويش فخر قرار مده، براى خدا تواضع كن تا بلند مرتبه ات نمايد (86).

بدين ترتيب امام بصورت غير مستقيم به اين صحابى خويش درسى فراموش نشدنى داد او را به راه نيل به مراتب عاليه رهنمون ساخت.

### 4- زكريا بن آدم

اهل قم و از ياران بسيار نزديك حضرت امام رضا و امام جواد عليهما‌السلام بود.

وى از اصحاب مورد اعتماد و صاحب سر اين دو امام بود. بطورى كه در يكى از شرفيابي هايش به محضر امام رضا عليه‌السلام امام از اول شب تا صبح با او در خلوت سخن مى گفت.

كشى عليه الرحمه در روايتى كه از عبدالله بن الصلت القمى نقل كرده چنين مى نويسد كه وى گفت: در آخر عمر امام جواد عليه‌السلام به خدمت آن حضرت رسيدم از ايشان شنيدم كه مى فرمود: خداوند به صفوان بن يحيى و محمد بن سنان و زكريا بن آدم از طرف من جزاى خير عنايت فرمايد آنان ياران با وفاى من هستند.

و از امام رضا عليه‌السلام روايت شده كه ايشان در جواب به فردى كه گفت: راه من دور است و هميشه نمى توانم به محضر شما برسم احكام دينم و معارف را از چه كسى فرا گيرم؟

امام رضا عليه‌السلام فرمود: از زكريا بن آدم كه در امور دين و دنيا امين است. از اين يار باوفاى امام جواد عليه‌السلام تعداد چهل حديث به ما رسيده است.

زكريا بن آدم پس از عمرى، تلاش خالصانه در شهر مقدس قم رحلت نمود و در قم دفن شد و مزار وى اكنون زيارتگاه مؤمنين است (87).

### 5 - محمد بن اسماعيل بزيع

از ياران سه امام معصومين امام: موسى بن جعفر، على بن موسى الرضا و محمد بن على الجواد عليهم‌السلام است.

وى فردى صالح، اهل عبادت، درستكار، پركار وصاحب تأليفات است از جمله آثار او كتاب: ثواب الحج و كتاب الحج مى باشد.

ايشان در عين حال يكى از وزراى دربار عباسى بود و در ديوان آنها كار مى كرد در اين رابطه از امام رضا عليه‌السلام وارد شده كه فرمودند:

خداوند در دربار ستمگران بندگانى دارد كه به وسيله آنان برهان خود را آشكار مى سازد و آنان را در شهرها قدرت مى بخشد تا بوسيله آنان دوستان و اولياى خود را از ستم ستمگران نگاه دارد و امور مسلمين را سر و سامان دهد آنها پناه مؤمنين در حوادث و خطرها هستند و شيعيان نيازمند ما و گرفتاران به آنان پناه مى آورند و رفع گرفتارى خود را از آنان مى خواهند.

خداوند بوسيله اينان مؤمنان را از ترس ستمگران ايمن مى كند. آنها مؤمنان راستين و امينان خدا در زمين هستند.

از نور آنان رستاخيز نورانى است به خدا قسم بهشت براى آنها و آنان براى بهشت آفريده شده اند؛ بهشت بر آنان گوارا باد.

آنگاه فرمودند: هر يك از شما بخواهند مى تواند به همه اين مقامات برسد.

محمد بن اسماعيل سوال كرد: فدايت شوم با چه چيز؟

امام فرمود: اينكه با ستمگران باشد ولى با شاد كردن شيعيان ما، ما را خوشحال نمايد.

در پايان خطاب به محمد بن اسماعيل كه از وزراى دربار عباسى بود فرمود: اى محمد تو نيز از آنان باش.

علاوه بر آن امام رضا عليه‌السلام در مجلسى كه از محمد بن اسماعيل سخن به ميان آمد فرمودند: دوست دارم در ميان شما مثل اويى باشد (88).

برقى محمد بن اسماعيل را از اصحاب امام رضا و امام جواد عليهما‌السلام دانسته و شيخ وى را از اصحاب امام كاظم عليه‌السلام شمرده است.

كشى عليه الرحمه مى گويد كه او از امام جواد عليه‌السلام پيراهنى براى كفن خواست وامام هم پيراهن را به محمد بن اسماعيل بزيع اعطا فرمود و هم او را راجع به نحوه استفاده از پيراهن در كفن راهنمايى فرمود.

از طريق ايشان 229 حديث رسيده است.

وجود محمد بن اسماعيل بزيع نمونه اى از ميزان تأثير عميق وجود سراپا لطف و رحمت امام جواد عليه‌السلام از يك سو و تأثير ايمان و باور عميق فرد در غلبه بر هاله هاى ناشى از محيط اميد كه افراد روشن و داراى وجدان بيدار با تأسى به امثال محمد بن اسماعيل بزيع زمينه را براى پذيرش بيش از پيش اهداف ارزشى و نجات بخش اسلام عزيز فراهم نمايند.

### 6 - فضل بن شاذان بن خليل ازدى

آنجناب اهل نيشابور از فقهاء و متكلمين نامدار شيعه، شخصيتى مورد اعتماد و برخوردار از جلالت قدر و داراى تأليفات عديده كه بعضى آثار وى را تعداد 180 جلد كتاب نوشته اند وى مفتخر به درك محضر چهار امام (حضرات معصومين امام رضا و جواد و على نقى و حسن العسكرى عليهم‌السلام) بوده و مدت هاى مديدى از محضر بزرگانى چون محمد بن ابى عمير و صفوان بن يحيى و... و پس از يونس بن عبدالرحمن و سكاك شيخ الطائفه بوده است.

امام حسن عسکرى عليه‌السلام دو يا سه مرتبه براى فضل طلب رحمت كرده است.

از جمله آثار ارزنده والجواهر، كتاب العلل، كتاب التوحيد فى كتب الله، كتاب اثبات ارجعة، كتاب تبيان اصل الضلاله.

وى در سلسله سند 755 روايت واقع شده است (89).

ايشان از جمله محدثين والا مقام هست كه عالم به زمان، شبهه شناس و شبهه زداى متعهد بود و با تلفيق روحيه ولائى، شجاعت و خستگى ناپذيرى درعالم اسلام درخشيده است.

### 7 - حبيب بن اوس طائى، ابوتمام

اصل آنجناب از شام بوده و در دوره جوانى در مسجد جامع مصر سقايت مى كرد، سپس با ادبا همنشين شد، بسيار فهيم و تيز هوش بود و شعر را دوست مى داشت و از آنها فراگرفت و شعر گفت و خوب هم سرود تا اينكه شعرش اوج گرفت و نامش مشهور شد و آوازه اش به معتصم رسيد و اين خليفه عباسى او را به سر من راى (سامرا) برد.

ابوتمام قصائدى سرود و معتصم به وى جايزه داد و او را بر شعراى ديگر مقدم داشت.

وى مشهور به سعه صدر، خوش اخلاقى و بلند طبعى بود نجاشى و علامه مى نويسند: او امامى بود و اشعار زيادى درباره اهل بيت عليهم‌السلام سرود از جمله قصيده اى دارد كه در آن نام ائمه را ذكر مى كند تا اينكه به امام محمد تقى (ابى جعفر ثانى) عليه‌السلام مى رسد. (چون در زمان امامت امام جواد عليه‌السلام بوده است)

جاحظ در كتاب الحيوان مى گويد: ابوتمام الطائى به من حديث گفته وى از رؤساى شيعه بود و كتاب حماسه، كتاب مختار شعرالقبائل از ايشان است.

ابن خلكان مى نويسد: وى شاعرى مشهور و يگانه عصر خويش بود در فصاحت لفظ، بافت شعر و سبك نيكو بود و كتاب الحماسه فضل مواج او را نشان مى دهد.

وى حافظه اى قوى داشت و چهارده هزار ارجوزه عربى بعلاوه قصائد - قلعه ها و مدح خلفا حفظ بود (90).

### 8 - حسن بن محبوب

ابوعلى حسن بن محبوب بن وهب بن جعفر وهب السراد:

از بزرگان كوفى است، وى شخصيتى جليل القدر و از فقهاى نامى بود و از چهار ركن علماى عصر خويش به حساب مى آيد، ازاصحاب اجماع و از فقهايى است كه اصحاب ما (اماميه ) برتصحيح آنچه در نزد او صحيح بوده اجماع كرده اند. اين بزرگوار به درك محضر حضرت موسى بن جعفر و حضرت رضا و امام جواد عليهما‌السلام مفتخر گرديد و از هر سه آنها روايت دارد.

تمامى افرادى كه راجع به رجال شيعه كتاب نوشته اند او را توثيق كرده اند.

ايشان علاوه بر محدثى مصنف هم بود (91) ايشان فردى خير، ثقه، راوى حديث و مصنف هست. جلالت شخصيت ايشان جاى شك و ترديد نيست. او از «واقفه» بود به سبب معجزاتى كه از دست امام رضا عليه‌السلام ظاهر شد برگشت و به صحت امام رضا عليه‌السلام پى برد و ملتزم گشت و به امامت حضرت رضا و حضرت جواد عليهما‌السلام معتقد بود و ماند تا محضر امام دهم حضرت هادى عليه‌السلام رانيز درك كرد.

بنابراين ايشان نعمت درك محضر سه امام معصوم برخوردار شده اند.

يكى از ويژگى هاى ممتاز آن جناب رواياتى است كه راجع به اركان دين و مخصوصا موضوع خطير امامت نقل كرده اند از جمله روايتى را از هشتمين مهر سپهر امامت چنين نقل كرده است كه ايشان فرمودند:

هر امامى برگردن اوليا و شيعيانش عهدى دارد و از جمله موارد كامل كننده اى وفاى به عهد و حسن اداى آن زيارت كردن قبور آنهاست، پس هر كس از روى علاقه قب آنها را زيارت كند براى تصديق آنچه كه امامان راغب و شيفته آن بودند، در روز قيامت ائمه براى آنها شفيع خواهند بود (92).

### 10 - على بن اسباط بن سالم

ابولحسن، على بن اسباط بن سالم بياع كوفى است و افتخار درك محضر حضرت رضا و امام جواد عليهما‌السلام نصيبش شده و از هر دو امام روايت دارد، وى علاوه بر محدث بودن، مصنف نيز بوده اند و يكى از ويژگي هاى ارزشمند ايشان اين است كه داراى لحنى خيلى خوب و قارى ممتاز قرآن بود.

نجاشى مى گويد: وى مورد اطمينان و قطحى (معتقد به امامت عبدالله افطح) بود ميان على بن مهزيار و ايشان نامه هايى رد و بدل شد و از مواضع گذشته خود برگشت و به امامت امام جواد عليه‌السلام معتقد شد. او مورد وثوقترين فرد زمان خود و بسيار راستگو بود.

شيخ طوسى و برقى او را از اصحاب امام رضا و امام جواد عليهما‌السلام دانسته اند و علامه پس از نقل تعبير نجاشى و كشى با كمال صراحت مى نويسد من به روايت او اعتماد دارم (93).

### 11 - عبدالله بن الصلت

ابوطالب عبدالله بن الصلت قمى، يك محدث فقه است كه روايتش آرامبخش و مورد اعتماد است، بعلاوه ايشان مصنف نيز مى باشد و از توفيق درك محضر درك محضر رضا و امام جواد عليهما‌السلام برخوردار شده و از هر دوى آنها رايت دارد.

شيخ طوسى و نجاشى و برقى و كشى وى را توثيق كرده و روايتش را مورد اطمينان دانسته اند (94).

از طريق ايشان 38 حديث رسيده است.

### 12 - سعد بن سعد القمى:

سعد بن سعد بن الاحوص بن سعد مالك الاشعرى القمى: شخصيت جليل القدر، مصنف، محدث ارزشمند و فقيهى نام آور بود. ايشان از افتخار مصاحبت سه امام يعنى حضرات ائمه معصومين: موسى بن جعفر، امام رضا و حضرت جواد عليهم‌السلام برخوردار گشت و از هر سه امام روايت دارد.

تمامى علماى رجال كه پيرامون رواة شيعى كتاب نوشته اند او را به وثاقت ياد كرده اند و از امام جواد عليه‌السلام تعابيرى صادر شده كه حاكى از رفعت منزلت و جايگاه اوست. (95)

از حديث هاى بسيار ارزشمند ايشان اين حديث شريف است كه از هشتمين مهر سپهر امامت نقل كرده است: از اباالحسن الرضا عليه‌السلام راجع به زيارت فاطمه دختر موسى بن جعفر عليهما‌السلام سؤال كردم: فرمود: «من زارها فله الجنة».

«كسى كه او - حضرت فاطمه معصومه سلام الله عليها - را زيارت كند ثواب او بهشت است» (96).

### 13- حسن بن سعيد اهوازى

ابومحمد حسن بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران اهوازى از جامعترين افراد زمان خود در علم فقه، آثار و ساير علوم اسلامى بود. كه با برادر خود در تدوين سى جلد كتابهاى او مشاركت داشت، كتب ارزشمندى كه شهرت برادرشان حسين بواسطه آنهاست.

اين محدث، امام رضا و امام جواد عليهما‌السلام را درك كرده و از هر دوى آنها روايت نقل كرده است.

شيخ طوسى وى را از اصحاب حضرت رضا و امام جواد عليهم‌السلام نقل كرده و گفته اند كه او على بن مهزيار و اسحاق بن ابراهيم حضينى را به محضر امام رضا عليه‌السلام آورد و آن خدمت - ارزنده به اسلام و مسلمين - بدست آنها تحقق يافت.

كشى هم به اين خصيصه حسن بن سعيد در شناسائى، معرفى و ارتباط دادن افراد شايسته با امام رضا عليه‌السلام را نوشته كه اسحاق بن ابراهيم الحضينى و على بن ريان و عبدالله بن محمد الحضينى توسط ايشان به امام رضا عليه‌السلام معرفى شده اند.

شيخ طوسى، علامه ابن داود و ابن شهر آشوب و متأخرين از علماى رجال، وى را فردى موثق معرفى كرده اند.

در فهرست ابن نديم وى فردى جامع در فقه و داراى مناقب و آثار معرفى شده است (97).

### 14 - حسين بن سعيد اهوازى

ابومحمد، حسين بن سعيد كوفى اهوازى شخصيتى است جليل القدر، معروف، مورد وثوق و اطمينان و صاحب تأليفات ارزنده كه تعداد آن را سى جلد نوشته اند و با مشاركت برادرشان حسن آنها را نوشته است. كتاب هاى او خوب و مورد عمل بودند.

شيخ طوسى او را از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادى عليهم‌السلام دانسته و بر صاحب تأليفات، ثقه و اهوازى بودنش تصريح كرده است.

در رجال نجاشى به تأليفات سى جلدى او اشاره شده و همين كتاب ها منشاء شهرت ايشان معرفى شده است.

در فهرست ابن نديم جامعيت اين دو برادر در فقه و علوم اسلامى در زمان خودشان مورد تاءكيد قرار گرفته است. اكثر كتب رجالى تدوين شده پيرامون رجال شيعه ايشان را توثيق كرده و تمجيد نموده اند.

از جمله آثار ايشان مى توان به كتب ذيل اشاره كرد:

كتاب تفسير القرآن، كتاب الفرائض، كتاب الحدود، كتاب التقيه، كتاب الرد على الغلاة، كتاب المناقب، كتاب الزهد، كتاب الشهادت از طريق اين دو برادر حدود هفتاد روايت به دست شيفتگان ولايت رسيده است (98).

## مأمون كه بود؟ و چه كرد؟

با توجه به نقش محورى مأمون عباسى در تاريخ زندگى امام على بن موسى الرضا وامام محمد بن على الجواد عليهما‌السلام و تأثير بسزاى او در تحولات سياسى، علمى و فرهنگى و اجتماعى زمان خودش جهت آگاهى بيشتر خوانندگان عزيز تاريخ كهن و سرشار از مناظر عبرت اسلام پيرامون حالات اين خليفه هوشمند و سياستمدار عباسى مطالب مختصرى تقديم مى شود:

عبدالله بن هارون الرشيد فرزند پنجمين خليفه عباسى است كه پس از برادرش امين به عنوان هفتمين خليفه عباسى شناخته شده است.

مأمون داراى همان شخصيتى صحيح است. بسيار نيرومند و به احتمال قوى نيرومندترين رجل علمى و ادارى بنى عباس است با مزاياى متعدد و ويژگي هاى منحصر به فرد.

هوش سياسى، اطلاعات گسترده فقهى، كلامى، تاريخى و جامعه شناسى، او را در تحكيم پايه هاى قدرت و غلبه بر حريفان در كشاكش جنگ قدرت يارى كرد كه در اين بخش گوشه هايى از فراز و نشيب هاى مواضع حساس وى با شيوه اى تحليلى تقديم مى شود.

سالى كه مأمون به قدرت رسيد دولتش از هر سو در معرض خطر و تهديد بود از جمله:

«سرى بن منصور شيبانى معروف به «ابى السرايا» در كوفه و نواحى آن قيام كرد و رهبرى دعوت براى محمد ابن ابراهيم بن اسماعيل بن حسن بن حسن على عليه‌السلام را بر عهده داشت كه توده مردم با وى بيعت كرده بودند.

در مدينه محمد بن سليمان بن داود بن الحسن سر به شورش برداشته بود.

در بصره على بن محمد بن جعفر بن على بن الحسن و زيد بن موسى بن جعفر ملقب به (زيدالنار) قيام كرده و بر بصره و نواحى آن چيره شده بودند و جاى پايشان محكم شده بود. همچنانكه در يمن ابراهيم بن موسى و در مدينه حسن بن الحسين معروف به «الافطس» قيام كرده و براى «ابن طباطبا» دعوت كرده كه وقتى او مرد براى خودش دعوت كرد» (99).

علاوه بر شورش هاى مذكور قيام علوي ها نيز هراز گاهى به وقوع مى پيوست و تقريبا مى توان چنين تعبير كرد كه عموم شيعيان بويژه شيعيان كوفه از هر قيام و شورشى استقبال مى كردند.

اين حركات گسترده مردمى از يكسو دستگاه حكومتى مأمون هفتمين خليفه عباسى را تحت فشار قرار داده بود و از سوى ديگر جايگاه اجتماعى مأمون در نزد اعراب و بويژه عباسيان مطلوب نبود كه يكى از عوامل مؤثر در تضعيف موقعيت مأمون در نزد عباسيان اين بود كه مادر مأمون كنيز بود در حاليكه امين ششمين خليفه عباسى مادرش زبيده از اعراب اصيل بود و اين عامل بر مقبوليت امين در نزد عباسيان مى افزود.

## مادر مأمون كه بود؟ و چگونه به همسرى هارون درآمد؟

مادر هفتمين خليفه عباسى كنيزى خراسانى بنام «مراجل» بود و چركين ترين كنيز آشپزخانه هارون الرشيد.

روزى زبيده همسر دائم و بسيار ذى نفوذ پنجمين خليفه عباسى با شوهرش هارون الرشيد با شرط حكم و رضا شطرنج بازى كرد - و بنا شد هركس كه بازى را برد حكم نمايد و طرف باخته به حكم راضى شود زبيده برنده شد و طبق شرط حكمى به شرط ذيل صادر كرد كه هارون با زشت ترين، بدشكل ترين، و چركين ترين كنيز آشپزخانه نزديكى نمايد.

ابتدا هارون الرشيد راضى نشد و حاضر بود كه خراج مصر و عراق را به زبيده ببخشد بلكه او هارون را از اين حكم معذور دارد و عفو نمايد ولكن زبيده قبول نكرد به ناچار مقدمات اجراى حكم را فراهم كردند و گشتند و غير از «مراجل» كه تمام صفات مذكور در آن جمع باشد پيدا نكردند. بنابراين زبيده او را خواست تا هارون الرشيد با او آميزش نمايد كه محصول آن زناشوئى مأمون (100) گشت.

مادر مأمون در همان اولين روزهاى پس از زايمان از دنيا رفت و برخى مورخان كه مسائل ناشى از باورهاى نژادپرستى حاكم بر عباسيان را تعقيب و تحليل مى كنند همين فوت زودرس مادر مأمون يعنى «مراجل» را خوش شانسى مأمون تلقى و ارزيابى مى كنند، چرا كه باعث شد امر تربيت مأمون به فضل بن سهل واگذار شود و او از هر اقدامى براى تربيت شايسته مأمون كوتاهى نكرد. قابل ذكر است كه سال ولادت مأمون 170 ه‍ق در اولين سال خلافت پدرش و سال وفاتش را سال 218 ه‍ق نقل كرده اند.

برخلاف امين كه مشغول خوش گذرانى، تن پرورى و عيش و نوش بود با شرايط حاكم بر محيط تربيتى و نيز انتخاب فردى مأمون وى بصورتى كاملا جدى براى نضج و رشد فكريش بسيار بها مى داد و از اين طريق خود را بدانجا رساند كه تقريبا اجماع مورخين نامى تاريخ خلفا حكايت از جامعيت و واعلميت او در ميان خلفاى عباسى دارد كه براى نمونه نظر شريفتان را به فرازهايى از متون معتبر جلب مى كنيم.

1 - از امام رضا عليه‌السلام نقل شده كه: «سابعهم اعلمهمم» هفتمين خلفاى عباسى دانشمندترين آنهاست (101).

2 - مأمون دانشمندترين خلفاى عباسى در فقه و كلام بود (102).

3 - هارون الرشيد: «و عبدالله المرضى الطريقة، الاصيل الراءى، الموثوق فى الامر العظيم، فان ملت الى عبدالله اسخطت بنى هاشم (يعنى العباسيين) وان افردت محمدا بالامر لم آمن تخليطه على الرعية.»

پدر مأمون راجع به پسرش چنين مى گويد: عبدالله داراى روشى مورد پسند، فكرى اصيل، مورد اطمينان در كار خطير خلافت هست، اگر به عبدالله (مأمون) مايل شوم بنى هاشم (عباسيان) را غضبناك كرده ام و اگر محمد (امين) را در امر خلافت تنها بگذارم از به هم ريختن امور مردم توسط او خاطر جمع و ايمن نيستم (103).

## شيوه مأمون در برخورد با بحران ها

هفتمين خليفه عباسى كه هوش سياسى و ذكاوت او در مورد تأييد دوست و دشمن است در قبال بحران هاى متعدد تهديد كننده قدرت خويش با شناخت صحيح و عميق از شرايط حساس حاكم بر زمان و مكان، مواضع بسيار حساب شده اى اتخاذ كرد كه فرازهاى مهم از آن

سياست ها را به نحو اختصار تقديم مى كنيم:

1 - تظاهر به تشيع و يا حداقل جانبدارى كاملا محسوس از مبانى كلامى و آراء فقهى شيعه: براى روشن شدن مطلب نمونه هايى ذكر مى شود.

الف) اعتقاد به خلق قرآن كه در برخورد با محدثين و فقهاى عامه قاطعانه از آن دفاع كرد.

ب) اعتقاد به جايز بودن نكاح متعه (ازدواج) موقت و پاسخ صريح و قاطع به خليفه دوم كه آن راتحريم كرد.

ج) عطوفت به علويان، عفو شورشيان علوى و بازگرداندن فدك به آنان و ابراز تأسف عميق از نحوه برخورد اسلاف با علويان.

د) ناسزا گفتن، به معاويه را سنت جارى ساخت و آشكارا چنين گفت كه: هركس معاويه را به خوبى ياد كند ذمه اش مشغول است و از او راضى هستم و برترين آفريده خدا پس از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ على ابن ابى طالب عليه‌السلام است (104).

## علل و عوامل مؤثر در تشيع مأمون

اين موضوع مهم مورد توجه اكثريت قريب به اتفاق محققين ژرف نگر تاريخ اسلام قرار گرفته است، زيرا اين خليفه دانشمند عباسى مذهب شيعه را مورد توجه قرار داد؟

### 1- ره آورد اين شيوه در تحكيم پايه هاى حكومت مأمون چه بود؟

برخى از مورخين خواسته اند چنين تحليل كنند كه موضوع شيعه بودن مأمون ريشه در دوران طفوليت وى دارد مربى وى فردى شيعه مذهب بوده است.

ليكن خود مأمون نظرى ديگرى دارد كه در خور توجه و يكى از ژرفترين مناظر عبرت هست.

بنا به نقل روايان مأمون خطاب به گروهى از اطرافيانش گفت: آيا مى دانيد كه چه كسى تشيع را به من آموخت؟

همگى گفتند: نه به خدا قسم نمى دانيم.

گفت: آن را هارون الرشيد به من آموخت.

گفته شد: چگونه چنين بود، حال آنكه او افراد اين خاندان (اهل بيت) را مى كشت؟

گفت: او آن ها را به خاطر حكومتش مى كشت و مى دانيد كه حكومت و قدرت بى پدر و مادر است. من يك سال با او به حج رفتم وقتى وارد مدينه شد به پرده دارانش گفت: هيچكس از فرزندان مهاجرين و انصار و بنى هاشم و ديگر قبايل قريش از اهالى مكه و مدينه بر من وارد نشود، مگر آنكه نام و نشان و نسبش را بر شمارد بطورى كه هر كس مى خواست بر او وارد شود بايد مى گفت: من فلان بن فلان... و تا اينكه به جدش از بنى هاشم يا قريش و غيره مى رسيد و وارد مى شد و هارون الرشيد بسته به منزلت نسبش و هجرت پدرانش از دويست تا پنج هزار دينار به او بخشش مى كرد، و روزى كه من ايستاده بودم فضل بن ربيع وارد شد و گفت: اى اميرالمؤ منين بر در، كسى است كه مدعى است موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابيطالب عليهم‌السلام مى باشد و در حاليكه ما و امين و مؤتمن و ديگر سران در حضورش (هارون الرشيد) ايستاده بوديم بر ما وارد شد، هارون الرشيد به ما گفت: مراقب خودتان باشيد.

سپس به راهنما گفت كه اجازه ورودش دهيد و بگوييد كه تنها در محضر من از مركبش پياده شود در حاليكه به همان وضع ايستاده بوديم مردى سالخورده اى كه عبادت فرسوده اش كرده و تنها پوستى بر استخوانش گذارده بود و پيشانى و بينى اش نشان سجود برخود داشت وارد شد و همينكه رشيد را ديد مى خواست خود را از الاغى كه سوارش بود فرود آورد كه رشيد فرياد زد نه به خدا سوگند كه تنها در محضر من بايد (پياده) شوى و پرده دار مانع از پايين آمدنش شد.

ما همه با احترام عميقى به او نگاه مى كرديم و سران به او خيره شده بودند. وقتى به آن جا رسيد رشيد برخاست و او را تا انتهاى بارگاه استقبال كرد و سرو صورتش را بوسيد و دستش را گرفت و به صدر مجلس برد و در كنارش نسشت با او به گفتگو پرداخت و خوشامدش گفت و از احوالش مى پرسيد و هنگاميكه رشيد با برخاستن او برخاست و وداعش گفت روبه من و امين و مؤتمن كرد و گفت: اى عبدلله و اى محمد و اى ابراهيم عمو و سرور خود را همراهى كنيد و در سوار شدن (بر الاغ) كمكش كنيد (105).

در نقلى ديگر چنين آمده كه مأمون كه از شيوه برخورد پدرش با هفتمين مهر سپهر سرورى شگفت زده شده بود با جرأت و گستاخى خاص خودش از هارون الرشيد پرسيد كه اين كى بود كه با او چنين برخورد كردى و از تعبير پدر و مادرم فدايت با استفاده كردى؟

هارون جواب داد او صاحب حق است.

پرسيدم: اگر اين را مى دانى چراحقش را نمى دهى.

جواب داد پسرم: «الملك عقيم» حكومت نازاست و به خدا سوگند اگر تو نيز بر سر آن با من درآويزى چشمانت را درخواهم آورد (106).!!

اين موضوع مهم ريشه در عدم تقواى سياسى هارون الرشيد و مأمون دارد كه حب جاه و رياست طلبى آنان را به اعمال هولناكى چون اقدام به قتل امام معصوم وادار مى سازد.

### 2 - وادار ساختن امام رضا عليه‌السلام به پذيرش ولايت عهدى تحميلى با اهداف ذيل

الف) خلع برادرش مؤ تمن از ولايت عهدى حذف رقيب به دست رقيب ديگر و نيز گرفتن اعتراف از علويين به مشروعيت خلافت.

ب) دامن زدن به كينه ديرينه عباسيان بر عليه بنى هاشم به ويژه تهييج آنان بر عليه هشتمين مهر سپهر سرورى سلطان دين رضا عليه‌السلام.

ج) ايمن شدن از جنبش ها و شورش هاى مردمى بويژه حركات انقلابى و قدرتمند علويان و جلب محبت.. اقوام ضد عباسيين و ارضاى افكار عمومى شيعيان.

د) محاصره و زير نظر گرفتن رفت و آمد امام و ايجاد فاصله ميان آن حضرت و پايگاه هاى گسترده مردمى و گرفتن اعتراف ضمنى از امام به مشروعيت تصرفاتش.

ه) ايجاد شك و ترديد در دل مردم نسبت به آن حضرت: كه معناى عدم پذيرش و خواسته هاى خليفه چيست و پذيرش ولايت عهدى چه مفهومى دارد؟

و) آلوده كردن امام به زرق و ترق دنيوى و به قول شيطانى خودش آوردن امام از عرش به فرش.

ز) بيم دادن عباسيان و تنبيه آنان.

مأمون در عصر حضرت رضا عليه‌السلام راجع به برخى از اهدافش سخت كامياب گرديد، چراكه در مدت آن دو سالى كه حضرت رضا عليه‌السلام به عنوان ولى عهد زندگى كرده از قيام علويان يا حركت مردمى بر عليه مأمون صحبتى به ميان نيامده و بطور قاطع احترام حضرت رضا عليه‌السلام در پيشگيرى از امور مذكور تأثير بسيارى بسزائى داشته است.

مأمون با ذكاوت و جامعه شناسى ويژه خويش از هر فرصتى جهت اقدامات عوام فريبانه و اغواى توده دهن بين جامعه به خوبى استفاده ميكرد كه از جمله مى توان به موارد زير اشاره كرد:

1 - سكه زدن بر سيم و زر به نام حضرت رضا عليه‌السلام كه حيله و فريبى كارآمد و مؤثر در عوام مردم بود و بكارگيرى عنصر سحرآميز تبليغات گسترده دستگاه خلافت تأثير آنرا بس خطير مى ساخت.

2 - تزويج دخترش ام حبيبه به حضرت رضا عليه‌السلام و...

البته امام رضا عليه‌السلام كاملا متوجه نيات شوم ايشان بود كه نمونه هاى تاريخى ذيل مؤ يد اين مدعاست.

الف) از هروى نقل شده كه: به خدا سوگند كه رضا عليه‌السلام از ميل و رغبت اين امر را نپذيرفت، او را به كوفه بردند و از آنجا از راه بصره به مرو رفت (107).

ب) در تأييد همين قول هروى از مأمون نقل شده كه وقتى خلافت را به امام عليه‌السلام عرضه كرد و آن حضرت نپذيرفت - چون به مكر و نيت شوم مأمون وقوف كامل داشت و به اين موضوع قطع داشت كه ولايت عهدى را عرضه داشت آنرا نپذيرفت در آن زمان مأمون به حضرت رضا عليه‌السلام گفت: تو مرا به كارى واميدارى كه خوشايندم نيست، همانا كه از سطوت من ايمنى، پس به خدا سوگند ياد مى كنم كه اگر ولايت عهدى را قبول نكنى ترا به آن مجبور مى كنم و اگر نپديرفتى گردنت را ميزنم (108).

ج) نكته جالب اينكه امام به نحوى صريح يكى از اهدافش را به خود مامون بازگو مى كند - كه او را متنبه سازد و بفهاند امام توجه اهداف شيطانى وى مى باشد- «آيا مى خواهى مردم بگويند كه على بن موسى در دنيا پرهيزكار نيست، بلكه دنيا از او پرهيز ميكند؟

آيا نمى بينى كه چگونه ولايت عهدى را از سرآز به دنيا و طمع به خلافت پذيرفت؟!!» (109).

د) وقتى امام به پذيرش ولايت عهدى مجبور شد فرمود: من اين كار را مى پذيرم به اين شرط كه هيچكس را ستمى ندهم و كسى را بيكار نكنم و رسم و سنتى را نشكنم، فقط دورادور ناظر بر امور باشم، مأمون نيز با اين نظر موافقت كرد (110).

امام با اين اقدام در عمل محيط تبعيدى كه مأمون در صدد ايجاد آن بود به محل نشر و ترويج مبانى متقن كلامى شيعه اثنى عشرى و تجلى مظاهر دلربائى از عمل خدادادى امامت در پايتخت عباسى گرديد.

امام نه تنها در هيچ كارى از شئون حكومت عباسى دخالت نكرد و مسئوليت آنرا به عهده نگرفت، بكله با حضور رسمى در مجالس و ملاقات هيأت هاى رسمى ميهمان و مناظره هاى علمى با دانشمندان دربار و پايتخت گامى بلند در جاافتادگى بيش از پيش معارف و فضايل اهل بيت و آشنايى اهل نظر با آن فرهنگ والا برداشتند، چرا كه: عدو شود سبب خير اگر خدا خواهد.

### 3 - تغيير شعار و درفش عباسيان به رنگ سبز

مأمون براى تبديل خلافت به سلطنت موروثى و پادشاهى با يك حركت بسيار عوام فريب ابتدا شعار و درفش عباسيان را كه سياه بود به رنگ سبز با عنوان تبليغاتى لباس على عليه‌السلام و فرزندانش تغيير داد.

در حاليكه در كتاب «الوزراء و الكتاب جهشيارى» چنين آمده كه: لباس سبزى كه مأمون طى نخستين دوره خلافتش برگزيده متعلق به علويان نبود لباس پادشاهان فارس و زردشتي هاى آن نواحى بوده، و لباس علويان به رنگ سفيد بود و عباسيان سياه مى پوشيدند و ادامه مى دهد كه: وقتى مأمون با وزراء و نزديكانش به مشورت پرداخت نعيم بن حازم كه از مشاوران مورد اعتمادش بود به وى گفت: تو مى خواهى كه قدرت را از بنى عباس بگيرى و به خاندان على دهى و پس از آن، عليه ايشان نقشه چينى و خلافت را به صورت پادشاهى درآورى و اگر چنين قصدى نداشتى از رنگ لباس على و فرزندانش كه سفيد است عدول نمى كردى و رنگ سبز را كه متعلق به كسرى و زردشتيان است انتخاب نمى كردى؛ و مى افزايدكه عبيدي ها در مصر رنگ سفيد را به عنوان شعار خود برگزيدند و اگر رنگ اصالت علوى داشت مطمئنا انقلابيون آن را برمى گزيدند كه در تاريخ چنين چيزى گفته نشده است، ولى آنچه كه اتفاق افتاده است اين بود كه در جريان درگيري هاى امين و مأمون ابن طباطبا قيام كرد و پوشش سفيد را شعار خود قرار داد همچنانكه على بن محمد بن جعفر بن محمد در بصره نيز سر به شورش داشت و غلبه پيدا كرد و سفيد پوشيد و به همين ترتيب ديگر انقلابيون علوى نيز رنگ سفيد را شعار خود قرار دادند و جزاينها كه در اين باره آورده، تحقيق آن براى ما چندان لزومى ندارد (111).

لكن واقعيت مسلم تاريخى است كه دستگاه حكومتى مأمون با تبليغات دروغين و سرشار از تزوير پيرامون تبديل رنگ درفش لباس عباسيان به نحوى بس مؤثر در تحكيم پايه هاى حكومت مأمون عباسى استفاده كردند و اكثريت عوام و دهن بين جامعه را تحت تأثير قرار دادند.

## مأمون و حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام

اين خليفه باهوش، دانشمند و سياستمدار در قبال نهمين مهر سپهر سرورى نيز سياست هاى شيطانى خود را با اهداف زير پيگيرى كرد:

1 - براى داشتن عامل نفوذى و مراقبت هميشگى در داخل منزل و سوءاستفاده هاى ديگر، دخترش ام فضل را به تزويج حضرت جواد عليه‌السلام درآورد و از اين راه مى خواست عباسيان را بر عليه امام عليه‌السلام تحريك نمايد در حاليكه ظاهرا مسئوليتى متوجه خودش نباشد.

2 - با نزديك كردن حضرت جواد عليه‌السلام به دربار در پى آلوده كردن امام عليه‌السلام به دنيا و برخورداري هاى دنيوى بود و در اين هدف شوم خويش سخت ناكام ماند.

3 - ملاطفت به امام جواد عليه‌السلام و دلجويى از شيعه وفروكش كردن قيام علويان.

4 - عوام فريبى: به عنوان مثال به متن زير توجه فرماييد.

گاهى مى گفت من به اين ازدواج اقدام كردم تا ابوجعفر عليه‌السلام از دخترم صاحب فرزند شود و من پدربزرگ كودكى باشم كه از نسل رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و على بن ابيطالب عليه‌السلام است (112).

لازم به يادآورى است كه منابع معتبر تاريخى به موضوع ازدواج حضرت جواد عليه‌السلام با صراحت اشاره كرده اند كه مأمون همزمان با ولايت عهدى امام رضا عليه‌السلام دخترش ام فضل راربه همسرى امام جواد عليه‌السلام درآورد (113) و يا اينكه او را نامزد كرد براى امام جواد عليه‌السلام (114).

امام سؤالى كه دهن هر كاوشگر را به خود جلب مى كند اين است كه: آيا ازدواج امام محمد تقى عليه‌السلام با ام فضل يك پيوند مصلحتى همچون ازدواج رسول گرامى اسلام با عايشه بود يا اينكه بر اثر فشار و بنا به درخواست مأمون صورت گرفت؟

با مراجعه به متون ماد رو معتبر ذهن هر فرد منصفى اينرا در مى يابد كه قسم دوم يعنى بنا به فشار و درخواست مأمون بود و در واقع تضمين كننده مصالح مأمون بود نه مصلحت و برخى كتب اختصاصى تدوين يافته در تحليل زندگى سياسى حضرت رضا عليه‌السلام به تفصيل در اين باره سخن گفته اند (115) كه خوانندگان اهل تحقيق مى توانند مراجعه نمايند، اميد است اين مختصر راجع به روشن كردن برخى از زواياى حساس زندگى امام نهم شيعيان جهان مؤثر باشد.

## محورهاى عملكرد بسيار مؤثر و كارآمد امام جواد عليه‌السلام

تحليل دوره امامت بس پرخير و بركت نهمين مهر سپهر سرورى حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام در جهت اثبات شايستگى امامان معصوم و دوازده گانه شيعه و ترسيم بخشى از شعور بالاى ولائى و سياسى تشيع در آن عصر و رشد فكرى آنان نقش بسيار مهم داشته و دارد. اينك جهت تبيين گوشه هايى از تأثير بس خطير آن فصل درخشان و سراسر افتخار تاريخ امامت محورهايى را مورد بحث قرار مى دهيم.

### 1 - تصدى منصب والاى امامت در سن طفوليت

امام محمد تقى الجواد عليه‌السلام در سنين كودكى بار سنگين امامت شيعه را بر دوش گرفتند و همين امر در چندين محور، تجلى شايستگى هاى مورد نظر در تعيين امامت را به منصه ظهور رساند.

دو ويژگى بارز برخوردارى از علم لدنى و عصمت همراه با قابليت فوق العاده جهت زمينه سازى براى نيل بدين موهبت ويژه الهى جهت هدايت مردم به سوى فضائل و ارزش هاى دين مبين اسلام و تبيين احكام شرع انور در آن حضرت به خوبى ظاهر شد و علاوه نصوص وارد شده پيرامون امامت ايشان، جوابگوئى ايشان در مسائل مشكل علمى، كلامى و شرعى و مجاب كردن افرادى نامى صاحب دعوى همچون يحيى بن اكثم به خوبى اثبات كرد كه وجود مقدس امام نهم عليه‌السلام مصداق بارز آيه كريمه: (وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا)؛ و به او در حال كودكى حكم داديم (116).

آيه فوق درباره يحيى بن زكريا است وليكن شامل حال اين ستاره فروزان آسمان هدايت نيز مى شود.

و رفتار و حضور اجتماعى وسياسى آن بزگوار با صدائى رسا ندا مى داد كه:

(إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا).

«همانا من بنده خدا هستم كه به من كتاب داده و مرا پيامبر قرارد داد» (117)

ليكن از يكسو دوستان ناآگاه و از سوى ديگر دشمنان آگاه كه توان درك و يا پذيرش حقيقت متجلى در وجود امام نهم را نداشتند دست به توجيهات نابخردانه و يا عجولانه اى مى زدند.

گاهى پذيرش امامت يك طفل را پس از مشاهده كرامت امامت به حساب پايين بودن سطح فكرى و فرهنگى تشيع گذاشتند و زمانى موضوع پذيرش امامت را به فرهنگ توراثى بودن سلطنت ارتباط دادند، حال آن كه اين موضوع ريشه در مبانى متقن و بسيار محكم كلام شيعى وحقانيت معيارها و شرايط مهم امامت در فرهنگ غنى شيعه دارد و تمامى آن تحليلها، سير در بيراهه و شدت و حدت آن ها باعث فزونى گمراهى بوده و هست.

ظهور آن همه كرامات، آن اوج خارق العاده درمسائل علمى بى آنكه از احدى آن ها را فراگيرد، و پاسخ به سؤالات مكرر فحول علماى وقت در مجلس متعدد، و برانگيختن اعجاب آنان همراه با گرفتن اعتراف از آن نام آوران، عرصه فقاهت و درايت و كلام بر امامت اين فرزند اهل بيت و امام عصر وظهور جلوه هاى شيرين اجابت سريع دعا و شفابخشى به اذن خدا همه و همه اثبات كننده حقانيت ريشه دارى، عمق و غناى فكرى و فرهنگى تشيع و كمالات فضائل غيرقابل دسترس ائمه بزرگوار دوازده گانه تشيع بر افرادى عادى بوده و هست.

و اين فصل اول براى نخستين بار در تاريخ امامت شيعى توسط حضرت جواد الائمه عليه‌السلام پياده گرديد.

### 2 - مقابله با تهاجم فرهنگى و دفع شبهات

بدون شك عناصرى چون تاريخ، تمدن، ديرينه، علمى، آداب و سنن، زبان و قابليت هاى آن، امور سياسى و در رأس آن ها عامل خطير عقيده و باور دينى در ساختار فرهنگ هر جامعه اى نقش بسزايى داشته و دارند.

ليكن در مقام تعريف فرهنگ با در نظر گرفتن تعدد بس گسترده عوام مؤثر در ساختار آن، به نظر مى رسد كه جامعترين تعريف فرهنگ عبارت باشد از اينكه: فرهنگ مجموعه يافته ها و پذيرفته هاى جامعه بشرى است. حال با در نظر داشتن اين واقعيت مسلم تاريخى كه اواخر عصر حكومتى هارون الرشيد و تقريبا تمام دوره مأمون عباسى زمان نضج و رشد علوم اسلامى، ادبيات و بويژه علم كلام ارزيابى مى شود.

شخصيت عملى خود مأمون و رقابت دائمى ايشان با دربارهاى سلاطين وقت و تلاش مضاعف ايشان در جذب علماى تمامى فرق اسلامى به دربارش باعث شده بود كه مرو و بغداد محل تجمع دانشمندان و زورآزمايى عملى آنان از يكسو و تهييج حسادت عملى آنها از سوى ديگر گردد و مأمون عباسى كه خود بهره اى وافر از گنجينه هاى علمى برده و اهل ذوق و نظر بود به رونق مجالس مناظره واستدلال و طرح شبهات دامن ميزد كه نمونه هاى فراوانى از اين سخن جلسات رادر تاريخ زندگانى حضرت ثامن الحجج على بن موسى الرضا عليه‌السلام و امام جواد عليه‌السلام مى توان يافت كه در اين مختصر نمونه هايى از استدلال بسيار متين نهمين مهر سپهر سرورى تقديم شده است.

آنچه كه تا كنون براى برخى از مورخين مخفى مانده و از روى عمد به آن نپرداخته ايم اين نكته ظريف هست كه تغيير و تبدل فرهنگ نيز نياز مبرم به يك طرح عمليات دقيق و با رمز و راز پيچيده مخصوص ظرافت كارهاى فرهنگى دارد و همين موضوع توسط معاندين با اسلام امامت و ولايت و در يك كلمه اسلام ناب محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مد نظر قرار گرفت و با كمال تأسف آنها با استفاده بهينه از غفلت موجود در ميان عامه مسلمين در اين زمينه موفقيت هايى هم بدست آوردند كه به عنوان مثال چند مورد ذكر مى شود.

الف) آنان كه حساسيت عامه مسلمين را در قبال نص آيات قرآن دريافته بودند و به جنبه ابعاد گوناگون اعجاز كلام وحى واقف بودند به جاى تحريف ظاهر قرآن و تلاش در زمينه آن با تمام توان خويش در صدد تحريف مفهومى فرهنگ اسلام و قرآن برآمدند كه هم غير محسوس وهم در آينده اى نه چندان دور منشاء فوايد فراوانى براى آن ها بود.

مثلا به جاى بحث اجتماعى راجع به مفاهيم اجتماعى و احكام سياسى اجتماعى اسلام عزيز و تبيين جايگاه رفيع امامت در حيات و نمو جامعه بشرى مباحث انحرافى غير ضرورى را رايج كرده و افكار و آراء متفكران مسلمان را به سوى آنها سوق دادند و اين موضوع در سطح وسيعى ازعلوم اسلامى مطرح و تا آن حد پيش رفت كه حتى محدثينى كه راجع به سياسيات فقه اسلامى روايت جمع آورى و تنظيم كرده بودند و مورد بى مهرى قرار گرفته اند و حتى اگر نتوانسته اند به آنان وصله اى بچسبانند حداقل با صراحت آنها را بارز عالمان به زمان القاى شبهه نموده شخصيت اين ستاره هاى فروزان آسمان معرفت را در هاله اى از ابهام قرار دهند.

ب) دامن زدن به ترويج احاديث جعلى كه عمده آن ها در عصر بعد از رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و در نزاع دو جريان اسلام امامت با اسلام خلافت و بويژه در دوره اقتدار بنى اميه ساخته و پرداخته شد و برخى موارد هم التقاط آراء و نظرات يهود و مسيحيت باافكار اسلامى منشاء آنها بوده و در مناظره هاى امام هشتم و حضرت جواد عليه‌السلام نمونه هايى از هر دسته ديده مى شود.

ج) ميدان دادن به علماى كم بهره از فضايل معنوى و يا برخوردار از ضعف هاى نفسانى همچون حب شديد جاه و رياست و يا عشق بيش از حد به مال و برخورداي هاى دنيوى و نيز رويارو قرار دادن آنان با علماى ولائى، اين دژهاى حصين هدايت كه شمع وجود خود را وقف ظلمت زدائى جهل و خرافه از جامعه بشريت كرده و عزم خود را در هدايت مسلمين به ساحل نجات جزم كرده بودند و اين حربه از ديرباز بر عليه ائمه طاهرين و شاگردان و شيفتگان بصير آنان به كار گرفته شده بود و در زمان امام جواد عليه‌السلام نيز ادامه داشت روزى اين حربه چنان كار آمد بود كه در مجلسى كه سرور و سالار آزاد مردان حاضر بودند مسئله شرعى مطرح مى شد و زمانيكه آن امام همام و بى شرمانه مى گفتند: از شما كه سؤال نكردم بگذار فلانى كه ريشش سفيد شده جواب دهد!!

و روزى يحيى بن اكثم آن عالم بى عمل شيفته جاه و مال دنيا گستاخانه در صدد ضربه زدن به امام بر حق حضرت جواد عليه‌السلام بر مى آمد، و ده ها زمينه ديگر كه تفصيل آنها دراين مختصر نمى گنجد.

حال پس از يادآورى بسيار مختصر زمينه هاى موجود در عصر امام نهم عليه‌السلام به خوبى مى توان دريافت كه آن حضرت يك تنه در برابر آن همه فتنه هاى سياسى و فرهنگى ايستاد و چهره اى بسيار متمدن و تابناك از فرهنگ غنى اسلام امامت رابه نمايش گذاشت آن اسوه تقواى مثبت و كارآمد با آن كه مى توانست دركمال برخوردارى از نعمات و لذات دنيوى باشد با زهد بى نظير درس عملى، اقبال به ارزش ها و اتصاف به زيور فضيلت هاى معنوى و مكارم والاى اخلاقى، فلسفه، بعثت مقدس نبوى و سيره مستمره اجداد طاهرينش را به نمايش گذاشت و از اين طريق تبليغات چندين ساله مغرضان و دشمنان ديرين اهل بيت عصمت و طهارت را مبنى بر اينكه اين دنياست كه بر ايشان ادبار كرده و در دسترس آنان نيست نه آن كه آن ها از روى انتخاب ارزشى آنرا برگزيده باشند خنثى كرد و آن نقشه هاى شيطانى را نقش بر آب ساخت دراين عرصه نقش مؤثر آن حضرت به حدى موفق بود كه هم ناچار دشمنان به آن اعتراف كردند و علاوه خود آنها هم شيفته مشى انسانى وسلوك معنوى آن سمبل و الگوى كامل انسان نمونه شدند و اين حقيقت را لمس كرده اند كه حضرت ايشان با همه مقدسش ‍ حقيقت انسانيت را يافته و ارزشهاى والاى كرامت انسانى را پذيرفته و با جان و روان خويش عجين ساخته است.

### 3 - تجلى جلوه هاى شيرين علم لدنى در طفوليت

مدت هفده سال دوره سراپا توفيق سرشار از افتخار حضرت جواد عليه‌السلام صحنه هاى دلربا و متعددى از اين مرحله را ثبت و ضبط كرده است و جالب اينكه بسيارى از به اصطلاح خواص عصر ايشان همه با وجود مشاهده اين نمونه هاى نشأت گرفته از علم لدنى نمى توانستند مابين شخصيت حقيقى آن حضرت سن و سال شناسنامه اى آنجناب فرق بگذارند به عنوان مثال به مورد ذيل توجه فرمائيد.

على بن حسان واسطى مى گويد: تعدادى اسباب بازى از نقره همراه برداشتم و گفتم (چون امام خردسال است) آنها را براى آن حضرت هديه مى برم! (خدمت ايشان رسيدم مردم مسائل را مى پرسيدند و او جواب مى داد) چون سؤالاتشان تمام شد و رفتند امام برخاست و رفت و من نيز به دنبال ايشان رفتم و بوسيله خادمش اجازه ملاقات گرفتم و داخل شدم سلام كردم، جواب سلام دادند اما ناراحت به نظر مى رسيدند و به من اجازه نشستن ندادند پيش رفتم و اسباب بازى ها را نزد او گذاشتم غضبناك به من نگريست و اسباب بازيها را به چپ و راست پرتاب نمود و فرمود: خدا مرا براى بازى نيافريده است، مرا با بازى چكار؟!!

من اسباب بازي ها را برداشتم و از آن گرامى پوزش خواستم و ا پذيرفت و مرا بخشيد و بيرون آمدم (118).

در اين واقعيت مسلم تاريخى نكته اى نهفته است و آن اينكه سبقت زمانى همواره ملازم سبقت رتبى نيست وبسا افراديكه از نظر زمان سابق هستند ولى از حيث منزلت و ریشه معرفت به پايه اى كه باست مى رسيدند نائل نشده اند و چه بسا افراديكه از نظر زمان متأخرند ولكن از حيث رتبه معرفت و امام شناسى بسى پيشتاز و ممتاز هستند بطور قطعى مى توان گفت كه اگر على بن حسان از منزلت شايسته امام شناسى بهره وافى داشتند هرگز چنان نمى كردند.

يكى ديگر از موارديكه در اين زمينه اعجاب همگان را بر مى انگيخت اين بود كه وقتى مسئله اى در نزد آن امام هدايت مطرح مى شد چنان فروع مسئله را با اشراف خارق العاده اى مى شكافتند كه هم باعث اعجاب غيرقابل انكار حضار و پرسشگر مى شد هم منبعى بس پرخير و بركت براى شيفتگان راسخان در علم و صاحبان سر الهى ميگشت. براى تأييد اين مدعا به حديث ذيل توجه فرمائيد:

على بن ابراهيم از پدرش روايت مى كند كه گروهى از شيعيان شهرهاى دور از امام جواد عليه‌السلام اجازه تشرف گرفته و به خدمتش رسيدند و در يك مجلس سى هزار مسأله از او پرسيدند و حضرت جواب دادند در حاليكه ده ساله بودند (119).

شايد تعداد مسئله مطرح شده از آن حضرت در يك مجلس ناظر به فروعى باشد كه از هر يك از مسائل منشعب مى شد و مجموع آن ها به سى هزار مسئله برسد و يا حاكى از كثرت سؤالات مطرح شده باشد.

### 4 - استحكام و قوت روزافزون و تشكيلاتى تشيع

برخلاف انتظار عوام مردم و برخى از افرادى كه داعيه بصيرت داشتند، دوره امامت حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام نه تنها باعث ركود و سستى تشيع نشد بكله نضج روزافزون و انسجام بيش از پيش آنرا هم به دنبال داشت به نحوى كه در زمان حضرت جواد عليه‌السلام يك وحدت رويه محسوسى ميان بزرگان شيعه بوجود آمد و با تدبير حضرت ايشان نوعى سلسله مراتب در ميان بزرگان شيعه رايج شد كه اين امر نه تنها بر عظمت شيعه به نحوى روزافزون اضافه مى كرد بلكه در سير موفقيت هاى حركات اجتماعى و انقلابى شيعه هم تأثير مثبتى داشت و همين وحدت بزرگان و ظهور عظمت شخصيت ممتاز امام جواد عليه‌السلام در برهه هاى مختلف و ايجاد فضاى مناسب براى طرح آراء و افكار اسلامى فرصتى براى مطرح شدن مبانى مستحكم كلامى و فقهى شيعه شد و بسيارى از افكار صاحب نظران جوياى حقيقت را به فرهنگ غنى اسلام جذب كرد.

### 5 - جمع آورى موفق خمس و سايرى حقوق واجب مالى

شايد بتوان گفت كه دوره اوج انسجام جمع آورى خمس و نصب وكلاى خاصه اين امر، عصر امامت بس مطلوب و رهبرى شايان حضرت جوادالائمه عليه‌السلام است.

توقيعات و احكام صادر شده از طرف ايشان و بوجود آوردن نوعى محوريت متمركز منطقه اى براى جمع آورى خمس و زكات و ساير حقوق مالى، باعث شد علماى اسلام با دستى باز اطمينان خاطر بيش از پيش براى سياستگذارى امور علمى، از قبيل تشكيل حوزه هاى گسترده درسى و جمع آورى و تدوين كتب گوناگون در رشته هاى متعدد علوم اسلامى و جمع آورى حديث و نيز امور اجتماعى نظير مساعدت به فقراى شيعه، مشاركت در كارهاى نيك و باقيات صالحات، اهتمام ورزند و اين حركت پويا و تشكيلاتى نه تنها باعث گسترده مذهب انسان ساز وحركت آفرين شيعه اثنى عشرى شد بلكه با اخلاص بسيار بالا و روحيه ولائى نستوه و خستگى ناپذير وكلاى عدول كه بدون اعتنا به مشكلات و سردى و گرمى ساير تنگناهاى ايجاد شده توسط امراى ستم پيشه حتى عده اى از افراد به انحراف كشيده اهل نظر و در برخى موارد اهل زهد و عبادت را متوجه حقانيت مذهب حقه جعفرى كرده و به اسلام امامت جذب نمايند كه نمونه اين نوع از عملكرد را در شرح حال مختصر على بن مهزيار تقديم كرده ايم.

## شهادت امام جواد عليه‌السلام

روز به روز بر اثر امامت و رهبرى بسيار موفق حضرت جواد عليه‌السلام شيعه رشد وقوت بيشترى كسب مى كرد و روند تشكيلاتى دقيق، وحدت رويه حاكم در شيوه رفتار بزرگان شيعى، انسجام محسوس وكلاء و نمايندگان آن حضرت، بكارگيرى موفق عنصر گرانبها و سياسى تقيه و بالاخره حسد و كينه ديرين بنى عباس تحمل وجود با بركت امام محمد تقى عليه‌السلام را بر آنان سخت بلكه جانكاه كرده بود.

مأمون در هفده رجب سال 218 ه‍ق (120) يا شعبان سال 218 ه‍ق (121) مرد و برادرش معتصم كه نام وى محمد يا ابراهيم و كينه اش ابواسحاق بود به قدرت رسيد.

او كه از نظر شخصيت فردى، هرگز همتاى برادرش مأمون خليفه دانشمند عباسى نبود لذا هرگز تاب و ياراى مشاهده حضور فيزيكى امام نهم شيعيان جهان را نداشت تا چه رسد به اينكه بالندگى و نشاط غير قابل انكار تشيع را شاهد باشد. به همين دليل تصميم گرفت كه امام را به بغداد احضار نمايد و به عبدالملك بن زيات نوشت كه حضرت جواد عليه‌السلام و ام فضل را به بغداد نزد من بفرست، او آنها را فرستاد معتصم - براى ظاهرسازى و عوام فريبى كه سيره هميشگى آنها بود - از آن ها به گرمى استقبال كرد و هدايائى براى آنها برد و آنان را به مهماني هاى باشكوهى دعوت نمود (122).

او كه از رشك بيش از حد و كم علاقه شدن ام فضل دختر مأمون به همسر امام نهم به حضرت امام محمدتقى عليه‌السلام آگاه بود و ميدانست كه وى گمان دارد امام جواد عليه‌السلام مادر امام هادى عليه‌السلام را بر او ترجيح مى دهد و بيشتر به او محبت مى كند با همكارى جعفر پسر مأمون (123) و برادر ام فضل و از راه حيله و نيرنگ زمينه اى فراهم ساخت كه ام فضل را تحريك و به قتل امام جواد وادار نمايد و در اين كار موفق شد و آن زن بخت برگشته، بى وفا و بدكردار خواسته آندو را اجابت كرد.

معتصم يا جعفر سمى را در انگور رازقى تزريق كردند (124) و براى ام فضل فرستادند و او نيز آنرا در كاسه اى گذاشت و جلو همسر جوانش حضرت جواد عليه‌السلام نهاد و يا آنكه خودش مسموم كرد و اقدامات بعدى را بجاى آورد و زمانيكه حضرت جواد عليه‌السلام از آن انگور ميل فرمودند، طولى نكشيد كه آن عزيز آثار زهر را احساس فرمودند و كم كم درد شديد بر ايشان عارض گرديد به سختى ايشان را رنجور ساخت در آن حال آن زن نابكار پشيمان شده و گريه مى كرد حضرت جواد عليه‌السلام فرمودند: اكنون كه مرا كشتى - اين گريه ات ديگر براى چيست؟ به خدا سوگند به چنان فقر و تنگدستى گرفتار مى شوى كه قابل جبران نباشد و به دردى مبتلا مى شوى كه درمان ندارد و به بلائى گرفتار مى شوى كه پوشيده نماند.

بر اثر نفرين امام در يكى از مخفى ترين اعضاى بدن ام فضل دردى پديد آمد كه همه دارائيش را براى درمان آن هزينه كرد ولى سودى نديد و به گدايى از ديگران نيازمند شد و با خوارى از دنيا رفت و برادرش جعفر نيز در حال مستى به چاه افتاد و مرده اش را از قعر چاه بيرون آوردند (125).

آرى بدين ترتيب يازدهمين معصوم و نهمين امام در بيست و پنجمين بهار عمر شريف خويش بدست همسرى خائن جنايتكار و با دستور و تحريك اميرى جورپيشه و همدستى برادر زنى بى وفا، مظلومانه در ديار غربت و از طريق مسموميت با زهر دار فانى را وداع گفت و خلعت رعناى شهادت را كه زيور بسيار گرانبهاى اولياى الهى و اجداد طاهرين معصوم و مظلومش بود به تن كرد و نه تنها شيعه بلكه تقوى و بخشندگى، عصمت و عدالت، زهد و كرامت رابر عزاى جانكاه نشانده و در مقبره قريش بغداد و پشت قبر مطهر جد مظلوم باب الحوائجش موسى بن جعفر عليه‌السلام مأوى گزيد (126).

## ره توشه فضيلت در فرمايشات امام محمد تقى عليه‌السلام

1 - «مَنِ اسْتَغْنى بِاللّهِ إفْتَقَرَ النّاسُ إلَیْهِ، وَمَنِ اتَّقَى اللّهَ أحَبَّهُ النّاسُ‍.»

«كسى كه با توكل به خداوند روى نياز از مردم برگرداند مردم به او نيازمند مى شوند (و به او روى مى آورد) و كسى كه تقواى الهى را پيشه كند مردم او را دوست مى دارند» (127).

2 - «أهلُ المَعروفِ إلَى اصطِناعِه أحوَجُ مِن أهلِ الحاجَةِ إلَيهِ؛ لأِنَّ لَهُم أجرَهُ وفَخرَهُ وذِكرَهُ، فمَهما اصطَنَعَ الرَّجُلُ مِن مَعروفٍ فإنَّما يَبدأ فيهِ بِنَفسِهِ.»

«نياز نيكوكاران به احسان بيش از نيازمندان است زيرا نيكوكارى براى آنان پاداش، افتخار و نام نيك به دنبال دارد، بنابراين انسان هرگاه كار نيكى انجام دهد ابتدا به خويشتن نيكى كرده است» (128).

3 - «ثَلاثٌ یبْلُغْنَ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّهِ تَعالی: کثْرَةُ الاْسْتِغفارِ وَ لِینُ الْجانِبِ و کثْرةُ الصَّدَقَةِ وَ ثَلاثٌ مَنْ کنَّ فیهِ لَمْ ینْدَمْ: تَرْک الْعَجَلةِ وَ المْشَوَرَةِ وَ التَّوَکلِ عَلی اللّهِ عِنْدَ الْعَزْمِ.»

«سه ويژگى انسان را به رضوان الهى رهنمون مى شود: آمرزش خواستن زياد از خداوند و نرمخويى و زياد صدقه دادن.

و سه خصلت در هر فرد باشد پشيمان نمى شود: شتاب نورزيدن در كارها، مشورت و نظرخواهى از ديگران، توكل بر خدا به هنگام تصميم گيرى» (129).

4 - قالَ له رجل: «اوصِنى بَوَصِیَّةٍ جامِعَةٍ مُخْتَصَرَةٍ؟»

فَقالَ عليه‌السلام: «صُنْ نَفْسَکَ عَنْ عارِ الْعاجِلَةِ وَ نار الْآجِلَةِ.»

«خود را از كارهايى كه موجب ننگ در دنيا و عذاب آتش در آخرت است حفظ كن» (130).

5 - «اَربَعُ خِصالٍ تُعینُ المَرءَ عَلَی العَمَلِ: اَلصِّحَّةُ، ‌وَ الغِنی، ‌وَ العِلمُ، ‌وَ التَّوفیقُ.»

«چهار ويژگى، هر فردى را براى انجام عمل يارى مى كند كه عبارتند از: صحت و سلامت بدن و توانگرى و بى نيازى مادى و دانش و توفيق الهى» (131).

در توضيح اين روايت يادآورى چند نكته مفيد است:

در يك تقسيم بندى كلى امام نهم عليه‌السلام كارها را به دو دسته مادى بدنى و فكرى و فرهنگى تقسيم فرموده و پس از آن صحت بدن و توانگرى مادى را ياور انسان در كارهاى بدنى و مادى دانسته اند و در امور فرهنگى و فكرى دو عنصر علم و توفيق الهى را ياور انسان معرفى فرموده اند.

بررسى گذراى تاريخ دانشمندان حاكى از اين مطلب مهم است كه عالمى كه عاقل باشد از توفيق الهى برخودار شود ميتواند درخشش لازم رادر آسمان علم از آن خود كند چرا كه عقل را مى پروراند و عقل هم علم را راه مى اندازد و به تعبير ديگر عقل مديريت علم را بر عهده مى گيرد در يك كلمه عقل مدير و علم مربى است وليكن اين نكته رابايستى در گوش كردكه علم بى توفيق درخت بى بر است و به همين خاطر حضرت جواد عليه‌السلام را به توفيق الهى را در كنار هم ذكر فرموده اند اينك به چند نمونه از علماى مؤ يد به توفيق الهى اشاره مى كنيم.

علامه مجلسى با حدود 500 جلد كتاب، شيخ صدوق با 300 جلد كتاب، شيخ مفيد با 200 جلد كتاب، فضل بن شاذان از ياران امام نهم با 180 جلد كتاب، علامه شهيد آيت الله حاج شيخ مرتضى مطهرى با حدود 60 جلد كتاب و آن همه كاميابى و اثر در نسل پژوهشگر و تشنه معارف اسلامى جوان از علماى موفق هستند.

با آرزوى توفيق الهى در انجام وظايف دينى، و اجتماعى و علمى براى عموم شيفتگان خدمت در عرصه فرهنگ كه مى خواهند شمع وجودشان ظلمت زداى جهل از جامعه بشرى باشد روايت ديگر در همين زمينه از آن خورشيد فروزان هدايت تقديم مى شود.

6 - «اَلمُؤمِنُ یَحتاجُ إلی ثَلاثِ خِصالٍ: تَوفیقٍ مِنَ اللهِ، وَ واعِظٍ مِن نَفسِهِ وَ قَبُولٍ مِمَّن یَنصَحُهُ.»

«مؤمن به سه خصلت نيازمند است: توفيق الهى و واعظ درونى (وجدان بيدار و متنبه شدن در قبال اندرزهاى نفس لوامه) و نصيحت پذيرى از كسى كه او را از روى خيرخواهى اندرز مى دهد» (132).

اينجا مناسب است جمله اى پيرامون جايگاه توفيق در سرنوشت انسان از كلام دلرباى مقتداى بى همتاى مؤمنان و امير بيان على عليه‌السلام اشاره شود آن حضرت فرمود: «ولاقائد خير من التوفيق» رهبرى بهتر از توفيق وجود ندارد (133).

7 - «مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ أَرَاهُ اَلسُّرُورَ... اَلثِّقَةُ بِاللَّهِ حِصْنٌ لاَ يَتَحَصَّنُ فِيهِ إِلاَّ مُؤْمِنٌ.»

«هركس به خداوند اعتماد كند، رب العالمين سرور و شادابى را به او مينماياند، اميدوارى و اعتماد به خدا دژى است كه در آن دژ پناه نمى برد مگر مؤمن» (134).

انسان به اميد زنده است و نقش اميد در كردار و سرنوشت انسان غير قابل انكار مى باشد. به همين دليل علماى تربيتى همواره بر تقويت نخل اميد در ساختار شخصيت انسان اصرار داشته و دارند، در همين راستا آئين معاد و معاش، مكتب بى نظير انسان سازى اسلام از هر فرصتى براى ايجاد و تقويت نور اميد در قلب بشر شود مى جويد تا آنجا كه وقتى فهرست گناهان كبيره را ترسيم مى نمايد قنوط و نااميدى از رحمت الهى را در راءس همه گناهان غيرقابل بخشش قرار مى دهد با آرزوى آن كه عموم شيفتگان ولايت در اين دژ مستحكم پناه برند و آمال خويش و امت اسلام را محقق ساخته، نور اميد در قلوب سرشار از ايمان مؤمنين را بارور نمايند.

در ادامه اين بحث براى روشن شدن نقش خطير اعتماد، حسن ظن و اميد به خداى رحمان آفات يأس و نوميدى از رحمت الهى را بصورت خيلى مختصر بيان مى كنيم تا از باب تعرف الاشياء باضدادها گوشه اى از موضوع برايمان معلوم شود.

اولا: اين امر خالق هست كه: (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ).

«يعنى اى بندگان من كه بر خويشتن ستم روا داشته و اسراف كرده ايد، از رحمت خدا نااميد نشويد» چرا كه:

(إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

«همانا خداوند همه گناهان را مى بخشد و همانا اوست بسيار آمرزنده مهربان» (135).

و در آيه كريمه اى ديگر چنين مى فرمايد:

(وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ).

كيست كه از رحمت خدا نوميد شود مگر گمراهان (136).

و در آيه اى ديگر نوميدى از رحمت حق را موجب كفر معرفى فرموده اند: (لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) «از روح (رحمت) خداوند نوميد نمى شود مگر كافران» (137).

همين موضوع باعث شد اميرمؤمنان در جواب آن مردى كه در اثر گناهان از رحمت حق نوميد شده و نااميدى خود را ابراز مى كرد چنين فرمودند: كه اى مرد، نااميدى تو از رحمت خدا بدتر است از گناهى كه كرده اى.

نقل شده است كه روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمودند: اگر بدانيد آنچه را كه من مى دانم كم خواهيد خنديد و بسيار خواهيد گريست و به بيابان ها و صحراها بيرون خواهيد رفت و بر سينه هاى خود خواهيد زد و به پروردگار خود پناه خواهيد برد پس جبرئيل نازل شد و گفت پروردگار مى فرمايد: بندگان مرا از من نا اميد مكن (138).

البته بايد توجه داشت كه اميد و نوميدى شمشير دو دم است و در كاربرد آن بايستى از هرگونه افراط وتفريط اجتناب كرد چرا كه از يكسو اگر انسان به چيزى اميدوار نباشد او را دوست نداشته و بدان عشق نمى ورزد و از سوى ديگر اميد بيش از حد به رحمت الهى ميتواند سرآغاز آفاتى چون تسويف و تعليل در توبه و خداى ناكرده اصرار درگناه و پرده درى شود.

خدايا ترا به فضل و كرم خويش و جود امام جوادمان سوگند مى دهيم كه همواره نور اميد را در قلوبمان فروزان كن و از عزت بندگيت عزيزمان بفرما.

8 - «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ اَلْأُمُورَ وَ اَلتَّوَكُّلُ عَلَى اَللَّهِ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ حِرْزٌ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ.»

«و هركس كه به خدا توكل نمايد خداوند كارهايش را كفايت مى كند و توكل برخدا مايه نجات از هر بدى و ايمنى از هر دشمن است» (139).

بدان اى عزيز كه توكل نشانه قوت اعتقاد فرد و داراى درجات ومراتبى هست. حداقل مراتب توكل اين است كه ميزان اطمينان او در حق خداوند به هنگام واگذارى امورش مثل اعتماد به وكيل كردن يكى از همنوعان خودش باشد. اين مرحله منافاتى با سعى و تدبير فردتوكل كننده ندارد، چنانكه موكل تلاش خود را مى كند و از وكيل هم بهره مند مى شود.

مرحله دوم: از درجات توكل اين است كه حال متوكل با خدا همچون حال طفل با مادرش هست كه جز به مادر اعتماد ندارد و در اين مرحله انسان با دعا و تضرع به خدا پناه برده و امورش را به حضرت حق واگذار مى كند.

مرحله سوم: كامتلرين درجات توكل است كه فرد خود را كاملا تسليم خدا كرده و جز خدا به كس ياچيزى حتى حجاب نور، دل نمى بندد كه نمونه كامل آنرا در حالات ابراهيم خليل الرحمان عليه‌السلام به هنگام پرتاب به سوى آتش مى تواند ديد كه با نهايت اطمينان به حضرت حق نه تنها به همه اسباب مساعدت نه مى گويد بلكه از طرح سؤال و خواست خود نيز امتناع مى ورزد با اين استدلال كه با علم خدا به من ديگر سؤال و خواسته اى لازم نيست هرچه او مصلحت بيند همان خير و فلاح است.

اينك ملاك ومعيارى بر حصول توكل ذكر مى شود و آن اين است كه فرد نايل به مقام توكل هيچگاه مضطرب و بى تاب نمى شود و پس از آنكه تلاش ‍ ميسور و مقدور خود را در طبق اخلاص گذاشت ديگر نگران آينده كار نمى شود و مانسل انقلاب در حالات گوناگون امام شهيدان و منادى و احياگر اسلام ناب محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در عصر جاويد خمينى بزرگ تجلى مقام توكل را به طور واضح ديديم كه يكى از بهترين منظره هاى آن در جواب به سوال خبرنگار كه پس از سال هاى ممتادى تبعيد، ظفرمندانه وارد ايران اسلامى مى شويد چه احساسى داريد فرمود: هيچ يعنى من مأمور به تكليفم و نه نتيجه خدايا ترا به صدق و صفاى روح خدا درعصرمان ما را به مقام توكل نايل فرما.

9) «اَلدّینُ عِزُّ، ‌وَ العِلمُ کَنزٌ، وَ الصَّمتُ نُورٌ»

«دين مايه عزت است و علم گنجينه و سكوت نور است» (140).

بدون شك برنامه هاى عبادى، اخلاقى، اجتماعى و سياسى دينى عزت و سربلندى انسان را همراه دارد و انسان سراپا نياز را تا بدان حد تعالى مى دهد كه خالق صمد و بى نياز عالم مشترى او مى شود آن هم باب هاى جنت و رضوان الهى و چه عزتى از اين برتر؟

علم گنجينه است: در شرح و توضيح اين كلام محتواى حضرت جواد عليه‌السلام يادآورى چند نكته مفيد به نظر مى آيد.

علم داراى ارزش ذاتى است و اسلام علم را عامل احياى نفوس مى داند و اين تعبير شيواى امير بيان دليل اين مدعاست كه: «العلم محيى النفس.»

«دانش واقعى زنده كننده نفس و روح آدمى است» (141).

در كلام جاويد بزرگ استاد دانشگاه هدايت حضرت خاتم انبيا محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ راجع به علم و جايگاه آن تعبيرى شيرين به شرح ذيل آمده است:

«أَلْعِلْمُ نُورٌ یقْذِفُهُ اللّه فِی قَلْبِ مَنْ یشآء».

«علم نورى است كه خداوند در دل هر كه بخواهد مى اكفند» (142).

دركلام اميرمؤمنان على عليه‌السلام: علم چراغ عقل و روشن كننده خرد است اصلا در جمله ميتوان گفت كه روح اسلام با جهل ناسازگارى دارد چرا كه بدون رشد فكرى و فرهنگى و آشنايى عميق با حقايق، قدر و منزلت اسلام ناشناخته مانده و در ميان پيروان اسلام ناچيز جلوه مى كند.

به همين دليل علم و عالم در فرهنگ والاى دين مبين اسلام ارجمند هستند تا آن حد كه پاداش عالم از روزه دار شب زنده دارى كه در راه خدا جهاد كند بيشتر است (143) و اگر اين علم با زيور حلم و خويشتندارى و وقار و تواضع و انس و سازگارى با مردم آراسته شود اكسير حيات و مايه نجات از هر مهلكه است.

على عليه‌السلام در يك تقسيم بندى كلى چنين مى فرمايد: دانشمندان دو دسته اند: دسته اول: دانشمندى كه به علم خويش عمل مى كند و رستگار مى شود.

دسته دوم: دانشمندى كه به علم خود عمل نمى كند و هلاك مى گردد (144).

و در تعابير نغز سنت كه دريايى بيكران از معارف و حكم نجاتبخش هست آثارى بس خطير براى علم واقعى ذكر شده است كه نمونه هايى از آن مضامين بلندرا تقديم مى داريم:

1 - كسى كه بر رشد عملى او اضافه شود لكن بر زهدش نسبت به دنيا افزوده نگردد جز بر دورى او از خدا اضافه نمى شود (پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌) (145).

2 - علم به فراگيرى نيست، بلكه آن نورى است كه خداى متعال در دل هر كه بخواهد هدايتش كند، قرار ميدهد. پس اگر خواستى دانش به دست آورى در درجه اول حقيقت بندگى را در قلبت فراهم كن و علم رابراى عمل به آن فرا بگير و از خدا بخواه كه توفيق فهم آنرا به تو بدهد (146) (حضرت امام صادق عليه‌السلام)

3 - غايت علم خوف از خداوند سبحان و ميوه علم اخلاص عمل است (حضرت على عليه‌السلام) (147).

4 - خشيت ميراث دانش است و علم شعاع معرفت وقلب ايمان است و هر كه از خشيت محروم باشد عالم نيست هر چند در متشابهات علم به موشكافى بپردازد خداوند متعال مى فرمايد تنها دانشمندان از بندگان خدا هستند كه از او مى هراسند (148). (حضرت امام صادق عليه‌السلام)

قابل ذكر است با همه ارج و منزلتى كه اسلام به علم و عالم قائل است، ليكن مابين علم ممدوح اسلام و عمل يك رابطه و پيوستگى خاصى وجود دارد.

هرچند آنانكه نمى دانند با فرد دانا برابر نيستند ولى پيامبر گرامى اسلام مى فرمايد: كل علم و بال على صاحبه الامن عمل به (149).

هر عملى و بال صاحب خويش است، مگر كسى كه به دانش خود عمل نمايد و عمل به علم علاوه بر پاداش اخروى به عالم، عامل بس مؤثر در رشد عملى اوست براى تاءييد اين مدعا، شكافنده علوم نبوى و پنجمين ستاره تابناك آسمان امامت در اين زمينه مى فرمايد: «من عمل بما يعلم علمه مالم يعلم»

«هر كس به آنچه ميداند عمل نمايد خداوند آنچه را كه نمى داند به او ياد ميدهد.» (150)

امام جواد عليه‌السلام در آخرين قسمت اين فراز فرمودند: «الصمت نور» سكوت و خاموشى نور است. براى دريافت بخشى از اين سخن بلند و سرشار از حكمت وقتى به فرهنگ اهل بيت عليه‌السلام مراجعه مى كنيم مى بينيم زمانيكه از علامات مؤمن سخن به ميان مى آيد كثرت خموشى و سكوت و اينكه با سكوتش اندوهگين نمى شود (151).از جمله نشانه هاى بارز است و هيبت و بزرگى ثمره زيادى سكوت است و تدارك آنچه به سبب خاموشى از آن كوتاهى شده آسانتر است از آنچه به واسطه صحبت از دست رفته است و در تعبير كلام نبوى سكوت مايه نجات معرفى شده است.

با در نظر گرفتن اين مختصر از معارف روائى و توجه به سيره عملى اصحاب در نحوه مواظبت از زبان و تمرين سكوت مى توان به اهميت موضوع پى برد و بعد از اينكه آمار گناهان زبان را تصور نمائيم ما نيز اين كلام حضرت جوادالائمه عليه‌السلام را از جان و دل تكرار خواهيم كرد كه سكوت نور است و مايه بركت.

10 - «غایَةُ الزُّهدِ الوَرَعُ».

«هدف و سرانجام زهد، پاكدامنى است.»

يكى از محورهاى بسيار مهم تأكيدات اخلاقى بزرگان دينى، نبى اكرم و ائمه معصومين صلوات الله عليهم جا انداختن رويه رهادت و حقيتق زهد در جامعه اسلامى بوده وهست.

قبل از به ارائه مطالبى راجع به اين موضوع مهم يك تعريف ساده از زهد ارائه مى كنيم:

زهد همان ساده زيستى همراه با قناعت است، براى تأييد مدعا ابتدا از سيره عملى امام پارسايان حضرت على عليه‌السلام يك نمونه گويا ذكر مى شود:

اصبغ بن نباته از على عليه‌السلام نقل مى كند كه ايشان فرمودند: تقريبا پنج سال است كه در كوفه حكومت مى كنم، روزى كه وارد كوفه شدم اين لباس، اين مركب و اين اساس جزيى را داشتم اگر روزى كه بر مى گردم غير از اينها داشته باشم: «فَإِنَّنِي مِنَ اَلْخَائِنِينَ» «همانا من از خيانتكاران هستم» (152).

در تعريف حقيقت زهد آن امام زاهدان چنين مى فرمايد:

(حقيقت) زهد ما بين دو كلمه از قرآن است كه خداى سبحان فرمود: برآنچه از دستتان مى رود ناراحت نشويد و بخاطر آن چه به شما مى رسد خوشحال نشويد و هركس كه برگذشته افسوس نخورد وبه آينده شاد نگردد. براستى كه هر دو طرف زهد را بدست آورده است (153).

به خاطر آثار بسيار خطير زهد، نشانه لطف و خيرخواهى خداوند به انسان تعبير شده است به اين بيان شيرين امام ششم توجه فرماييد كه: «اذا ارادالله بعبد خيرا زهده فى الدنيا و بصره عيوب الدنيا.»

«زمانيكه خداوند به بنده اى خير اراده فرمايد او را در دنيا زاهد كرده و نسبت به عيب هاى دنيا بصير مى كند» (154).

و اينكه با نگاهى گذرا به آثارى دنيوى زهد بحث را ادامه مى دهيم: على عليه‌السلام مى فرمايد: كسى كه نسبت به دنيا زاهد و بى رغبت شد مصيبت ها را خوار و آسان مى شمارد (155).

و در كلام نغز پيامبر گرامى اسلام چنين آمده كه:

«مَنْ زَهِدَ فِيهَا فَقَصَّرَ فِيهَا أَمَلَهُ أَعْطَاهُ اَللَّهُ عِلْماً بِغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَ هُدًى بِغَيْرِ هِدَايَةٍ».

«كسى كه در دنيا زهد ورزد خداوند به او علم بدون يادگيرى اعطا مى فرمايد و هدايتى بدون راهنمايى ديگران» (156).

حال اى عزير اين نكته ظريف را توجه فرموده و به صفحه دل بنگار كه اگر موفق شوى هواهاى نفسانى رابا عنصر زهادت بميرانى و چشم را با توتيا اشك زينت دهى آنگاه به اين تمجيد علوى نائل مى شوى كه:

«طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا- الرَّاغِبِينَ فِي الْآخِرَةِ».

«خوشا به حال زاهدان در دنيا و شيفتگان آخرت» (157).

حال براى فهم سخن جاويد امام نهم به اين كلام على عليه‌السلام گوش جان بسپار كه فرمود: «هيچ ورعى همچون توقف به هنگام شبهه نيست و هيچ زهدى همانند بى رغبتى در حرام نمى باشد» (158).

پس هدف و سرانجام زهد، ورع است زيرا ورع عنصرى است كه انسان را از معاصى باز ميدارد.

11 - «ولاهم للدين مثل البدع».

امام جواد عليه‌السلام مى فرمايد:

«هيچ چيزى همچون بدعت ها دين را ويران نمى كند و از بين نمى برد.» تعريف بدعت داخل كردن آنچه كه از دين نمى باشد به مجموعه دين، بدعت ناميده مى شود و مردم از حيث عمل به برنامه هاى دينى به دو دسته كلى تقسيم مى شوند:

دسته اى پيرو شريعت هستند و عده اى بدعت گذارند و بدون دليل از سنت معصومين ياكتاب مجيد و بى آنكه از نور وجود حجت بهره مند شوند برنامه هايى را به دين نسبت مى دهند.

به اين حقيقت تلخ بايد اذعان كرد كه در عوام مردم نوعى خرافه گرائى وجود دارد اگر كسى بگويد شتر پريد مردم عامى بدون آنكه بگويند شتر كه پر ندارد سؤال مى كنند به كجا فرود آمد، از اين ضعف عمومى عده اى دشمنان آگاه استفاده مى كنند و از هر فرصتى براى ترويج بدعت ها به نان دين سود مى جويند و اين موضوع در قرن اخير كه با پيروزى انقلاب اسلامى در سراسر جهان به قرن احياى تفكر دينى نام گرفته ازشدت و حدت خاصى برخوردار هست اينك براى كمك به تصور عمق خطر حديثى از اميرمؤمنان تقديم مى شود:

«همانا بدعت هاى شبيه به ستم ها هلاك كننده اند مگر آنكه خداوند حفظ نمايد» (159).

بشر در اين عصر تسخير كرات كه شاهد رشد روزافزون تكنيك و دانش ‍ خويش هست هر چند در زندگى ماشينى رفاه خوبى براى خودش فراهم ساخته ليكن با همه وجود، انحطاط اخلاقى و سير قهقرايى ارزشى و افول ارزش ها در جامعه بشرى را لمس مى كند و پس از مقدارى تحقيق واقع بينانه علاج دردهاى خود را نسخه دين يافته به ويژه اقبال به دين مبين اسلام در سراسر گيتى ملموس است و مجامع علمى سياسى اين موضوع را كاملا مورد تحقيق و مطالعه قرار داده اند كه در اروپا و آمريكا بالندگى اسلام با ساير اديان قابل مقايسه نيست و در آفريقا و آسيا اعتماد به نفس مسلمين و مباهات آنان به ارزش هاى اسلامى سير صعودى دارد به همين خاطر از گذشته تاكنون و در آينده نيز عده اى شيطان صفت براى تحقق نيات شيطانى خويش خواسته اند با داخل كردن افكار و اعمال ساختگى به مجموعه دين و ترويج بدعت ها چهره تابناك و جذاب دين را مشوه نمايند.

امام جواد عليه‌السلام اين حقيقت را مورد اشاره قرار داده اند اميد است با سود بردن از اين درس جاويد مكتب آزادگان حق مدار اسلام و شناخت دقيق مبانى و معارف دينى و ارزش هاى اصيل اسلامى به نوبه خود گامى در جهت آشنايى دنيا با آرمان هاى انسان ساز اسلام عزيز برداشته و در افشاى بدعت ها و جلوگيرى از ترويج آنها كوتاهى نكنيم.

12 - «لا اَفْسَدَ لِلرّجُلِ مِنَ الطَّمَعِ » (160).

«هيچ چيزى مانند طمع شخصيت ها را فاسد نمى كند.»

13 - «وَ بِالرَّاعِي تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ وَ بِالدُّعَاءِ تُصْرَفُ الْبَلِيَّةُ.»

«با حاكم رعيت سروسامان مى يابد و بوسيله دعا بلا برطرف مى شود» (161)

در حديث فوق يك پيوستگى بسيار عميقى ميان حاكم و رعيت در متون اسلامى ترسيم شده است بطوريكه آندو عامل سرو سامان يافتن يكديگر معرفى شده اند.

اين يك واقعيت است كه تعداد افراد دهن بين و سطحى نگر همواره بيش از انسانهاى ژرف نگر بوده و خواص كمتر بودند و هستند.

و اين قاعده كه الناس على دين ملوكهم درباره عوام مردم صادق است و با اصلاح حكومت آنان نيز سروسامان مى يابند.

در فرهنگ اهل بيت دعا مغز عبادت و دثار (لباس زيرين) مؤمن و عالم انس ‍ معرفى شده و اين مطلب يادآورى شده كه به هركس توفيق دعا داده شود از توفيق اجابت هم برخوردار مى شود.

دراين فراز امام نهم نقش حكومت در اصلاح مردم و تاءثير دعا را در برگرداندن بلايا مورد توجه قرار مى دهد.

14 - «مَنْ رَكِبَ مَرْكَبَ اَلصَّبْرِ اِهْتَدَى إِلَى مِضْمَارِ اَلنَّصْرِ وَ مَنْ عَابَ عِيبَ وَ مَنْ شَتَمَ أُجِيبَ وَ مَنْ غَرَسَ أَشْجَارَ اَلتُّقَى اِجْتَنَى ثِمَارَ اَلْمُنَى» (162).

«هر كس كه به مركب عمر سوار شود (از لحظات عمر به خوبى استفاده كند) به ميدان پيروزى راه مى يابد، هركس دشنام دهد جواب داده مى شود و كسى كه درخت هاى تقوار را بكارد ميوه هاى آرزو را مى چيند (به آرزوهايش مى رسد)»

15 - «لم يستكمل العبد حقيقة الايمان حيت يؤ ثر دينه على شهوته ولن يهلك حتى يؤ ثر شهوته على دينه.»

«بنده حقيقت ايمان را كامل نمى كند مگر آنكه دينش را بر شهوتش ترجيح دهد و هرگز هلاك نمى شود، مگر آن كه شهوتش را بر دينش ترجيح دهد» (163).

16 - «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.» (164)

روز عدالت و دادخواهى بر ستمگر سختتر از روز ستم بر مظلوم است.

17 - «القَصدُ إلَى اللّهِ تَعالى بِالقُلوبِ أبلَغُ مِن إتعابِ الجَوارِحِ بِالأعمالِ.»

«با دل متوجه خدا شدن از واداشتن اعضا بر عمل مؤثرتر است.» (165)

اين فرمايش حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام ناظر است به تاءثير حضور قلب در عبادت و همچنين فكر كردن در آيات و نشانه هاى خداوند و از آن طريق متوجه خالق بى همتا شدن است و شايد روى همين ملاك باشد كه در بعضى از نصوص آمده است: تفكر ساعة افضل من عبادة سبعين سنه ع يك ساعت فكر كردن ازعبادت هفتاد سال برتر است.

بنابراين بايستى ابتدا، دل را از هواها زدود و با حضور قلب به عبادت مهيا شده و اعضا و جوارح را بر عبادت الهى وادار ساخت.

چرا كه گفته اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئينه شو جمال پرى طلعتان طلب |  | جاروب به خانه زدن پس ميهمان طلب |

18 - «ثَلاَثٌ مِنْ عَمَلِ اَلْأَبْرَارِ إِقَامَةُ اَلْفَرَائِضِ وَ اِجْتِنَابُ اَلْمَحَارِمِ وَ اِحْتِرَاسٌ مِنَ اَلْغَفْلَةِ فِي اَلدِّينِ.»

«سه كار از اعمال نيكان است: برپاداشتن واجبات الهى و دورى از حرام ها و مواظبت از غفلت در دين» (166).

19 - «اَلتَّوْبَةُ عَلى اَرْبَعَةِ دَعائِم: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَ اسْتِغْفارٌ بِاللِّسانِ، وَ عَمَلٌ بِالْجَوارِحِ وَ عَزْمٌ اَنْ لایَعُودَ» «توبه داراى چهار ستون است، پشيمانى با قلب، طلب آمرزش با زبان، و عمل با اعضاى بدن و تصميم بر اينكه برگناه برنگردد» (167).

20 - «لاتكن ولى الله فى العلانيه عدوالله فى السر.»

«در ظاهر دوست خدا و در سر و نهان دشمن خدا مباش.»

«كَفَى بِالْمَرْءِ خِيَانَةً أَنْ يَكُونَ أَمِينًا لِلْخَوَنَةِ.»

«در خيانت و دغل كارى هر فردى همين بس كه امين خيانتكاران باشد.»

21 - «مَنْ اطاعَ هَواه اَعْطی عَدُوَّه مُناهُ»

«هركس از هواهاى نفسش پيروى كند به دشمنش، رسيدن به آرزويش را اعطا كرده است.»

22 - «الثِّقَةُ بِاللّهِ ثَمَنٌ لِكُلِّ غالٍ ، سُلَّمٌ إلى عالٍ.»

«اعتماد به خدا بهاى هر چيز گرانقيمت و نردبان براى نيل به هر بلندى و رفعت است» (168).

23 - «مَوْتُ الاْنْسانِ بِالذُّنُوبِ أكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالاْجَلِ، وَ حَياتُهُ بِالْبِرِّ أكْثَرُ مِنْ حَياتِهِ بِالْعُمْرِ».

«مرگ انسان بواسطه گناهان بزرگتر از مرگش به سبب اجل است و زندگى با بركت بزرگتر از زندگى با عمر بيشتر است» (169).

24 - «العُلَماءُ غُرَباءُ لِكَثرَةِ الجُهّالِ بَينَهُم».

«دانشمندان غريبان جامعه هستند چون جاهلان در بين آنها زياد هستند» (170).

25 - «من حسن خلق الرجل كفه ذاه كفه اذاه و من سخائر بره بمن يجب حقه عليه و من كرمه ايثار على نفسه و من علامة صداقته لك كثرة موافقة و قلة مخالفته و من شكره معرفته احسان من احسن اليه و من تواضعه معرفته بقدره و من سلامته قلة حفظه لعيوب غيره و عنايته لصلاح عيوبه.»

«از خوش اخلاقى فرد جلوگيرى اوست اذيتش را و از سخاوت اوست نيكيش به كسى كه حقش بر او واجب است و از كرم اوست ترجيح دادن آن فرد بر خودش و از نشانه صداقت او بر تو زيادى موافقت اوست با تو و كمى مخالفتش و از نشانه هاى فروتنى اوست شناخت او به قدر و منزلت خودش ‍ و از نشانه هاى سلامت اوست كم حفظ كردنش عيوب ديگرى را و توجهش ‍ به اصلاح كردن معايب خودش» (171).

26 - «الصبر على المصيبة مصيبة على الشامت بها»

«شكيبائى در برابر مصيبت، مصيبتى است بر شماتت كننده» (172).

27 - «الثِّقَةُ بِاللهِ ثَمَنٌ لِکٌلِّ غالٍ و سُلَّمٌ اِلى کُلِّ عالٍ»

«دين شناسى قيمت هر چيز گرانبها و نردبان ترقى براى نيل به هر بلندى و رفعت است» (173).

28 - «اِیّاکَ و مُصاحِبةَ الشَّرِیر، فاِنَّهُ کالسَّیفِ المَسلُولِ یَحسن مَنظَره و یَقبَح اَثَره».

«از دوستى و هم صحبتى فرد شرور بپرهيز، همانا او چون شمشير است ظاهرش زيبا و تماشايى و اثرش زشت است.»

«الأيامُ تَهتِكُ لَكَ الأمرَ عَنِ الأسرارِ الكامِنَةِ.»

«گذر ايام براى تو رازهاى پوشيده را آشكار مى سازد» (174).

29 - «مَا عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى عَبْدٍ إِلا عَظُمَتْ مُؤْنَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ ، فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمُؤْنَةَ فَقَدْ عَرَّضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلزَّوَالِ.»

«نعمت هاى خدا به فردى افزون نمى شود مگر آنكه نيازهاى مردم به او زياد شود. پس كسى كه از عهده رفع نيازهاى مردم برنيايد آن نعمت در معرض ‍ نابودى قرار مى گيرد» (175).

30 - «ستمگر و كمك كننده به او و راضى به ستم هر سه در ظلم شريك هستند» (176).

31 - «مَنْ أمِلَ فاجِرا كانَ اَدْنى عُقُوبَتِهِ الْحِرْمانُ.»

«كسيكه به فرد فاجر اميدوار باشد كمترين مجازات او نوميدى خواهد بود» (177).

«مَنِ استَحسَنَ قَبيحا كانَ شَريكا فيهِ»

32 - هر كس كار زشتى را تحسين نمايد در آن كار ناپسند شريك (178) است.

33 - «الناس اشكال و كل يعمل على شاكلته و الناس اخوان فمن كانت اخوته فى غير ذات الله تعالى فانها تعود فانها تعود عداوة و ذلك قوله عزوجل: (الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ).»

«مردم چند دسته اند و هر كدام مطابق سرشت خود عمل مى كنند و مردم برادران همديگرند هركس براى غير خدا دوستى نمايد آن دوستيش به دشمنى مى انجامد. و اين سخن خداى عزوجل است: دوستان بعضى از آنان دشمن برخى ديگرند مگر افراد با تقوا» (179).

34 - «ثَلاثُ خِصالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّةُ: الاْنْصافُ فِی الْمُعاشَرَةِ، وَ الْمُواساةُ فِی الشِّدِّةِ، وَ الاْنْطِواعُ وَ الرُّجُوعُ إلی قَلْبٍ سَلیمٍ.»

«سه ويژگى است كه بواسطه آنها محبت جلب مى شود: انصاف درهم نشينى و رفت و آمد و يارى رساندن در سختى و گرفتارى و نرم شدن و بازگشت به قلب سليم» (180).

35 - «مَنْ عَرَفَ اَلْحِكْمَةَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى اَلْإِزْدِيَادِ مِنْهَا اَلْجَمَالُ فِي اَللِّسَانِ وَ اَلْكَمَالُ فِي اَلْعَقْلِ.»

«كسى كه حكمت را شناخت براى زياد فراگرفتن از آن بى تابى مى كند زيبايى در زبان (بيان) است و كمال در عقل است» (181).

36 - «عَلَيْكُمْ بِطَلَبِ الْعِلْمِ فَإِنَّ طَلَبَهُ فَرِيضَةٌ وَ الْبَحْثَ عَنْهُ نَافِلَةٌ وَ هُوَ صِلَةٌ بَيْنَ الْإِخْوَانِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمُرُوءَةِ وَ تُحْفَةٌ فِي الْمَجَالِسِ وَ صَاحِبٌ فِي السَّفَرِ وَ أُنْسٌ فِي الْغُرْبَةِ.»

«بر شما باد فراگيرى دانش پس همانا فراگيرى دانش واجب است و بحث از آن مستحب است و آن مايه پيوند و ارتباط بين برادران و راهنماى بر مردانگى و جوانمردى و هديه اى در مجلسها و دوست در سفر و مونس در تنهايى است» (182).

37 - «ما یُعْبَؤُ بِمَنْ یَؤُمُّ هذا الْبَیْتَ اذا لَمْ یَکُنْ فیهِ ثَلاثُ خِصالٍ:وَرَعٌ یَحْجُزْهُ عَنْ مَعاصِی اللَّهِ وَحِلمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الصَّحابَةِ لِمَنْ صَحِبَهُ»

«به كسى كه اين خانه را قصد نمايد اعتنا نمى شود زمانى كه در آن سه ويژگى نباشد: پاكدامنى كه او را از معصيت هاى خدا باز دارد و بردبارى كه بواسطه آن بر غضبش مالك شود و خوب دوستى كردن با كسى كه با او دوستى مى كند» (183).

38 - «مقتل الرجل بين فكيه والراءى مع الاناة و بئس الظهير الرأس الفطير.»

«قتلگاه هر فرد بين دو فك اوست و مشورت با خودخواهان و چه بد كمك و ياورى است رأى خام و نسنجيده» (184).

39 - «ما انعم الله على عبد نعمة فلعم انها من الله الا كتب الله على اسمه شكرها له قبل ان يحمده و لا اذنب العبد ذنبا فعلم ان الله يطلع عليه ان شاء عذبه و ان شاء غفر له قبل ان يستغفر.»

«خداوند به بنده اى نعمتى نداده كه بداند آن نعمت از خداست مگر آنكه به اسم بنده شكر آن نعمت را به خدا مى نويسد قبل از آن كه آن فرد حمدالهى را به جاى آورد و بنده اى گناهى را مرتكب نمى شود كه بداند همانا خداوند بر او مطلع است اگر بخواهد عذابش مى كند اگر بخواهد بر او مى بخشد مگر آنكه قبل از استغفارش او را مى آمرزد» (185).

40 - «كَيْفَ يَضِيعُ مَنِ اَللَّهُ كَافِلُهُ وَ كَيْفَ يَنْجُو مَنِ اَللَّهُ طَالِبُهُ وَ مَنِ اِنْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اَللَّهِ وَكَلَهُ اَللَّهُ إِلَيْهِ وَ مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ (مَا) أَفْسَدَ أَكْثَرُ مِمَّا يُصْلِحُ.»

«چگونه ضايع و تلف مى شود كسى كه خداوند تعالى پذيراى تعهد اوست و چگونه نجات مى يابد كسى كه خدا درپى اوست كسى كه از خداوند نااميد شود و به ديگرى اميدوار شود، خداوند او را به همان شخص واگذار مى كند. كسى كه عملى را بدون علم انجام دهد بيشتر از آنچه اصلاح كند و كار نيك بجاى آورده تباه ميكند» (186).

41 - « قَالَ لِلْجَوَادِ عليه‌السلام رَجُلٌ: أَوْصِنِی قَالَ عليه‌السلام ، وَ تَقْبَلُ؟ قَالَ؛ نَعَمْ قَالَ عليه‌السلام؛ تَوَسَّدِ الصَّبْرَ وَ اعْتَنِقِ الْفَقْرَ وَ ارْفَضِ الشَّهَوَاتِ وَ خَالِفِ الْهَوَى وَ اعْلَمْ أَنَّکَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَیْنِ اللَّهِ فَانْظُرْ کَیْفَ تَکُونُ.»

«مردى از آن حضرت درخواست نصيحت كرد، فرمود، مى پذيرى؟

گفت آرى.

فرمود: صبر را بالش خودساز، فقر را در آغوش گير لذت ها را واگذار، با هوس مخالفت كن و بدانكه هرگز از مراقبت خداوند بيرون نيستى پس ببين درچه حالى.» (187).

42 - «قال عليه‌السلام: أَوْحَى اَللَّهُ إِلَى بَعْضِ اَلْأَنْبِيَاءِ أَمَّا زُهْدُكَ فِي اَلدُّنْيَا فَتُعَجِّلُكَ اَلرَّاحَةُ - وَ أَمَّا اِنْقِطَاعُكَ إِلَيَّ فَيُعَزِّزُكَ بِي وَ لَكِنْ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوّاً وَ وَالَيْتَ لِي وَلِيّاً.»

«خداوند به برخى از پيامبران وحى كرد: اما دل كندنت از دنيا آسايشى بود كه بدان شتافتى اما پيوستنت به من عزتى بود كه بدان دست يافتى (و اينها براى خودت بود) آيا براى من با دشمنم دشمنى كردى و با دوستم طرح دوستى ريختى؟» (188).

اين حديث دلالت بر اهميت تولى و تبرى دارد.

43 - «مَنْ أَصْغی إِلی ناطِق فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ إِنْ کانَ النّاطِقُ یَنْطِقُ عَنْ لِسانِ إِبْلیسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلیسَ.»

«هر كه به گوينده اى گوش دهد او را پرستيده، اگر از خدا دم زند، خدا را پرستيده واگر از شيطان گويد - شيطان را پرسيتده» (189).

44 - «تَأْخِيرُ اَلتَّوْبَةِ اِغْتِرَارٌ وَ طُولُ اَلتَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ وَ اَلاِئْتِلاَءُ عَلَى اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلَكَةٌ وَ اَلْإِصْرَارُ أَمْنٌ - (فَلاٰ يَأْمَنُ مَكْرَ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْخٰاسِرُونَ).»

«تأخير توبه غرور است، ادامه تأخير سرشكستگى، امروز و فردا كردن با خدا باعث هلاكت و نابودى است، پافشارى برگناه نتيجه ايمنى از مكر خدا است «و از مكر خدا جز زيانكاران ايمن نباشند» (190).

45 - «ان الله عبادا يخصهم بالنعم و يقرها فيهم ما بذلوها فاذا منعوها نزعها عنهم و حولها الى غيرهم.»

«فرمود: خدا را بندگانى است كه مخصوص گردانده آنان را به نعمت ها و پايدار مى كند آن نعمت ها در ايشان تا زمانيكه بذل مى كنند آنرا، پس زمانيكه ممانعت كرده، بذل ننمايند خداوند آن نعمت ها را از آنان گرفته و غير ايشان تحويل مى دهد» (191).

46 - «العاف زينة و الشكر زينة الغنى و البصر زينة البلا و التواضع زينة الحسب، و الفصاحة زينه الكلام و العدل زينة الايمان، السكينة زينة العباده و الحفظ زينة الراويه و خفض الجناح زينة العلم و حسن الادب زينة العقل و بسط الوجه زينة الحلم و الايثار زينة الزهد و بذل المحمود زينة النفس و كثرة الكباء زينة الخوف و التقلل زينة القناعة و ترك المنه زينة المعروف و الخشوع زينة الصلاة و ترك مالا يعنى زينة الورع.»

«پاكدامنى زينت فقر، سپاسگزارى، زينت توانگرى، شكيبائى، زينت بلا و مصيبت، فروتنى زينت شخصيت اكتسابى، فصاحت زينت سخنورى، دادگرى زينت ايمان، آرامش زينت عبادت، حافظه قوى زينت نقل قول، فروتنى زينت دانش، ادب نيكو زينت عقل، پارسائى، احسان بر فقرا زينت نفس، زيادى گريه زينت خوف، سازگارى با ندارى زينت قناعت، ترك منت زينت احسان و نيكى، خشوع زينت نماز و فروگذاشتن آنچه به انسان مربوط نيست زينت پارسائى است» (192).

«تعاهدوا امر الصلوة وحافظوا عليها و استكثروا منا و تقربوا بها فانها كانت على المؤمنين كتابا موقوتا الا تسمعون الى جواب اهل النار حين سئلوا: مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ \* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ \* وانها لتحت الذنوب حت الورق و تطلقها اطلاق الربق و...»

«مراعات كنيد امر نماز را و بر آن محافظت كنيد و زياد به جاى آوريد از آن و بواسطه نماز به خدا تقرب جوئيد زيرا آن بر مؤمنين واجب است، آيا نمى شنويد پاسخ اهل دوزخ را زمانيكه پرسيده شوند چه چيز شما را در آتش داخل كرد؟ گويند از نمازگزاران نبوديم و براستيكه نماز گناهان را مى ريزد مانند ريختن برگ و باز مى كند زنجيرهاى گناه را همچون باز كردن زنجير از گردن حيوان و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ شبيه كرد آنرا به چشمه آب گرم كه بر در مرد باشد و او در شبانه روز پنج بار در آن شستشو نمايد پس معلوم نيست كه بر بدن او چرك بماند و...» (193).

اين واجب خطير شرعى گاه عرصه عروج عارفان و زمانى مظهر تجلى عظمت وحدت مسلمين در صفوف جماعت و نمازهاى عبادى سياسى جمعه است و محبوب اولياى الهى كه هركس به اندازه معرفت خويش از اين بحر مواج بهره مند مى شود.

و در اين فراز از حديث زينت امام نهم حضرت جوادالائمه عليه‌السلام خشوع را زينت نماز اين ركن اساسى دين معاد و معاش يعنى اسلام عزيز معرفى مى فرمايد.

«وَ تَرْكُ ما لا یُعْنی زینَهُ الْوَرَعِ.»

«و فروگذاشتن آنچه به انسان مربوط نيست زينت پارسائى است.»

ورع يكى از كمالات بسيار ارجمندى است كه بزرگان دين در سفارش بدان اصرار بسيار زيادى دارند و با اوصاف و تعابير گوناگونى از آن سخن به ميان مى آورند كه احاديث الگوى كامل ورع، اول مرد مسلمان، قهرمان و شير بيشه توحيد حضرت على عليه‌السلام نمونه هايى از آن تعابير لطيف است.

گاهى آن حضرت همنشينى و الفت با اهل ورع را مدنظر قرار داده و چنين فرموده كه:

«وَالْصَقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ.»

«خود را به پرهيزكاران بچسبان» (194).

و زمانى آثار ورع را مورد اشاره قرار مى دهد و مى فرمايد كه:

«وَ لاَ مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ.»

«پناهگاهى بهتر از پارسايى نيست» (195).

و در قسمت پايانى حديث بلند حضرت جواد عليه‌السلام فروگذاشتن كارهايى كه به انسان ارتباطى ندارد و زينت ورع و فرمولى براى تكميل كردن اين ورع و كارآمدى بيش از پيش اين سپر و پناهگاه، فضايل اخلاقى معرفى شده است.

توضيح حديث شريف:

اسلام آئين معاد ومعاش بر مبناى فطرت و خرد و جوابگوى كليه نيازها، تمايلات و خواسته هاى فطرى بشر بوده و هست.

يكى از تمايلات فطرى انسان زيبادوستى و زينت گرائى است، اين ميل مطابق با سرشت، در برنامه هاى اسلام عزيز، فروگذار و مورد غفلت واقع نشده است، هم در معجزه جاويد پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ يعنى قرآن مجيد و هم كلام معصومين عليهم‌السلام اين مفسران حقيقى قرآن و راسخان در علم به موضوع زينت توجه شايانى شده است.

در قرآن كريم گاهى مناظر زيباى روى زمين مورد اشاره واقع شده كه:

(إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَها) (196).

«آنچه در روى زمين است ما آن را زينت زمين قرار داديم - نه زينت شما -»

گاهى به منظره هاى د لرباى آسمانى اشاره شده كه:

(إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ) (197).

«ما آسمان دنيا را با زينت ستارگان آراستيم.»

وگاهى به ناپايدارى اين زيورهاى دنيوى اشاره شده كه:

(حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الأرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلا أَوْ نَهَارًا)

«وقتى زمين زينت خود را گرفت و متزين شد و اهل زمين كه داراى اين باغ و بوستانند بخاطر اين كه متمكن و چيزدار هستند، خيال كردند كارى از آن ها ساخته است در همين مقطع، فرمان ما شبانه يا روزانه فرا مى رسد.»

(فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ) ما اين بستان هاى سرسبز و خرم را آنچنان درو پژمرده مى كنيم كه گويا ديروز در اين جا باغى نبوده است (198).

ليكن در كتاب هدايت بشر و معجزه جاويد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ هيچكدام از اين زيورهاى ناپايدار زينت انسان معرفى نشده، بلكه اينها زينت زمين يا آسمان هستند و براى زينت انسان عنصرى خطير و اكسيرى بسيار گرانبها تحت عنوان لطيف «ايمان» معرفى شده، آنجا كه مى فرمايد: (وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) (199).

خدايا باور به مبداء، معاد، وحى و نبوت را محبوب انسان قرار داد و با اكسير ايمان جان آدمى را آراست و موضوع بسيار مهم دل بستن به قدرت لايزال الهى و دل كندن از غير خدا را زيور انسان خواند و در اين كلام نغز نكته هاى فراوانى نهفته است، از جمله اينكه اى انسان كه لايق مقام رفيع خليفة اللهى هستى زيور تو: ماشين مدل بالاى تيزرو، انگشتر گرانقيمت، خانه وسيع مملو از فرش و ظرف و آراسته با سنگ هاى قيمتى، درجه نظامى ارشد، گروه ممتاز ادارى، لباس گرانبها، حساب بانكى سرشار از اعتبار و بالاخره شهرت اجتماعى و... نيست بلكه زيور جان ارزشمند شما ايمان و معنويت است و امتيازات ناشى از ايمان و علو رتبه چنانچه در كلام بلند و دلرباى بزرگ معمار اسلام ناب محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به اميرمؤمنان و امام پارسايان على عليه‌السلام چنين آمده كه:

«يَا عَلِيُّ إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يُزَيِّنْ أَحَداً.»

«يا على خداوند ترا با زينتى آراسته كه احدى را نياراسته است.»

زيرا كه تو در دل هاى پاكان محبوبى و دل هاى پاك مهر تو را مى پذيرد چونكه تو هم خود آراسته اى و هم زينت دل هاى پاك مؤمنين خواهى بود» (200).

حال برمى گرديم به كلام بسيار والاى نهمين مهر سپهر امامت حضرت جواد الائمه عليه‌السلام كه به تفصيل راجع به اين ميل فطرى بشر و نحوه تحقق آن در فضايل اخلاقى و اسباب زيور جان و روان آدمى سخن گفته و روح انسان هاى شيفته كمالات شايسته انسانى را سيراب كرده است.

و امام جواد عليه‌السلام مى فرمايد:

«الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ» پاكدامنى زينت فقر است.

در قاموس تربيتى فرهنگ والاى اهل بيت عصمت و طهارت عفاف از منزلت بس بالايى برخوردار است، چنانكه على عليه‌السلام مى فرمايد:

«اَفْضَلُ العِبادَةِ الْعِفافُ» برترين عبادت پاكدامنى است (201).

لكن متأسفانه در اغلب موارد فقر سرآغاز معاصى را يا همراه با معاصى است. چنانچه مشهور است كه: كادالفقر ان يكون كفرا به همين جهت حفظ عفاف و وارستگى در حال فقر داراى ارج والايى است زيرا در روايات وارد شده كه فقراى عفيف و پاكان بى چيز قبل از شهدا وارد بهشت مى شوند و در جواب سؤال شهدا كه بار خدايا ما در راه حفظ دينت از سر و جان گذشتيم و سرمايه جوانى را صرف كرديم.

پس اينان كيستند كه قبل از ما به بزم بهشت راه يافتند جواب آيد آرى چنين است كه مى گوييد لكن آن يكبار بيش نبود ولى اينها فقرائى هستند كه روزى چند بار در آتش فقر سوختند وليكن خود را به گناه و خيانت آلوده نكردند.

و لذا حضرت جواد عليه‌السلام در مقام شمارش زيورهاى جان و روان ابتدا عفاف را زينت فقر معرفى مى كنند.

«الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى»

سپاسگزارى زينت توانگرى است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شكر نعمت نعمتت افزون كند |  | كفر نعمت از كفت بيرون كند |

بدان كه اى عزيز كه شرط استمرار نعمت دستگيرى از نيازمندان است و شكر تنها شكر زبانى نيست هر چند شناخت نعمت و شكر زبانى هم از فضيلت برخوردار است ليكن در شكر توانگرى سنگينى كفه ترازو متوجه شكر عملى و مساعدت بر نيازمندان و فقراست، و در همين مقام اين نعمت توانگرى خدادادى اقتضا دارد كه براى شكر نعمت و تدارك استمرار آن انسان از هر فرصتى براى احسان استفاده نمايد وسائل و نيازمند را رسول و فرستاده خدا دانسته و احسان و نيكى را پس انداز واقعى تلقى نمايد و با همين منطق اين حقيقت روشن مى شود كه نياز محسن به احسان از احتياج فقير بدان بيشتر و منافعى كه عايد فرد نيكوكار مى شود بسى بيشتر هست.

«اَلصَّبْرُ زِينَةُ اَلْبَلاَءِ»

صبر در جاى جاى احكام عاليه و قوانين راقيه اسلامى نقشى به سزا دارد، رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايند: صبر بر سه قسم است صبر هنگام مصيبت، صبر بر طاعت، صبر براى دورى از گناه (202).

و امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايند:

«وَ لا ايمانَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ»

«كسى كه شكيبايى ندارد ايمان ندارد» (203).

و اين قانون كلى در بين متشرعين مشهور است كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه در اين بزم مقربتر است |  | جام بلا بيشترش مى دهند |

و روى همين اصل است كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نقل شده كه فرمودند: هر آينه در بهشت منازل و درجاتى است كه بندگان با اعمالشان بدان نمى رسند.

پرسيدند: چه كسانى به آن نائل مى شوند؟ فرمود: «اهل بلاها و غم ها» (204).

حال كه در فرهنگ اسلام بلا نوازش تلقى مى شود، اين تعبير شيرين امام نهم عليه‌السلام به خوبى روشن مى شود كه شكيبايى زينت بلاست و كامل كننده اجر انسان در قبال آن مصيبت.

و التواضع زينة الحسب فروتنى زينت شخصيت اكتسابى انسان هست بطور كلى شخصيت هر فرد را به دو دسته مى توان تقسيم كرد:

الف) شخصيت نسبى كه از طريق خانواده و بدون اراده و اختيار انسان به فرد ميرسد و بسا افتخاراتى كه بدون زحمت به فرد از اين طريق مى رسد و بسا مواردى كه انسان را به خاطر همين شخصيت نسبى قدح و سرزنش مى كنند و موقعيت خانوادگى اسباب سرشكستگى را فراهم مى نمايد. وليكن اين دسته زياد مهم نيست هرچند كه بطور قطع يكى از مرجحات مى تواند باشد وهست.

ب) شخصيت حسبى: كه همان شخصيت اكتسابى فرد مى باشد و عناصرى چون علم، مديريت، تجربه، ايمان و دارايى درتشكيل ان سهم به سزائى را ايفا مى كنند.

در تعبير جذاب امام محمد تقى عليه‌السلام تواضع زينة شخصيت اكتسبابى فرد معرفى شده است براى تبيين مطلب ابتدا سيرى اجمالى به جايگاه تواضع در معارف اهل بيت عليهم السلام مى كنيم.

تواضع درجاتى دارد از جمله اينكه شخص منزلت و اندازه خود را بشناسد. آنگاه با قلب سالم و آرام خود را همان منزلت خويش نازل نمايد، دوست نداشته باشد با احدى رفتار كند مگر مانند آنچه كه دوست داد با او رفتار شود، اگر از كسى بدى ببيند آنرا با نيكى دفع نمايد، خشم خود را فرونشاند و نسبت به مردم داراى گذشت باشد (205).

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: «مقربترين مردم به خدا متواضعان و دورترين مردم از خدا متكبرين هستند» (206).

امام موسى بن جعفر عليه‌السلام درباره تواضع مى فرمايد: «در حق مردم بجاى آورى آنچه را كه دوست دارى ديگران در حق تو انجام دهند» (207).

و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

«مَنْ تَوَاضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ اللّهُ»

«هر كس براى خدا تواضع كند خداوند رتبه او را رفيع و والا مى گرداند» (208).

حال كه گوشه اى از منزلت و جايگاه برتر تواضع در ساختار شخصيت معنوى انسان معلوم شد مى توان بخشى از مضمون بس والاى كلام نغز حضرت جواد الائمه عليه‌السلام را تصور كرد كه فرمود فروتنى زينت شخصيت اكستابى است. خوشا به حال آنانكه اين سيره حسنه پيامبر رحمت و امام پارسايان عليهما‌السلام رااخذ و از طريق تواضع به خدا رفعت معنوى در آسمان فضيلت را از آن خود نمايند.

«اَلْفَصَاحَةُ زِينَةُ اَلْكَلاَمِ»

كلام وسيله ارتباط بيانگر شخصيت و ترجمان دل انسان است، انسانها از طريق كلام به مفاهيم مورد نظر فرد مقابل پى برده و در برخى موارد ابعادى از شخصيت او را نيز مى شناسد. روى همين مبنا حكما گفته اند كه شخصيت انسان در زير زبان او نهفته است و

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا مرد سخن نگفته باشد |  | عيب و هنرش نهفته باشد |

حال كه كلام از چنين رتبه و اعتبارى برخوردار هست بديهى است كه فصاحت و بكارگيرى كلمات شيوا و بى عيب زينت كلام و از اسباب تعالى انسان خواهد بود.

والعدل زينة الايمان عدل گمشده بشريت و گره گشاى بسيارى از مشكلات جامعه بشرى است و اسلام عزيز اين گوهر گرانبهاى معنوى و عامل سعادت جامعه بشريت را در مورد متعددى به عنوان يكى از اصليترين ملاكهاى گزينش جهت واگذارى اختيار و حاكميت در رده هاى مختلف حكومتى، اجتماعى و عبادى قرار داده است، ليكن اين حقيقت كه توصيف عدالت بس آسان و مراعات آن سخت مشكل هست كار را از صعوبت خاصى برخوردار مى نمايد.

ابتدا نظر خواننده محترم را به تعبيرى شيوا از بزرگ مروج مذهب شيعه اثنى عشرى حضرت صادق عليه‌السلام جلب مى نمايد كه فرمودند:

«عدل از عسل ناب شيرين تر، از كف سبكتر و از مشك خوشبوتر است» (209) اين اكسير گرانبها محبوب عامه بشرى است و حتى جانيترين افراد وقتى در انظار مردم حاضر مى شوند سعى مى كنند اعمال خود را در راستاى دادگرى جلوه دهند چون ايمان عبارت از شناخت بادل و اعتراف با زبان و عمل با اعضا و جوارح است وعدل هر چيز را در جاى خود گذشتن و از طريق خودسازى خود را ملتزم به طاعت ساختن و از گناهان و حتى مكروهات دورى كردن است.

پس حق اين است كه عدل زينت ايمان و زيور جان و روان آدمى است والسكينة زينة العبادة عبادت نردبان ترقى و عرصه عشق بازى با جانان حقيقى، ميدان رهيدن از پوچى و اتصال به مبداء اعلاء و قدرت لايزال الهى است، بنابراين آرامش روحى و روانى همراه با طماءنينه و سكون كامل به هنگام اداى اذكار و اوراد پرمحتواى عبادى زينت و زمينه ساز تسريع طى مراحل كمال توسطى انسان ماءنوس با عبادت بوده و هست.

والحفظ زينة الرواية حافظه قوى در مطلق نقل وقول داراى ارزش و زينت آن مى باشد اين امر درموضوع روايت از حضرات معصومين صلوات الله عليهم اجمعين با توجه به نقش خطير روايات در تبيين احكام و ترويج علوم اسلامى از اهميتى ويژه برخوردار است لذا امام نهم عليه‌السلام فرموده اند: حافظه قوى و امانتدارى در نقل، زيور روايت هست.

«وَ خَفْضُ اَلْجَنَاحِ زِينَةُ اَلْعِلْمِ؛ فروتنى زينت علم است».

چون ارزش علم ذاتى است همگان حتى افراد نادان شيفته عمل هستند ولى چه بسيار اتفاقى مى افتد كه علم دامى از دامهاى شيطان و حجاب اكبر مى شود يكى از جولانگاه هاى شيطانى كبر و غرور است كه دامنگير دانشمندان مى شود به همين خاطر در مفاهيم تربيتى احاديث ارزشمند حضرات معصومين اين موضوع مورد توجه قرار گرفته است از جمله ششمين فروزان آسمان امامت و هدايت چنين فرموده اند كه:

«تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ، و تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ، وَ لَاتَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ.»

«و فروتنى نماييد بر كسانى كه به آنها علم مى آموزيد و تواضع كنيد بر افراديكه از آن ها علم فرا مى گيريد و دانشمندان متكبر و ستم پيشه نباشد» (210).

«وَ حُسْنُ الاْدَبِ زینَهُ الْعَقْلِ»

«و ادب نيك زينت عقل است.»

ابتدا نمونه هايى از معانى عقل در احاديث حضرات معصومين عليهم‌السلام تقديم مى شود.

1 - گاهى عقل به توان درك خير و شر تشخيص بين آن دو و شناخت اسباب امور اطلاق مى شود اين همان ملاك تكليف در احكام شرعى است.

2 - گاهى عقل به حالت و ملكه اى گفته مى شود كه انسان را به گزينش خير و منافع و دورى از ضرر و شر وادار مى سازد.

3 - گاهى عقل در معناى تعقل بكار مى رود به معنى علم در اين معنا عقل در مقابل جهل است نه جنون اغلب احاديث در معناى دوم و سوم بكار برده شده است كه اينكه نمونه هايى در اين زمينه ذكر مى شود.

از امام صادق عليه‌السلام پرسيدند: ما العقل؟ قال عليه‌السلام: «مَا عُبِدَ بِهِ اَلرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ اَلْجِنَانُ» عقل چيست؟ فرمود: «آنچه كه بواسطه آن خداى رحمان عبادت مى شود و بهشت بدست مى آيد.»

امام رضا عليه‌السلام فرمودند: «صَدیقُ كُلِّ امْرِء عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ؛ دوست هر فرد عقل اوست و دشمن او جهل و نادانيش.» وقتى امام صادق عليه‌السلام در نشانه هاى عقل سخن مى گفتند چنين فرمودند:

«مَنْ كَانَ عَاقِلاً كَانَ لَهُ دِينٌ»

«كسي كه عاقل باشد ديندار است.» (211).

و ناگفته پيداست كه از جمله نشانه هاى بارز ديندارى حياى زياد و برخوردارى از آداب دينى و انسانى هست چرا كه در كلام معصومين هم چنين آمده كه:

«تَواضَع لِلحَقِّ تَكُن أعقَلَ النّاسِ»

«در برابر حق متواضع باش تا عاقل ترين مردم شوى.»

و به همين خاطر در سخن دلنشين حضرت محمد تقى عليه‌السلام چنين تعبير شد كه حسن ادب زينت عقل است و روشن است كه ادب نيك ره آورد پيروى از مبانى ارزشى دين مبين و دورى از ضد ارزش ها و ناهنجاري هاى دينى است و همين زينت عقل و طريق سعادت بشرى است.

«وَ بَسْطُ اَلْوَجْهِ زِينَةُ اَلْحِلْمِ»

«و گشاده رويى زينت حلم است.»

بردبارى و حلم در قاموس فرهنگ والاى اسلامى از اهميت و جايگاه بس رفيعى برخوردار هست، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: «كَفَي بالحِلم ناصراً»

«براى يارى انسان حلم و بردبارى كافى است.»

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد: خداوند انسان بردبار پاكدامن را دوست ميدارد. همچنين پيامبر در اين زمينه فرمودند كه: يا على آيا خبر دهم به شما كه شبيه ترين شما به من از حيث اخلاق كيست؟

عرض كردم بله يا رسول الله فرمود: خوش اخلاقترين شما و بردبارترين تان و نيكوكارترين تان به خويشاوندانش و آنكه از خودش شديد حساب كشى و دادخواهى نمايد - از حيث رفتار به من شبيه تر است - (212).

و اين زيور جان آدمى يعنى بردبارى زمانيكه باگشاده رويى و خوشرويى همراه شود ديگر نور على نور دلرباتر مى شود به همين خاطر نهمين اختر فروزان آسمان امامت عليه‌السلام از خوشرويى به عنوان زينت حلم ياد كردند.

«وَ اَلْإِيثَارُ زِينَةُ اَلزُّهْدِ» مقدم كردن ديگرى برخود زينت زهد است. ايثار در احاديث اهل بيت سلام الله عليهم در دو مفهوم بكار رفته است:

الف) مقدم كردن رضاى الهى بر هواى نفس كه از آن به عنوان سودمندترين تجارت ياد شده و آسمانها و زمين قيامت روزى وى معرفى شده اند (213).

ب) ترجيح ديگرى برخود: كه هم در قرآن كريم و هم در احاديث معصومين مورد توجه قرار گرفته است كه به عنوان نمونه چند مورد ذكر مى شود:

در قرآن كريم چنين آمده: (وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) ديگران رابر خود مقدم مى دارند هرچند خود به آن نيازمند باشند (214).

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: خدا را جنتى است كه جز سه دسته در آن داخل نمى شود: يكى از آنها كسانى هستند كه برادر مؤمن خود را به خاطر بر خويشتن مقدم مى دارند (اهل ايثارند) (215).

و امام پارسايان حضرت على عليه‌السلام مى فرمايند: مكارم اخلاقى كامل نمى شود مگر با پاكدامنى و ايثار (216).

با توجه به اينكه زهد بى اعتنايى به دنياست و تقويت حالت عبوديت در خويشتن و با عنايت به اينكه ذروه كمال مكارم اخلاق در ايثار تجلى مى يابد پس حقيقتا و از جان و دل مى توان گفت كه ايثار زينت زهد است.

«وَ بَذْلُ اَلْمَجْهُودِ زِينَةُ اَلنَّفْسِ»

«احسان بر فقرا زينت نفس است.»

امام پارسايان حضرت على عليه‌السلام كلامى نغز در اين رابطه دارند كه براى روشن شدن اهميت موضوع آن را تقديم مى كنيم.

هركس از بذل آنچه دارد بر نيازمند بخل ورزد، عضب خدا بر او فزونى ميگيرد (217) باز آن حضرت مى فرمايد:

«السَّخاءُ خُلُقُ الأنبياءِ.»

«بخشندگى اخلاق پيامبران است» (218).

سخاوت روزى را زياد مى كند و علاوه زينت جان و ران آدمى است «و كثرة البكاء زينة الخوف.»

«زيادى گريه زينت خوف از خداست.»

اشك با معرفت ارزش خاصى در نزد اهل دل و احاديث گرانقدر حضرات معصومين عليهم‌السلام دارد و بطويكه در كلام قدسى پيامبر رحمت اشك از خوف خدا نجات بخش و به هر قطره اشك عارفانه پاداش قصر بهشتى نقل شده است و از ديدگاه امام باقر عليه‌السلام اشك بر گونه محبوبترين قطرات در نزد خداست و امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند در روز قيامت هر چشمى گريان است مگر سه چشم: چشمى كه از حرامهاى الهى چشم پوشى نمايد و چشمى كه شب را در طاعت الهى به بيدارى بگذراند و چشمى كه در دل شب از خوف الهى گريه نمايد (219).

و در اين كلام بلند حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام زيادى گريه زينت خوف از خدا معرفى شده است.

«والتقلل زينة القناعة»

و سازگارى با ندارى زينت قناعت است.

قناعت گوهر گرانبها و از محاسن اخلاقى كليه مكاتب الهى و عقلاى عالم بوده و هست و در كلام بزرگان از جايگاه خاصى برخوردار مى باشد به عنوان نمونه مى توان به احاديث ذيل اشاره كرد:

«مَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اَللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى اَلنَّاسِ»

از امام باقر يا امام صادق عليهما‌السلام نقل شده است كه: هر كه به آنچه خدا روزيش كند، قانع باشد بى نيازترين مردم است (220).

«مَنْ رَضِیَ مِنَ اللَّهِ بِالْیَسِیرِ مِنَ الْمَعَاشِ رَضِیَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْیَسِیرِ مِنَ الْعَمَلِ.»

«هر كه به معاش اندك خدا راضى گردد، خدا هم به عمل اندك او راضى شود» (221).

«الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ»

«قناعت مالى است كه تمام نمى شود» (222).

«كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكاً»

«بس است (اين) با قناعت مى توان پادشاهى كرد» (223).

در ادامه تأكيد براهميت قناعت اين كلام پرمفهوم از نهمين مهر سپهر امامت صادر شد كه سازگارى با فقر و كمبودها زينت قناعت است.

«وَ تَرْكُ اَلْمَنِّ زِينَةُ اَلْمَعْرُوفِ.»

«فروگذاشتن و ترك كردن منت زينت احسان است.»

به رخ كشيدن كار نيك و منت گذاشتن در دين مبين اسلام به شدت تقبيح شده است به عنوان نمونه در آيه كريمه مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ)

«اى كسانى كه ايمان آورديد كارهاى نيك خود را با منت و آزار تباه مكنيد» (224).

و امام پارسايان و موحدان على اميرمؤمنان مى فرمايد:

«فَإِنَّ اَلْمَنَّ يُبْطِلُ اَلْإِحْسَانَ.»

«همانا منت احسان را باطل مى كند.»

و در سفارش امور حكومتى به مالك اشتر چنين مى فرمايد كه:

«إيّاكَ و المَنَّ على رَعِيَّتِكَ بِإحسانِكَ؛ بپرهيز از منت گذاردن بر مردم به سبب نيكى كردنت» (225).

و در همين راستاست كه امام نهم شيعيان جهان مى فرمايد ترك منت گذاردن زينت احسان است.

«الخُشوعُ زينَةُ الصَّلاةِ.»

«و خشوع زينت نماز است.»

نماز اين اقيانوس بيكران فضيلت، عبوديت و معنويت در ساختار احكام اسلام از اهميت بسيار زيادى برخوردار است بطوريكه در قرآن كريم از علائم بسيار ايمان شمرده شده و واجب بر عموم مسلمين معرفى شده است و آنگاه كه قرآن كريم مشخصات بارز جامعه اسلامى و حكمرانان مؤمن را بيان مى فرمايد نماز چنين جلوه كرده است كه: (الَّذينَ إِن مَكَّنّاهُم فِي الأَرضِ أَقامُوا الصَّلاةَ) مؤمنان واقعى كسانى هستند كه اگر آنانرا در روى زمين متمكن سازيم نماز را برپاى مى دارند (226).

و فلسسفه خلقت، خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ راجع به جايگاه نماز در دين مبين اسلام چنين مى فرمايد: «لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ، وَ وَجْهُ دِينِكُمُ اَلصَّلاَةُ، فَلاَ يَشِينَنَّ أَحَدُكُمْ وَجْهَ دِينِهِ؛ هر چيزى چهره اى دارد و صورت دين شما نماز است پس مبادا يكى از شما چهره دينش را معيوب نمايد.»

و نيز فرمودند كه:

«لَیْسَ مِنْى مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلاتِهِ لایَرِدُ عَلَىَّ الْحَوْضَ لاوَاللّهِ.»

كسى كه نمازش را سبك بشمارد از من نيست بخدا سوگند به محضر من در حوض وارد نمى شود( از شفاعت من برخوردار نمى گردد)

و حضرت على عليه‌السلام آن خانه زاد خدا و اولين شهيد محراب در تاريخ اسلام راجع به نماز چنين فرمود كه:

«قال عليه‌السلام اَلْفَضَائِلُ أَرْبَعَةُ أَجْنَاسٍ أَحَدُهَا اَلْحِكْمَةُ وَ قِوَامُهَا فِي اَلْفِكْرَةِ وَ اَلثَّانِي اَلْعِفَّةُ وَ قِوَامُهَا فِي اَلشَّهْوَةِ وَ اَلثَّالِثُ اَلْقُوَّةُ وَ قِوَامُهَا فِي اَلْغَضَبِ وَ اَلرَّابِعُ اَلْعَدْلُ وَ قِوَامُهُ فِي اِعْتِدَالِ قُوَى اَلنَّفْسِ؛ (227) فضايل داراى چهار جنس هستند يكى از آنها عقل و خرد است و نيروى آن در انديشه و فكر است و دومى پاكدامنى است و نيروى آن در خواستن است و سوم غلبه و توانايى است و نيروى آن در غضب است و چهارم عدل است و نيروى آن در درستى نيروهاى روح آدمى است.»

47 - «أَقْصَدُ اَلْعُلَمَاءِ لِلْمَحَجَّةِ اَلْمُمْسِكُ عِنْدَ اَلشُّبْهَةِ وَ اَلْجَدَلُ يُورِثُ اَلرِّيَاءَ وَ مَنْ أَخْطَأَ وُجُوهَ اَلْمَطَالِبِ خَذَلَتْهُ اَلْجِيلُ وَ اَلطَّامِعُ فِي وَثَاقِ اَلذُّلِّ وَ مَنْ أَحَبَّ اَلْبَقَاءَ فَلْيُعِدَّ لِلْبَلاَءِ.

ميانه روترين دانشمندان در استدلال كسى است كه هنگام شبهه خوددارى نمايد و مناقشه در بحث موجب ريا مى شود و كسى كه در اطراف مطالب خطا نمايد حيله ها او را خوار مى نمايد. و فرد آزمند و حريص پايبند ذلت و خوارى است و هركس بقاء را دوست بدارد پس بايد براى بلا خود را آماده سازد.»

48 - «لَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ ، فَتَقْسُوَ قُلُوبُكُمْ.

آرزوهاى خود را دراز نكنيد كه در اينصورت دل هاى شما سخت و سياه مى گردد.»

49 - ديدار از برادران دينى يك نوع مصونيت و مايه بارورى عقل است هرچند كه زمان آن كم باشد (228).

50 - على بن مهزيار مى گويد ابوالحسن بن حصين به اتفاق من براى ابوجعفر دوم (امام جواد عليه‌السلام) نوشتيم: فدايت شويم دوستان شما در مورد نماز صبح اختلاف نظر دارند برخى نماز صبح را تا هنگام طلوع فجر اول در آسمان مى خوانند و بعضى ديگر تا هنگامى نماز مى خوانند كه در پايين قسمت افق نمايان گردد و ما نمى دانيم كداميك از اين وقت نماز را برايمان بيان فرمائيد و با ماه و سپيده در سرخى خود معين فرمائيد و بفرماييد كه به هنگام ابرى بودن چه بايد كرد و در سفر و حضر چگونه بايد نماز خواند. حضرت با خط خود نوشتند:

«الفجر - يرحمك الله - هو الخيط الابيض المعترض ليس هوالابيض ‍ صعداء فلا تصل فى سفر ولاحضر حتى تتبينه فان الله تبارك و تعالى لم يجعل خلقه فى شبهه من هذا (وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ) (229).

فالخيط الابيض هو المعترض الذى يحرم به الاكل و الشرب فى الصوم و كذلك هوالذى توجب به الصلاة؛ خداى رحمت كند سپيده، نخ سپيد نمايان است و نه آن سپيدى كه گسترده مى شود و در سفر و حضر تنها زمانى نماز بخوان كه آنرا دريابى كه خداى تبارك و تعالى، خلق خود را در شبهه قرار نداده و در اين باره فرموده:

(بخوريد و بياشاميد تا هنگامى كه نخ سپيد از نخ سياه در سپيده برايتان از همه تمييز داده شود) بنابراين ملاك سرزدن سپيده، مشخص شدن نخ سپيد است و در همين حد است كه در روزه گرفتن، خوردن و نوشيدن حرام مى شود و در همين فاصله بايد نماز را به جاى آورد» (230).

51 - على بن مهزيار از يحيى بن ابى عمران همدانى روايت كرده مى گويد: براى امام جواد عليه‌السلام نوشتم: فدايت گردم درباره فردى كه در نماز خود تنها سوره فاتحة الكتاب را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز و در سوره هاى ديگر بسم الله الرحمن الرحيم نگويد چه مى فرمائيد: عباسى در اين باره مى گويد: اشكالى ندارد.

حضرت با خط خود در پاسخ نوشتند: به كورى چشم عباسى، بايد نمازش را تكرار كند (231).

قابل يادآورى است كه اين عباسى، هشام ابن ابراهيم عباسى است كه باحضرت رضا و حضرت جواد عليهما‌السلام سر ستيزه و عناد داشت و سعى مى كرد در فتواهاى خودش با اين دو امام معصوم مخالفت نمايد.

52 - على بن مهزيار نقل ميكند كه على بن اسباط نامه اى به امام جواد عليه‌السلام نوشت در مورد دخترانش و اينكه كسى مانند او را براى آن ها سراغ ندارد امام نهم به ايشان نوشتند كه:

«فهمت ما ذكرت من امر بنائك و انك لاتجد احدا مثلك فلا تنظر فى ذلك رحمك الله فان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ قال: اذا جاءكم من ترضون خلقه و دينه فزوجوه الا تفعلوه تكن فتنة فى الارض و فساد كبير» (232).

«دانستم كه در مورد دخترانت چه مى گويى و كسى مانند خود را براى آنها سراغ ندارى خدايت رحمت كند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در اين مورد فرمود: هرگاه كسى به خواستگارى دختران شما آمد كه از اخلاق و دينش راضى بوديد به او زن بدهيد كه اگر چنين نكنيد فتنه و فساد بزرگى روى زمين بوجود مى آيد.»

اينك بخاطر اهميت موضوع و باتوجه به اينكه جمعيت اين مملكت آقا امام زمان عجل الله فرجه الشريف يك جمعيت كاملا جوان است و دشمنان اسلام و قرآن و فرهنگ غنى اسلام و ايران عزيز از ديرباز جهت تباه كردن نسل جوان اين ملت فهيم برنامه ريزى كرده و مى كند و اين جنگ تمام عيار امروزه با در اختيار داشتن ماهواره هاى بسيار مدرن و بكارگيرى امواج صدا و سيما و تسخير رسانه هاى گروهى هر لحظه به رنگى جلوه كرده و ابعاد خطرناكى يافته است.

جهت رويارويى با اين خطر چند راه حل اساسى وجود دارد و از جمله بهترين آنها تسهيل امر ازدواج مى باشد كه جهت ياد آورى به خواننده محترم شيفته فرهنگ انسان ساز اسلام ناب گلچينى از احاديث معصومين صلوات الله عليهم اجمعين تقديم مى گردد.

اسلام ازدواج را سنت نبوى معرفى مى كند و رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايند: «مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي اَلْإِسْلاَمِ أَحَبُّ إِلَى اَللَّهِ تَعَالَى مِنَ اَلتَّزْوِيجِ؛ و در اسلام بنائى محبوبتر از ازدواج درنزد خداوند عزوجل نهاده نشد» (233).

و به همين دليل شفاعت و واسطه شدن در امر ازدواج از جمله كارهاى نيك مسلمين شمرده شده و امام صادق عليه‌السلام در اين باره مى فرمايند: «مَنْ زَوَّجَ أَعْزَباً كَانَ مِمَّنْ يَنْظُرُ اَللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ.»

«كسى كه زن دهد مجردى را از اين فرد از آن كسانى است كه خداوند در روز قيامت به او نظر رحمت مى اندازد» (234).

ازدواج از چنان منزلتى برخوردار شده كه عامل تكميل ايمان و زياد شدن ثواب اعمال عبادى محسوب شده است.

ليكن يك واقعيت تلخ را بايد بپذيريم و آن اينكه در حال حاضر ما و اكثريت افراد جامعه از فرهنگ و ارزش هاى اصيل اسلام ناب محدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فاصله گرفته ايم كه به عنوان مثال يك عنصر ازرشى اسلام را مورد بحث قرار مى دهيم:

برترين زنان امت اسلام كيست؟

رسول گرامى اسلام در اين باره مى فرمايند:

«أفضَلُ نِساءِ اُمَّتِی أصبَحُهُنَّ وَجها وأقَلُّهُنَّ مَهرا.»

«برترين زنان امت من كسى است كه چهره اش درخشان و مهريه اش كمتر باشد» (235).

و حال آنكه در جامعه ما با نهادهاى مختلف كه متأسفانه روز به روز هم سير صعودى دارد هزينه ازدواج و ميزان مهريه همگام با توقعات سيرى ناپذير رفته رفته سن ازدواج را بالا مى برد و از اين امر مقدس غولى در ذهن جوانان ترسيم مى نمايد و اگر به اين معضل دامهاى نهاده در برابر سرمايه هاى امت اسلام و نسل جوان كشور را اضافه نمائيم بطور قطع احتمال خطرپذيرى جوانان بالاتر خواهد رفت اميد است كه سخنوران و هنرمندان و اهل قلم هر فرديكه به نوعى از نفوذ كلام خدادادى برخوردار هست در تبيين معضل مذكور و تشريح عواقب خطرناك آن بكوشند و در احياى اين ارزش اسلام عزيز سهيم باشند انشاءالله.

اينك براى آنكه خواننده عزيز ميزان فاصله بوجود آمده بين ما و فرهنگ حاكم در عصر رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را به آسانى تصور نمايند نمونه اى از ازدواجهاى آسان صدر اسلام ذكر مى شود: روزى پيامبر آمدند ديدند جويبر - كه مسلمانى سياهپوست، فقير و از اصحاب صفه بود و با چند نفر از فقيران در ايوان مسجد زندگى مى كرد سر به زانوان گذاشته و اندوهگين است. فرمودند جويبر زن مى خواهى؟

عرض كرد يا رسول الله چه كسى به من زن مى دهد؟!

فرمودند: بلند شو برو در خانه زيادبن زبير و بگو پيامبر گفت كه فاطمه ات را به من بده.

زياد بن زبير چه كسى است؟

او اول متمول، اول با شخصيت و اول طائفه دار در مدينه است.

فاطمه زياد بن زبير كيست؟ دخترى با شخصيت و فهميده، علاوه بر اين بسيار قوى باوقار و زيباست.

جويبر با ترديد آمد و در زد. زياد آمد و جويبر عرض كرد كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرموده است دخترت فاطمه را براى من عقد كنى گفت خوب شما برو الان من خودم به نزد پيغمبر مى آيم. دختر خانم پشت در شنيد و گفت پدر موضوع چيست؟ گفت: جويبر، سياهى است كه به خواستگارى تو آمده و مى گويد پيغمبر چنين فرموده است.

دختر گفت: چه جواب داديد؟

زياد گفت: گفتم الان خود به نزد پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى آيم.

دختر گفت: اگر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرموده باشد، اين سخن شما جسارت به مقام مقدس ايشان است.

زياد گفت: چه كنم؟

گفت: برو او را برگردان تا بيايد و در خانه بنشيند، خودت خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ برو و ببين چه فرموده؟

زياد اينچنين كرد و از حضرت درباره مطلب سوال كرد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود: بله من گفته ام فاطمه ات را به عقد جويبر درآور.

زياد به نزد دختر آمد و گفت پيغمبر اينطور فرمود.

دختر عرض كرد هرچه پيغمبر مى گويد بايد عمل نمود. خانه اى برايش تهيه كردند و هماندم مراسم عروسى برگزار شد.

و دختر را به حجله بردند. جويبر وارد حجله شد و معلوم است شخصى كه چند ساعت قبل در صفه با پيراهنى زندگى مى كرده و آن هم پيراهنى كهنه كه حتى بعضى از آنان با يك لباس مندرس كه شايد جويبر هم از همين ها، بوده حالا وارد مى شود و مى بيند خانه، زنى بسيار با جمال و زندگى دارد از اول شب تا صبح نزديك دختر نرفت و مشغول عبادت شد.

شب هاى دوم و سوم نيز مشغول عبادت شد زنان خوشحال شدند و گفتند مثل اين كه جويبر لذت نمى خواهد پس قضيه تمام شد. لذا خدمت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ آمده و گفتند يا رسول الله! او نزديك اين دختر نمى رود معلوم است كه زن نمى خواهد. پيامبر او را طلب كرده و فرمودند: جويبر! مى گويند كه تو زن نمى خواهى؟ گفت چرا يا رسول الله فرموده اند: پس چرا اينچنين مى كنى؟

گفت يا رسول الله وقتى وارد اتاق شدم، نعمت هاى الهى را ديدم و بايد شكر اين نعمت ها را بجا آورم لذا تصميم گرفتم سه شب عبادت كنم ديگر شب سوم تمام شد، امشب شب عروسى خانم است (236).

اسلام آئين فطرت و تأمين كننده تمامى نيازهاى انسان است و از جمله براى ارضاء غرايز از راه حلال برنامه دارد و همين ازدواج يكى از آنهاست و ساير زينت ها را هم تجويز كرده است براى تأييد مدعا به آيات زير توجه فرمائيد.

(يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) (237).

«اى فرزندان آدم در هر مسجد زينتتان را بگيريد و بخوريد و بياشاميد و اسراف مكنيد همانا او اسراف كنندگان را دوست نمى دارد.»

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ).

«اى پيامبر بگو چه كسى حرام كرده زينتى را كه خداوند براى بندگانش خارج كرده و پاكيزه اى از روزى را.»

(قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ). (238)

«بگو اين نعمات در دنيا براى اهل ايمان است و نيكوتر از اينها در آخرت برايشان خواهد بود.»

چنين تفصيل ميدهم آيات را براى گروهى كه مى دانند البته بايد توجه داشت كه در قبال اين وسوسه هاى هميشگى نفسانى و شيطانى علاوه بر ازدواج بايستى عنصارى كارآمد چون عقل، علم، وجدان اخلاقى، تربيت، قانون، نظارت ملى و از همه مهمتر ايمان بكار گرفت كه هر دو قسم آن يعنى هم ايمان علمى و استدلالى وهم ايمان قلبى و عاطفى را بكار گرفت و حتما بايست متوجه بود كه تقيد و تعبد به ظواهر شرع انور، دورى از گناه و توبه سريع و صادقانه پس از سرزدن گناه از انسان، آراسته شدن به زيور شكيبايى و صبر، انجام مستحبات و از همه مهمتر و كاراتر توسل به اهل بيت عصمت و طهارت مى توان دربارورى و استحكام ايمان قلبى نقش بسيار مهمى را ايفا كرد.

در خاتمه توضيح مختصر اين كلام بلند امام نهم چون از شبيخون فرهنگى سخنى به ميان آمد بى مناسبت نيست كه اشاره اى بسيار گذرا به اين موضوع واهداف آن داشته باشيم.

قبل از پرداختن به اين قسمت بهتر است به تعبير دلرباى مقام معظم رهبرى حضرت آيت الله العظمى خامنه اى در اين مورد توجه نمائيم:

«براى يك ملت فاجعه فرهنگى از فاجعه اقتصادى بسيار سنگين تر و خسارت بارتر است، يورش فرهنگى از يورش فرهنگى بسيار بى رحمانه تر و صعب العلاجتر است (239)».

كارى كه از لحاظ فرهنگى دشمن مى كند نه تنها يك تهاجم فرهنگى، بلكه بايد گفت يك شبيخون فرهنگى، يك غارت فرهنگى و يك قتل عام فرهنگى است (240).

با اين تعبير روشن معلوم مى شود كه تهاجم فرهنگى در چهار نخ موى سر تعدادى بى بند و بار و يا لباس زننده تعدادى هرزه خلاصه نمى شود هرچند كه اينها هم ضد ارزش هستند. بلكه اهداف ديگرى را دنبال مى كنند.

اهداف شبيخون فرهنگى:

1 - جا انداختن برترى نژاد غربى

2 - حاكم كردن فرهنگ مصرف زدگى

3 - مخدوش كردن فرهنگ عفاف و ترويج فرهنگ ابتذال و بى قيدى.

4 - نااميد كردن ملتها از نهضتها و تحركات اجتماعى

5 - دين ستيزى و بويژه جنگ تمام عيار با اسلام عزيز كه با ارائه تزى نوين در حاكميت تمام اميدهاى مستكبرين را به نوميدى تبديل كرده است.

6 - دامن زدن به اختلافات قومى نژادى و مذهبى و...

حال براى مقابله با اين تهاجم گسترده بايستى ما خود را براى اقدامات ذيل مهيا كنيم.

راه هاى مقابله با شبيخون فرهنگى:

1 - با بيانى رسا و متقن از طريق رسانه هاى نوشتارى، گفتارى و تصويرى براى شناساندن علمى موضوعات اساسى توحيد و خداشناسى به زبان روز و فارغ از پيچيدگيهاى خاص علوم عقلى و به نحو همه فهم، نبوت و نياز عامه بشر به رسالت و قانون الهى تبيين جايگاه، ايمان در فعاليتهاى انسان و رهانيدن وى از هلاكت پوچى، بيان اهميت موضوع امامت و رهبرى و مرجعيت در رفع نيازهاى دينى

2 - ارزش هاى اخلاقى اسلام عزيز نظير حرمت جايگاه انسان در اسلام، چگونگى برخورد دين با عواطف فطرى انسانى، راه حلهاى دينى براى رفع معضلات اخلاقى جامعه بشرى را براى عموم افراد جامعه به تناسب منزلت علمى و اجتماعيشان بيان نمائيم.

3 - تلاش گسترده براى تقويت روحيه علمى همراه با يادآورى ديرينه فرهنگى و حفظ و نگهدارى ميراثهاى گرانبهاى فرهنگى به منظور تقويت روحيه خودباورى در ملتهاى مسلمان جهان.

4 - بيان جايگاه روشن حقوق بشر در اسلام وافشاى چهره كريه جنايتكاران مدعى حقوق بشر در مجامع بين المللى واهداف شوم آنان.

5 - انقلاب اخلاقى گسترده براى احياى ارزشهاى دينى و از بين بردن بدعتها.

6 - تقويت بنيه دفاعى و نظامى امت اسلام جهت علاى كلمة الله و دفاع ازحريم و منافع مسليمن.

7 - جهاد اقتصادى گسترده امت اسلام همراه با احياى وجدان كارى، نظام و انضباط اقتصادى و ترويج روحيه ارزشى قناعت در عموم مسلمين.

و...

اميد است كه اين مختصر براى ايجاد زمينه تنبه و عزم و جزم در نويسنده و خواننده عزيز مؤثر باشد ان شاءالله.

54 - «كُفْرُ النِّعْمَةِ داعِيَةٌ لِلْمَقْتِ وَ مَنْ جازاكَ بِالشُّكْرِ فَقَدْ أعْطاكَ اَكْثَرَ مِمّا اَخَذَ مِنْكَ؛

ناسپاسى نعمت موجب دشمنى خداست و كسى كه پاداش دهد ترا بواسطه تشكر كردن هر آينه زيادتر از آنچه از تو گرفته به تو داده است» (241).

55 - «عُنْوَانُ صَحِيفَةِ اَلسَّعِيدِ حُسْنُ اَلثَّنَاءِ عَلَيْهِ؛

سرآغاز نامه عمل فرد كامياب و سعادتمند مدح نيكو و نام نيك بر اوست.»

56 - «لوكانت السماوات والارض رتقا على عبد ثم التقى الله تعالى لجعل منها مخرجا؛ هرگاه آسمانها و زمين بر بنده اى بسته باشد سپس تقواى الهى را پيشه نمايد هرآينه خداوند از آن ها براى او راه بيرون آمدنى قرار مى دهد» (242).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چرا شكفته نباشيم خدا سبب ساز است |  | درى كه بنده ببند در دگر باز است |

57 - «الشَّريفُ كُلُّ الشَّريفِ مَن شَرَّفَهُ عِلمُهُ ، و السُّؤدُدُ حَقُّ السُّؤدُدِ لِمَنِ اتَّقى اللّهَ رَبَّهُ؛ شريف به تمام معنا كسى است كه علمش به او شرافت و برترى داده باشد وآقايى به تمام معنا از آن كسى است كه تقواى پروردگارش را پيشه خود كند» (243).

58 - «مَن شَهِدَ أمرا فَكَرِهَهُ كانَ كَمَن غابَ عَنهُ ومَن غابَ عَن أمرٍ فَرَضِيَهُ كانَ كَمَن شَهِدَهُ؛ آنكه در كارى حاضر باشد و ناراضى چون غايب است و آن كه غايب باشد و راضى چون حاضر است» (244).

## مدايح و مراثى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امام المهدى يا جوادالائمه |  | ولى خدا يا جواد الائمه |
| سپهر كرم، ابر رحمت يم جود |  | محيط سخا، يا جوادالائمه |
| چه گويم به وصفت كه فرموده آن را |  | به قرآن خدا، يا جوادالائمه |
| به كشتى ايمان در امواج طوفان |  | توئى ناخدا، يا جوادالائمه |
| چه در هفت گردون چه در هشت جنت |  | توئى مقتدا، يا جوادالائمه |
| سماواتيان راست مدح تو، بر لب |  | به صبح و مسا، يا جوادالائمه |
| بود نقش خاك ره كاظمينت |  | رخ اولياء، يا جواد الائمه |
| زشاهيست عارم كه در آستانت |  | گدايم گدا، يا جوادالائمه |
| بود بى ولاى تو طاعات عالم |  | سراسر هبا، يا جواد الائمه |
| اگر بود واقف زعلمى كه داده |  | تو را كبريا، يا جوادالائمه |
| نه بگشودى اندر برت پور اكثم |  | لب خويش را،يا جوادالائمه |
| گرم سر جدا گردد از تن، نگردد |  | دل از تو جدا، يا جوادالائمه |
| به غير از خدا هر كه گويد ثنايت |  | بود نارسا يا جوادالائمه |
| خدا داد پاسخ به هر بينوا كو |  | تو را زد صدا، يا جوادالائمه |
| به بازار محشر ولاى تو آدم |  | به روز جزا، يا جوادالائمه |
| ثناى تو گويم عصا از تو جويم |  | به هر دو سرا، يا جوادالائمه |
| رهايى به مهر تو خواهم كه گشتم |  | اسير هوا، يا جواد الائمه |
| خوش آن ملتجى راكه در آستانت |  | كند التجاء، يا جوادالائمه |
| جوادى، جوادى، گدايم گدايم |  | عطا كن، عطا يا جوادالائمه |
| بخوان جانب كاظمينم وز آنجا |  | ببر كربلا، يا جوادالائمه |
| بمانم، بميرم سپس زنده گردم |  | به مهر شما، يا جوادالائمه |
| به جان پيمبر به زهراى اطهر |  | به بابت رضا يا جوادالائمه |
| مرا تا ابد از صف دوستانت |  | مگردان جدا، يا جوادالائمه |
| تهى دستم و هستيم هست، تنها |  | گناه و رجا، يا جوادالائمه |
| قدم گشته خم، پافرو مانده در گل |  | ز بار خطا، يا جوادالائمه |

نخل ميثم مجموعه اشعار حاج غلامرضا سازگار ص 338، 337

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كوبم در سراى جوادالائمه را |  | تا بشنوم صداى جوادالائمه را |
| سربر نگيرم از دولتسراى او |  | بس ديده ام سخاى جوادالائمه را |
| دلداده ام به زاده آزاده رضا |  | دارم به سر هواى جوادالائمه را |
| تا زنده ام به دولت حب على و آل |  | دارم به لب ثناى جوادالائمه را |
| حاشا اگر به قيمت هستى دهم زكف |  | سرمايه ولاى جواد الائمه را |
| نشناخت آنكسى كه مقام ولايتش |  | نشناخته خداى جوادالائمه را |
| ماه رجب كه كرده مصفا جهان حسن |  | دارد بخود صفاى جوادالائمه را |
| گاه طلوع صبح دهم زين مه آفتاب |  | بوسيده خاك پاى جوادالائمه را |
| روزيكه نيست غير عمل دستگير خلق |  | دل بسته ام عطاى جوادالائمه را |
| دارم (اميد) اينكه ز اخلاص بندگى |  | حاصل كنم رضاى جوادالائمه را |

محمد موحديان ص 167، 166 گلهاى شادى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم غرق ضيا شد |  | روشن چشم رضا شد |
| شد متولد جوادالائمه |  | فروزنده ماه بنى فاطمه |
| گاه سرور اهل ولا شد |  | فرخنده عيد ابن الرضا شد |
| تابيده مهر عصمت |  | از سپهر ولايت |
| آمد نهمين حجت كردگار |  | نور خدا شد در جهان آشكار |
| گاه سرور اهل ولا شد |  | فرخنده عيد ابن الرضا شد |
| مدينه غرق نور است |  | سرتابپا سرور است |
| گاه سرور اهل ولا شد |  | فرخنده عيد ابن الرضا شد |

محمد موحديان ص 179 گلهاى شادى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى دل گرت مطالب و خواهى اگر مراد |  | روكن بسوى درگه سلطان دين جواد |
| آئينه جمال و كمالات احمدى |  | سلطان عيسوى نفس و موسوى نژاد |
| مهر سپهر مجد و كرامت، محيط جود |  | قطب وجود و حجت معبود بر عباد |
| برسر گرفت تاج كرامت، امين وحى |  | بر آستانه اش چو سربندگى نهاد |
| در بارگاه حضرت او خازن بهشت |  | از باغ خلد و روضه رضوان درى گشاد |
| خرم كسى كه رفت در آن باغ مينويى |  | شادان هر آن كسى كه بر اين درگه ايستاد |
| نور مجرد است و تجلى نور حق |  | در كسوت عناصر و در صورت مواد |
| مارا زتيه وادى حيرت نجات بخش |  | اى صاحب كرامت واى مظهر رشاد |
| افتادگان ورطه غم را بگير دست |  | يا صاحب الولاية، يا شابع العباد |
| از دود آه من شود آيينه سپهر |  | تاريك چون زغربتش آيد مرا بياد |
| اى كاش كاندمى كه همى سوخت از عطش |  | خشكيده آب دجله چو آتش وزيد باد |
| شد پاره پاره اش دل و ناليد از ستم |  | لعنت بر آن، كه زهر خورانيدش از عناد |
| آخر عزيز فاطمه از كيد ام فضل |  | جانش زتن برآمد و صد آهش از نهاد |
| زانرواست كلك آيتى اى خواجه روح بخش |  | كاب حيات خضر نهان است در سواد |

ديوان آيت الله آقاى حاج شيخ محمد حسين آيتى بيرجندى ص 34، 33

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين جواد است آنكه محبوب خداست |  | لطف عامش دستگير ماسوى است |
| اين تقى مهر سپهر ارتضاست |  | نور چشم فاطمه ابن الرضا است |
| اى بسا شبها كه ذكر خواب او |  | گفت با ياد مصيبت هاى او |
| «كان دو را از خاك بيرون مى كشم |  | هر دو را در آتش و خون مى كشم» |
| «آن دو را با شعله همبستر كنم |  | هر دو را سوزانده خاكستر كنم» |
| «سر به دريا ميدهم آن خاك را |  | تا كنم شاد اين دل غمناك را» |
| آخر اينها مادرم را خسته اند |  | در سقيفه تا به هم پيوسته اند |
| حق آن مولى ز اينان غصب شد |  | سامرى برجاى هارون نصب شد |
| مادرم زين هر دو ناخشنود بود |  | ترك هستى گفت اما زود بود |

شفق مشهدى - سفينه عشق ص 201 و 200

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يگانه گوهر درياى دانش و حكمت |  | بحار جود عطايا و كعبه آمال |
| بخلق و خوى محمد به علم و فضل على |  | حسن به حلم وحسينى وراست خوى وخصال |
| جواد در كف او سيم و زر و بسى بى قدر |  | جلال را بمثل مظهرى زرب تعال |
| امام مفترض الطاعة جانشين رضا |  | خداى را بپرستش يكى گزيده مثال |
| همين بس است فضيلت كه در حداثت سن |  | شكست خصم بدانديش راز حسن مقال |
| مگر نبود كه يحيى بن اكثم از ره علم |  | گشود در بر او بابها زروى سؤال |
| تمام حل قضايا نمود بى توفير |  | از او نماند دگر بهر خصم راه مجال |
| چنان به حل كلام او زمدعى پراخت |  | كه عجز خصم مدلل شدش ز استدلال |
| نه اوست وارث عمل محمد محمود؟! |  | نه اوست هادى دين و مسلم از افضال؟! |
| هرآنكه پيرو او شد گرفت را نجات |  | رسيد تابع او بر سعادت و اقبال |
| جواد را زخدا جاه و مرتبت باقى |  | به قبه اش نگر و آن همه جلال و جمال |
| سحاب فيض زيارت تو را چه گشت نصيب |  | سپاس و شكر كن از فضل حق در آن احوال |

مرحوم ابوالقاسم سحاب در سرور الفؤاد ص 114

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خورده ام از چشمه حيوان او |  | زنده ام از باده ناب تقى |
| انبيا مشتاق آن حسن و جمال |  | اوليا مفتون از اصحاب تقى |
| سر مكنون ولايت ظاهر است |  | از دل مرآت احباب تقى |
| حجت الله آيت كبراى حق |  | آمده پيدا از عثاب تقى |
| كشتى عشاق در درياى عشق |  | بس فرو رفته به گرداب تقى |

كوثرنامه ابوالقاسم راز شيرازى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرو سهى شد خجل از قد و بالاى خويش |  | سايه «ابن الرضا» چون به زمين اوفتاد |
| زمزمه جويبار، چون غزل عشق اوست |  | ميرود از آن سرود، خاطره غم زياد |
| بوى بهشت آمد و نغمه شادى به باغ |  | آن گل بى خار چون، پاى به گيتى نهاد |
| شوخى نرگس ببين خم شده، روى زمين |  | تا كه مگر پانهد بر سرو رويش «جواد» |
| مادر او «خيزران» از پدرى چون رضا |  | عاشر ماه رجب، اين پسر پاك زاد |
| معدن احسان وجود آيت حسن و جمال |  | چشمه مهر و صفا، خيمه دين را عماد |
| ياور دين خدا، سرور خوبان «تقى» |  | دوست هر متقى دشمن كفر و عناد |
| مجمر پرآتش و، عود و سپند آوريد |  | ذكر مكرر كنيد: «چهار قل و و ان يكاد» |
| از اثر معجزش، خاك طلا مى شود |  | نقره كند برگ را، آن شه نيكونهاد |
| كس نتواند دهد، شرح كمالات او |  | گرهمه دريا شود، بهر نوشتن مداد |
| مقدم شهزاده را خدمت سلطان طوس |  | عرض نمايد (حسان) تهنيت و شاد باد |

ديوان حاج حبيب چاپچيان (حسان) اى اشكها بر يزيد ص 354، 353.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| داد عاقبت عداوت بى حد تو را فريب |  | كشتى مرا بحيله و تزوير اى رقيب |
| نبود جفا وجور زبيگانگان عجب |  | اى آشنا جفاى تو باشد بسى عجيب |
| من بى گنه شهيد ز زهر جفا شدم |  | اى واى بر تو نزد پيغمبر صف حسيب |
| اندر وطن صبا به عزيزان من بگو |  | مسموم كنج حجره فتادم من غريب |
| اى يار بى وفا جگرم سوخت از عطش |  | ناكشته كس بدهر بدين ماجرا حبيب |
| بر من چنانكه رحم نكردى تو را به دهر |  | درديكه بى علاج بود حق كند نصيب |

ديوان تابع ص 30

## مرثيه امام جواد عليه‌السلام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دردا كه گشت با من، بيگانه يار جانى |  | با دست خود مرا كشت، لب تشنه در جوانى |
| من از نفس فتادم، برخاك رخ نهادم |  | او مى زند به مرگم، لبخند شادمانى |
| اى بلبلان بناليد اى لاله ها بريزيد |  | شد باغبان دلرا گلزار جان خزانى |
| غم بدل نهفتم، دردم بكس نگفتم |  | بردم به گور با خودصد غصه نهانى |
| لب تشنه ام ثوابى، اى ام فضل آبى |  | بالله اين نباشد، پاداش مهربانى |
| بر ديده ام ستاره، در سينه ام شراره |  | با قلب پاره پاره، رفتم زدار فانى |
| عمر چو عمر يك آه، كوتاه بود كوتاه |  | شد اول حياتم پايان زندگانى |
| دردا كه رفتم از حال از بس زدم پروبال |  | در لانه اوفتادم از فرط ناتوانى |
| گوئيد تشنه جان داد خاموش شد زفرياد |  | از اين غريب تنها، پرسند اگر نشانى |
| جانم به لب رسيده «ميثم» بگو كه ديده؟ |  | مرغى به لانه اين سان افتد زنعمه خوانى؟ |

نخل ميثم مجموعه اشعار حاج غلامرضا سازگار ص 342

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميان حجره چنان ناله از جفا مى زد |  | كه سوز ناله اش آتش به ماسوى مى زد |
| شرار زهر زيك سوى و سوز غم يك سو |  | به جان و پيكرش آتش جداجدا مى زد |
| نداشت شكوه زبيگانگان به لب دم مرگ |  | وليك داد زبيداد آشنا مى زد |
| برون حجره همه پايكوب و دست افشان |  | درون حجره يكى بود دست و پا مى زد |
| ستاده بود و جوادالائمه جان مى داد |  | از او بپرس كه زخم زبان چرا مى زد |

حاج على انسانى - سفينه عشق ص 198

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و مولد المولى امام التاسع |  | السيد الحبر التقى الشافع |

وزاد روز مولا امام نهم آقا، بزرگ، پرهيزكار و شفاعت كننده است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الهاشمى الفاطمى المرتضى |  | محمد و ابن على الرضا |

او كه از بنى هاشم و فرزندان فاطمه و پسنديده است نامش محمد و فرزند امام رضا عليه‌السلام است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قدكان فى العاشر من شهر رجب |  | وقيل فى شهر صيامه وجب |

در دهم ماه رجب بود و گفته شده در ماه رمضان كه روزه اش واجب است بود

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فى نصفه قيل و فى الثانى عشر |  | منه و فى المقام اقوال اخر |

در نيمه رمضان و در روز 12 رمضان و در اينجا اقوال ديگرى هم است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فى ليلة الجمعه او فى الجمعه |  | والمكرمات حازها مجتمعه |

در شب جمعه يا جمعه و در حاليكه زنان بزرگوارى اطرافش جمع بودند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لماءة و الخمس و التسعينا |  | من هجرة بعدة السنينا |

يكصد و نود و پنج سال بعد از هجرت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فى عمره نصف لخمسين اشتهر |  | بضم شهرين و ايام اخر |

مشهور درباره عمر ايشان 25 سال و دو ماه و چند روز است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| القابه خمس تقى منتجب |  | منها جواد قانع ولاعجب |

لقب هاى وى پنج تاست تقى منتجب از آنهاست جواد قانع و جاى شگفتى نيست

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والمرتضى متمم الالقاب |  | يدعى اباالفضل بلا ارتياب |

و مرتضى كامل كننده القاب اوست بدون شك ابالفضل خوانده مى شود

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و هو ابوجعفر الجواد |  | محمد يرجى به الرشاد |

واو ابو جعفر بخشنده است محمدى كه از او راهنمايى اميد مى رود

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كان له ابنان مع ابنتين |  | على اختلاف حاصل فى البين |

او داراى دو پسر و دو دختراست با اختلافى كه در بين حاصل است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فابناه واحد وصيه على |  | ثانيهما موسى بجدة شمى |

از دو پسر او يكى وصى او على است و دومين آندو موسى است كه همنام پدربزرگش است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و هوالذى يعرف بالمبرقع |  | ذوالحسب العالى المنيع الارفع |

و موسى كسى است كه به مبرقع معروف است داراى شخصيت والا، غير قابل دسترسى و بسيار ارجمند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اختاهما فاطمه امامه |  | اشرقنا من فلك الامامة |

دو خواهر آندو فاطمه و امامه هستند كه از آسمان امامت طلوع كردند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قيل له خديجة حكيمه |  | وام كلثوم هى الكريم |

گفته شده از آن دوست خديجه حكيمه و ام كلثوم كه همه اينها بزرگوارند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كانت لديه حرة منفرده |  | و آمة زكيه ممجدة |

حضرت جواد داراى همسر حرة يگانه اى بود و نيز با كنيزى پاكيزه و بسيار بزرگوار ازدواج كرد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اوليهما سميت ام الفضل |  | سمته من حقد و خبث الصل |

نخستين از آندو ام الفضل خوانده مى شد كه از روى كينه و خباثت نژادش امام را مسموم كرد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والده من سمى مأمونا |  | اصبح من قتل الرضا مغبونا |

پدرش كسى بود كه مأمون خوانده مى شد كه از به شهادت رساندن حضرت رضا زيانكار گرديد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هوالذى من الاعادى قد ظلم |  | وصار مقتولا بكيد معصتم |

امام جواد شخصيتى است كه مظلوم است گرديد و با حيله نام معصم به شهادت رسيد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غرة ذيقعدة او فى الاخر |  | راجع الى آبائه الافاخر |

اول ذيقعده باآخر آن به سوى پدران بزرگوار خويش رهسپار گرديد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقيل فى ذى حجة قد ارتحل |  | على اختلاف هو فى الوقت حصل (245) |

و گفته شده، در ذى حجه رحلت كرده بنابر اختلافيكه در وقت حاصل است

## پي نوشت ها

1- فرازهايى از زيارت امام محمد تقى - مفاتيح الجنان ص 880.

2- شجاع الدين ابراهيمى.

3- مؤ يد در ص 205، مدايح و مراثى.

4- اثبات الوصيه، مسعودى ص 210 - عيون المعجزات - اصول كافى ج 1 ص 320 - ارشاد ص ‍ 318.

5- اثبات الوصيه، ص 210.

6- مناقب ابن شهرآشوب - ج 4، ص 377.

7- اثبات الوصية ص 210.

8- بحارالانوار ج 50، ص 15.

9- كافى، ج 1، ص 492.

10- روضة الواعظين مجلس 26، مناقب ج 4، ص 379.

11- مناقب ج 4، ص 379 - تهذيب الاحكام شيخ طوسى - ج 6، ص 90 باب 37.

12- زندگانى حضرت امام جواد و جلوه هاى ولايت - مدرسى چهاردهى ص 23 و 22.

13- تحفة الازهار فى نسب انبياء الائمه الاطهار- دلائل الامامه ص 209.

14- ارشاد مفيد ص 316.

15- دلائل الامامه ص 209.

16- ثلاثة ائمه، ص 56، نورالابصار، ص 282.

17- جنات الخلود، چاپ تهران.

18- اصول كافى، ج 1 ص 323، حديث 14.

19- انوارالبهيه ص 124.

20- اثبات الوصيه ص 210.

21- اصول كافى ج 1، ص 321، حديث 9 انوار البهيه ص 125، اثبات الوصيه 211.

22- ارشاد ص 318.

23- ارشاد ص 318.

24- كافى ج 1، ص 321، ارشاد ص 298، بحارالانوار، ج 50 ص 35.

25- كافى، ج 2، ص 322، ارشاد ص 299.

26- كشف الغمه، ج 3 ص 153، بحارالانوار ج 50، ص 64 - 63.

27- رسائل الشيعه ج 10 كتاب الحج ابواب المزار و مايناسبه باب 85، حديث صحيح 1 ص 442.

28- وسائل الشيعه ج 10 كت الحج ابواب المزار و ما يناسبه باب 85 حديث 3.

29- دلايل طبرى - منتهى الامال ج 2، ص 374، زندگانى حضرت امام عليه‌السلام را جلوه هايى از ولايت ص 12 - بحارالانوار ج 50، ص 59.

30- بحارالانوار ج 51، ص 156.

31- بحارالانوار، ج 51، ص 157.

32- بحارالانوار ج 51، ص 158 - 157.

33- اعيان الشيعه، ج 4، جزو 3 ص 219، زندگانى امام محمدالتقى الجواد ص 31.

34- خطبه 200، نهج البلاغه.

35- خطبه 59 نهج البلاغه.

36- اعيان الشيعه، ج 7، ص 142.

37- اعيان الشيعه ج 10، ص 195 و 194، زندگانى حضرت امام جواد عليه‌السلام و جلوه هايى از ولايت - مدرسى چهاردهى ص 37 و 36.

38- اعيان الشيعه ج 6، ص 217.

39- اعيان الشيعه، ج 6، ص 217.

40- اعيان الشيعه ج 6، ص 313.

41- الارشاد ص 326، اصول كافى ج 1، ص 495، كتاب الحجه حديث 5.

42- زندگانى حضرت امام جواد عليه‌السلام و جلوه هايى از ولايت ص 26.

43- خرايج قطب راوندى ص 237، بحارالانوار ج 50 ص 44.

44- خرايج قطب راوندى ص 208، بحارالانوار ج 50 ص 48.

45- عيون المعجزات شيخ حسين بن عبدالوهاب ص 121 - 120 با تلخيص دلائل الامامه، ص ‍ 205.

46- بحارالانوار، ج 50،ص 89 - 87.

47- دلائل الامامه ص 213.

48- دلائل الامامه ص 211.

49- بحارالانوار ج 50، ص 42.

50- بحار الانوار ج 50 ص 55، اصول كافى ج 1 ص 353 - تهذيب ج 6، ص 86 و 303 باب 101 - من لايحضرالفقيه ج 2، ص 583 - وسائل الشيعه ج 10، 442، كامل الزيارات ص 306 باب 101، تخف العقول ص 457، 56.

51- بحارالانوار ج 50، ص 47.

52- ارشاد مفيد ص 323 - مناقب ابن شهرآشوب ج 4، ص 390، - احقان الحق ج 12 ص 425 و 424.

53- عيون اخبارالرضا ج 2، ص 674 - 673.

54- عيون الاخبارالرضا ج 2، ص 679- 678.

55- اصول كافى، ج 1 ص 495، 494.

56- سوره بقره آيه 255.

57- سوره آل عمران آيه 18.

58- عيون المعجزات ص 129 - 124، بحارالانوار ج 50، ص 71 - 69.

59- مصباح المجتهد به نقل از ج 11، ستارگان درخشان ص 93.

60- مفاتيح الجنان، ص 809 و 808.

61- دلائل الامامه، ص 215 و 214 - مناقب ج 4 ص 393. ارشاد ص 304 احقاق الحق ج 12، ص ‍ 428، 427.

62- نقل به مضمون.

63- اختصاص - مفيد ص 266، 265.

64- منتتهى الآمال ج 3، ص 384.

65- وفات الامام محمد الجواد علامه بحرانى ص 11 و 10.

66- منتهى الآمال ج 2، ص 383.

67- موضوع اعتراض بنى عباس در عيون المعجزات ص 124 - 121 - الارشاد ص 322 - احتجاج طبرسى ص 245 - بحارالانوار ج 50 ص 78 - 74 - تفسير قمى ص 169 - خاندان وحى ص 625 - 647 - ستارگان درخشان ص 82 - 75 - دلائل الامامه - طبرى ص 207 - 206 - تذكرة الخواص ص ‍ 372 - 368 - احقاق الحق ج 12 ص 4 - 422.

68- سوره مائده آيه 5.

69- سوره مائده آيه 5.

70- سوره جن آيه 18.

71- بحارالانوار ج 50، ص 7 - 6 - 5.

72- سوره ق آيه 16.

73- احتجاج طبرسى.

74- سوره احزاب آيه 7.

75- از كتاب جنات الخلود ص 34.

76- اصول كافى ج 1 كتاب الحجة، ص 322 حديث 12.

77- بحارالانوار ج 50، ص 87 - 86، و كافى ج 5 ص 111.

78- بحارالانوار، ج 50، ص 55.

79- عيون اخبار الرضا ج 2 ص 8 (بحارالانوار ج 50 ص 102.

80- مدايح و مراثى - مؤ يد ص 200.

81- معجم رجال حضرت آيت الله العظمى خوئى، ج 12، ص 250 - 192.

82- الاختصاص - مفيد ص 82 و 83.

83- الاختصاص - مفيد ص 83.

84- معجم رجال - حضرت آيت الله العظمى خوئى ج 15.

85- رجال كشى ص 558.

86- معجم رجال حضرت آيت الله العظمى خوئى ج 2، ص 234.

87- معجم رجال حضرت ايت الله العظمى خوئى ص 271 - رجال كشى ص 502 و ص 595 و منتهى الامال حالات امام رضا عليه‌السلام.

88- رجال نجاشى ص 255.

89- معجم رجال الحديث ج 13 ص 302 - 289.

90- معجم رجال حضرت ايت الله العظمى خوئى ج 4، ص 219 - 217.

91- رجال شيخ طوسى 347 - 372 معجم رجال الحديث 905 مجمع الرجال 1452.

92- الجامع لرواة و اصحاب الامام الرضا عليه‌السلام ص 196 - 195علل الشرايع ج 2 ص 495 باب 221 حديث سوم - معجم رجال حديث 365.

93- رجال برقى: 55 و 56 رجال نجاشى: 177 - رجال شيخ طوسى 382 و 403 معجم رجال الحديث 11:277 الجامع لرواة و اصحاب الامام الرضا عليه‌السلام ص 432.

94- رجال نجاشى: 150 - رجال برقى: 54 و 55 معجم رجال الحديث 10:221 الجامع لرواة و اصحاب الامام الرضا عليه‌السلام ص 395.

95- رجال نجاشى: 127 - رجال شيخ طوسى 378، رجال ابن داود: 101 معجم رجال الحديث 608.

96- كامل الزيارات: 324 الحديث الاول - عيون الاخبار 2672 الحديث الاول الجامع لرواة و اصحاب الامام الرضا ص 318.

97- رجال نجاشى: - اختيار معرفة الرجال 551 در رقم 1041 - تنقيح المقال: 1:282 - رجال شيخ طوسى: 371 - معجم رجال الحديث 4:342 الجامع لرواة اصحاب الامام ص 183.

98- رجال شيخ طوسى: 374 - فهرست بن نديم: 57، معالم العملما: 39 - تنقيح المقال 1:328 معجم رجال 242 - الجامع لرواة اصحاب الامام الرضا ص 229 و 230.

99- زندگى دوازده امام - هاشم معروف الحسينى ج 2 ص 399.

100- حيلة الحيوان الدميرى، ج 1 ص 72 - الحياة لسياسية الامام الرضا - جعفر مرتضى العاملى ص ‍ 148.

101- مناقب - اين شهرآشوب ج 2 ص 276 - و سفينة البحار ذيل ماده غيب.

102- فهرست ابن النديم ص 174.

103- مروج الذهب ج 3 ص 352 و 353.

104- علل الشرايع ج 1، ص 266.

105- زندگى دوازده امام - هاشم معروف الحسينى 348 و 347.

106- زندگى دوازده امام - هاشم معروف الحسينى ص 395.

107- عيون اخبار الرضا، ج 2 ص 141.

108- علل الشرايع ج 1 ص 266.

109- علل الشرايع ج 1، ص 226.

110- علل الشرايع ج 1 ص 224.

111- زندگى دوازده امام، ج 2 ص 409، الصلة بين التصوف و التشيع ص 219.

112- تاريخ يعقوبى ج دوم ص 454.

113- البداية والنهاية ج 10، ص 269 - تاريخ طبرى ط التقامت ج 7 ص 149 - مروج الذهب ج 3 ص ‍ 441 - عيون اخبار الرضا ج 2 ص 147، بحارالانوار ج 49، ص 132 - تذكرة الخواص ص 353.

114- اعيان الشيعه ج 2 ص 33.

115- اعيان الشيعه ج 2 ص 33.

116- سوره مريم آيه 13.

117- سوره مريم آيه 30.

118- دلائل الامامة ص 212 - بحارالانوار ج 50 ص 59.

119- اصول كافى ج 1 كتاب الحجة ص 496 حديث 7.

120- كامل ابن اثير ج 5، ص 238.

121- عيون المعجزات شيخ حسين بن عبدالوهاب ص 129.

122- انوارالبهيه محدث قمى ص 298 و 297.

123- كامل ابن اثير ج 5 ص 238.

124- سوگنامه آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ص 132.دائرة المعارف اسلامى شيعه ج 2 ص ‍ 912 دلائل الامامه ص 209.

125- اعيان الشيعه، ج 2 ص 36.

126- كتاب ائمه الهدى - سيد محمد عبدالغفار الهاشمى الافغانى ص 135.

127- احقاق الحق، ج 12 ص 429 - نورالابصار ط. العثمانيه بمصر ص 220.

128- احقاق الحق ج 12، ص 437.

129- احقاق الحق ج 12 ص 438، الفصول المهمة ص 256.

130- احقاق الحق ج 12 ص 439، - نورالبصار ص 220.

131- الفصول المهمة ص 255.

132- بحارالانوار 78 تص 358- تحف العقول ص 537.

133- بحارالانوار ج 1 ص 94.

134- ملحقات احقاق ج 12 ص 438.

135- سوره زمر آيه 53.

136- سوره حجر ايه 56.

137- سوره يوسف آيه 87.

138- معراج السعادة ص 138 - 137.

139- ملحقات احقاق ج 12، ص 438.

140- احقاق الحق، ج 12 ص 439.

141- غررالحكم.

142- بحارالانوار ج 77 ص 166.

143- اصول كافى ج 1، ص 46 باب حق العالم.

144- بحارالانوار ج 2 ص 34.

145- بحارالانوار ج 2 ص 37.

146- بحارالانوار ج 1 ص 225.

147- غرر الحكم.

148- اخلاق اسلامى محمد على سادات و بحارالانوار ج 2 ص 52.

149- بحارالانوار ج 2 ص 38.

150- بحارالانوار، ج 78 ص 189.

151- نهج البلاغه - شرقى ص 370 و ص 75.

152- بحارالانوار ج 40 ص 325.

153- نهج البلاغه - شرقى ص 351.

154- بحارالانوار ج 73 ص 55.

155- نهج البلاغه شرقى ص 338.

156- بحارالانوار ج 2 ص 84.

157- نهج البلاغه - شرقى ص 377.

158- نهج البلاغه - شرقى ص 382.

159- نهج البلاغه - شرقى ص 203.

160- احقاق الحق ج 12 ص 439.

161- احقاق الحق، ج 12 439.

162- ثلاثه ائمه - احمد مغنيه ص 74.

163- ثلاثه ائمه - احمد مغنيه ص 74.

164- احقاق الحق ج 12 ص 435.

165- احقاق الحق ج 12 ص 433.

166- ثلاثة ائمه - احمد مغنيه ص 75.

167- ثلاثة ائمه - احمد مغنيه ص 75.

168- انوارالبهيه ص 133.

169- نورالابصار - شيخ شبلنجى معروف به مؤمن ص 288.

170- نورالابصار - شيخ شبلنجى معروف به مؤمن ص 288.

171- احقاق الحق ج 12 ص 431، 430.

172- الفصول المهمه ص 256.

173- بحارالانوار ج 1 ص 67.

174- بحارالانوار ج 75 ص 365، 364.

175- نورالابصار ص 220 - الفصول المهمة ص 255.

176- الفصول المهمه ص 256 نورالابصار ص 256.

177- الفصول المهمه ص 257.

178- نور الابصار ص 221 و الفصول المهمه ص 257.

179- الفصول المهمه ص 256 و نورالابصار ص 221.

180- ثلاثة ائمه - احمد مغنيه ص 75.

181- ثلاثة ائمة - احمد مغنيه ص 72.

182- ثلاثة ائمة - احمد مغنيه ص 72.

183- خصال شيخ صدوق ص 148 حديث 180.

184- نورالابصار ص 288.

185- الفصول المهمه ص 257 و نورالابصار ص 221.

186- الفصول المهمه ص 254.

187- تحف العقول ص 535.

188- تحف العقول، ص 535.

189- تحف العقول، ص 535.

190- تحف العقول ص 536.

191- كشف الغمه ج 3، ص 192.

192- كشف الغمه ج 3 ص 193.

193- خطبه الصلوة نهج البلاغه شرعى ص 128.

194- نهج البلاغه شرقى ص 253.

195- نهج البلاغه شرقى ص 383.

196- سوه كهف آيه 7.

197- سوره صافات آيه 6.

198- سوره يونس آيه 24.

199- سوره حجرات آيه 7.

200- بحارالانوار ج 39 ص 298 و 297.

201- وسائل الشيعه ج 11 ص 198.

202- وافى ج 2 ص 66.

203- وافى ج 2 ص 65.

204- بحارالانوار ج 81 ص 194.

205- وسائل الشيعه ج 11، ص 217.

206- وسائل الشيعه ج 11 ص 216.

207- وسائل الشيعه ج 11 ص 216.

208- وسائل الشيعه ج 11 ص 219.

209- وسائل الشيعه ج 11 ص 233.

210- وسايل الشيعه ج 11 ص 219.

211- وسايل الشيعه ج 11 ص 161.

212- وسائل الشيعه ج 11 ص 212 و 212.

213- وسائل الشيعه ج 11 ص 221.

214- سوره حشر آيه 9.

215- تفسير نورالثقلين ج 5 ص 286.

216- غررالحكم.

217- غررالحكم.

218- غررالحكم.

219- وسائل الشيعه ج 21 ص 179، 175، 172.

220- اصول كافى ج 3 ص 209.

221- اصول كافى ج 3 ص 207.

222- نهج البلاغه شرقى ص 371.

223- نهج البلاغه شرقى ص 488.

224- سوره بقره آيه 264.

225- عهدنامه مالك اشتر ص 265 نهج البلاغه شرقى.

226- سوره نساءآيه 103.

227- كشف الغمه ج 3 ص 194.

228- امالى مفيد ص 329 حديث آخر مجلس 38.

229- سوره بقره آيه 185.

230- فروع كافى ج 3 ص 282 - زندگى دوازده امام ص 456 - 455 از جلد.

231- فروع كافى ج 3 ص 313.

232- وسائل الشيعه ج 7 ص 51.

233- وسائل الشيعه ج 7 ص 3.

234- وسائل الشيعه ج 7 ص 26.

235- وسائل الشيعه ج 7 ص 79.

236- عامل كنترل غرائز در زندگى انسان - آيت الله حسين مظاهرى ص 210 - 208.

237- سوره اعراف آيه 31.

238- سوره اعراف آيه 32.

239- تيرماه 1366.

240- تيرماه 1371 كتاب ستيز با تهاجم فرهنگى ص 7.

241- الفصول المهمه ص 257 - احقاق الحق ج 12 ص 437.

242- نورالابصار ص 221 - احقاق الحق ج 12 ص 435.

243- احقاق الحق ج 12 ص 430.

244- تحف العقول ص 536.

245- از اشعار آيت الله ميرزا محمد نائينى - ص 47 - 46، تذكرة الهداة - الفية المآتم - صحيفه المحامد.

فهرست مطالب

[فرازهايى از زيارت حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام 3](#_Toc14518942)

[مقدمه 4](#_Toc14518943)

[مشخصات فردى 7](#_Toc14518944)

[مشخصات شناسنامه اى 11](#_Toc14518945)

[نقش خاتم 12](#_Toc14518946)

[سيماى امام جوادعليه‌السلام 13](#_Toc14518947)

[منزلت مادر امام نهم از ديدگاه سه معصوم عليهم‌السلام 14](#_Toc14518948)

[نص بر امامت 15](#_Toc14518949)

[امام جواد عليه‌السلام در آخرين حج پدر 16](#_Toc14518950)

[فضيلت زيارت ثامن الحجج از ديدگاه امام جواد عليه‌السلام 17](#_Toc14518951)

[عشق امام جوادعليه‌السلام به زهرا سلام الله عليها 18](#_Toc14518952)

[امام جواد عليه‌السلام و حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه 19](#_Toc14518953)

[لباس و آراستگى حضرت جواد عليه‌السلام 22](#_Toc14518954)

[جواب به يك شبهه 22](#_Toc14518955)

[فرزندان حضرت جواد عليه‌السلام 24](#_Toc14518956)

[چهارده علم غيب 28](#_Toc14518957)

[چهارده معجزه ابى جعفر الثانى عليه‌السلام 33](#_Toc14518958)

[1 - شهادت عصا بر امامت 33](#_Toc14518959)

[2 - نجات همسايه 34](#_Toc14518960)

[3 - كرامت و درخت سدر 35](#_Toc14518961)

[4 - وقوع زلزله با دعاى امام جواد عليه‌السلام 36](#_Toc14518962)

[5 - آزاد شدن اباصلت از زندان 38](#_Toc14518963)

[سرانجام گستاخى 40](#_Toc14518964)

[7 - ايمن از شر مأمون 41](#_Toc14518965)

[8 - طى الارض و آزادى زندانى 46](#_Toc14518966)

[9- صله شاعر ولائى 48](#_Toc14518967)

[10 - شفاى چشم 50](#_Toc14518968)

[11 - نقره از برگ زيتون 51](#_Toc14518969)

[12 - طلا شدن خاك 52](#_Toc14518970)

[13 - جاى انگشت بر سنگ 53](#_Toc14518971)

[14 - نرم شدن آهن 54](#_Toc14518972)

[جواداالائمه و جهاد فرهنگى 55](#_Toc14518973)

[روسياهى يحيى بن اكثم و عباسيان در مجلس عقد 55](#_Toc14518974)

[بیان حد سارق و سرانجام حسد 60](#_Toc14518975)

[نقش امام در خنثى ساختن روايات ساختگى 63](#_Toc14518976)

[هدف از جعل اين احاديث ساختگى 64](#_Toc14518977)

[ترويج فرهنگ دعا 67](#_Toc14518978)

[نمونه اى از غناى فرهنگى شيعه در عصر امام جواد عليه‌السلام 68](#_Toc14518979)

[شفاعت امام جواد عليه‌السلام به شيعه نيازمند 69](#_Toc14518980)

[مدارا كردن با پدر 70](#_Toc14518981)

[از پدر دارد نشان 71](#_Toc14518982)

[چهارده صحابى 72](#_Toc14518983)

[1 - على بن مهزيار: 73](#_Toc14518984)

[2 - ثقة الاسلام محمد بن ابى عمير 75](#_Toc14518985)

[3 - احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى 78](#_Toc14518986)

[4- زكريا بن آدم 79](#_Toc14518987)

[5 - محمد بن اسماعيل بزيع 80](#_Toc14518988)

[6 - فضل بن شاذان بن خليل ازدى 82](#_Toc14518989)

[7 - حبيب بن اوس طائى، ابوتمام 83](#_Toc14518990)

[8 - حسن بن محبوب 84](#_Toc14518991)

[10 - على بن اسباط بن سالم 85](#_Toc14518992)

[11 - عبدالله بن الصلت 86](#_Toc14518993)

[12 - سعد بن سعد القمى: 87](#_Toc14518994)

[13- حسن بن سعيد اهوازى 88](#_Toc14518995)

[14 - حسين بن سعيد اهوازى 89](#_Toc14518996)

[مأمون كه بود؟ و چه كرد؟ 90](#_Toc14518997)

[مادر مأمون كه بود؟ و چگونه به همسرى هارون درآمد؟ 92](#_Toc14518998)

[شيوه مأمون در برخورد با بحران ها 94](#_Toc14518999)

[علل و عوامل مؤثر در تشيع مأمون 95](#_Toc14519000)

[1- ره آورد اين شيوه در تحكيم پايه هاى حكومت مأمون چه بود؟ 95](#_Toc14519001)

[2 - وادار ساختن امام رضا عليه‌السلام به پذيرش ولايت عهدى تحميلى با اهداف ذيل 97](#_Toc14519002)

[3 - تغيير شعار و درفش عباسيان به رنگ سبز 99](#_Toc14519003)

[مأمون و حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام 100](#_Toc14519004)

[محورهاى عملكرد بسيار مؤثر و كارآمد امام جواد عليه‌السلام 102](#_Toc14519005)

[1 - تصدى منصب والاى امامت در سن طفوليت 103](#_Toc14519006)

[2 - مقابله با تهاجم فرهنگى و دفع شبهات 105](#_Toc14519007)

[3 - تجلى جلوه هاى شيرين علم لدنى در طفوليت 108](#_Toc14519008)

[4 - استحكام و قوت روزافزون و تشكيلاتى تشيع 110](#_Toc14519009)

[5 - جمع آورى موفق خمس و سايرى حقوق واجب مالى 111](#_Toc14519010)

[شهادت امام جواد عليه‌السلام 112](#_Toc14519011)

[ره توشه فضيلت در فرمايشات امام محمد تقى عليه‌السلام 114](#_Toc14519012)

[مدايح و مراثى: 152](#_Toc14519013)

[مرثيه امام جواد عليه‌السلام: 158](#_Toc14519014)

[پي نوشت ها 161](#_Toc14519015)